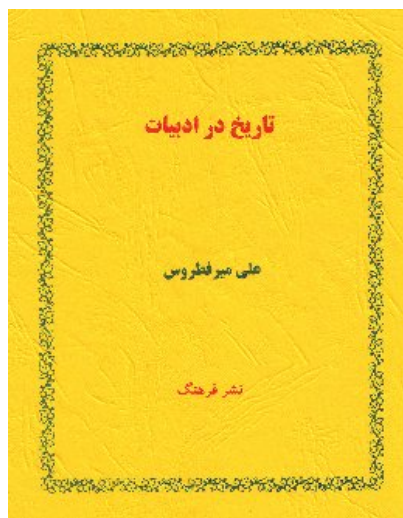




تاریخ در ادبیات

علی میرفطروس

چاپ اول: نشر فرهنگ، کانادا ۲۰۰۶

فهرست مطالب در نسخه ی چاپی:

پیشگفتار..... ۷

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر..... ۱۳

ناصر خسرو قبادیانی؛ صدای طغیان، تنهائی و تبعید..... ۳۹

اندیشه های صائب در شعرهای "صائب" ۷۳

منابع و مأخذ..... ۲۳۷

نامنامه..... ۲۶۱



دکتر علی میرفطروس

"تاریخ در ادبیات" آخرین کتاب منتشر شده ی "دکتر علی میرفطروس" است که چاپ نخست آن در سال ۲۰۰۶ در ۲۷۵ صفحه، توسط نشر فرهنگ کانادا به انجام رسیده است. خوانندگان گرامی روزنامک پس از مطالعه ی بخش بخش این کتاب گرانسنگ استاد، اینک می توانند این کتاب را به صورت پی دی اف نیز داشته باشند.

خوانندگان همچنین می توانند کتاب را به بهاء ۱۰ یورو = ۱۰ دلار از مرکز پخش انتشارات فروغ، کُلن (آلمان)، تلفن - فاکس ۲۰۱۹۸۷۸ (۲۲۱-۰۰۴۹)، Foroughbook@arcor.de دریافت کنند.

با سپاس

مسعود لقمان

سردبیر روزنامک

<http://www.rouznamak.blogfa.com>

پیشگفتار

* در کشاکش همهء هجوم ها و حملات اقوام مختلف به ایران، خودآگاهی ملی ایرانیان و خصوصاً زبان فارسی، در سنگر شعر توانست به حیات و هستی خویش ادامه دهد.

* در درون شعر فارسی، تاریخ اجتماعی ایران، نفس می کشد.

* شعر، رابطهء تنگاتنگی با تاریخ دارد، با این تفاوت که تاریخ، رویدادها و حوادث را بیان می کند، اما شعر، حالات، روحیات و عواطف انسانها را.

* آنهمه « شاهنامه » ها نشانهء بیداری تاریخی و همت بلند نیاکان ما در ثبت و ضبط خاطره های قومی جهت حفظ و تداوم حافظهء تاریخی ملت ما بوده است چرا که: قوم بی خاطره، فاقد هویت تاریخی است.

علم، ادبیات، شعر و هنر پدیده هائی هستند حاصل شهر و شهرنشینی، لذا هرگاه و هر کجا که مناسبات شهرنشینی رونق یافت ما شاهد رواج علم و رونق ادبیات و هنر بوده ایم. تاریخ اجتماعی ایران بعد از اسلام در یک روند هزاروچهارصد ساله - غالباً - «تاریخ گسست و انقطاع» بوده چرا که بخاطر موقعیت جغرافیائی و شرایط سیاسی ایران، میهن ما - بعنوان یک «چهار راه حوادث»، بارها مورد هجوم قبایل و عشایر بیابانگرد بوده است، اقوام و قبایلی که بقول بیهقی:

«بیابان، ایشان را پدر و مادر است، چنان که ما را شهرها...» [۱]

با اینحال، تاریخ اجتماعی ایران نشان می دهد که با استقرار ثبات نسبی، امنیت اجتماعی و رونق شهرنشینی، علم و ادبیات و شعر و هنر نیز در ایران رشد و رونق یافته اند.

از آن هنگام که «زادان فرخ» بسال ۷۰ / ۶۹۰ خطاب به صالح بن عبدالرحمن (کاتب حجاج بن یوسف) خروشید که «خدایت ریشه از جهان برکناد که ریشهء پارسی برگندی» [۲] ، تا آن هنگام که یعقوب لیث صفار بسال ۸۶۸/۲۵۴ خطاب به شاعران تازی گوی گفت: «شعری که من اندر نیابم چرا می باید گفت؟» [۳] . از آن هنگام که بر اثر هجوم قبایل ترک زبان غزنوی، سلجوقی و حکومت ۴۰۰ سالهء آنان، یکپارچگی قومی و حس ملی ایرانیان دچار انحطاط شد و با

عَرَبِ زدگی سلاطین و درباریان و کاتبان، نثر فارسی رو به زوال نهاد آنچنانکه در قرون ششم تا هشتم هجری (دوازدهم تا چهاردهم میلادی) ۸۰ درصد لغات و واژگان نثر فارسی، لغات و کلمات عربی گردید، [۴] تا آن هنگام که با تُرکتازی ایلات قزلباش و شیعه سازی سلاطین صفوی در قرن ۱۰/۱۶ زبان فارسی دچار هجوم دوگانه ترکی- عربی شد و ... در کشاکش همهء این قرن ها، خودآگاهی ملی ایرانیان و خصوصاً زبان فارسی در سنگر شعر توانست به حیات و هستی خویش ادامه دهد. به عبارت دیگر: در دوره هائی که «ز منجیق فلک، سنگ فتنه می بارید»، زبان فارسی و خودآگاهی ملی ایرانیان جز شعر، سرپناهی نداشت و به همین خاطر، فرهنگ ایران، بیشتر در شعر، خود را نشان داده است.

با توجه به ممنوعیت صورتگری (نقاشی)، پیکرتراشی، موسیقی و فلسفه در اسلام، شعر فارسی توانسته است هم بار فلسفهء ایران را بر دوش کشد و هم بار اساطیری، تاریخی، سیاسی، هنری و عرفانی فرهنگ ایران را، هم از این رو است که می توان گفت: **تاریخ و فرهنگ ایران توسط شعرش از گذشته به آینده تداوم یافته است.** پس بی معنا نیست اگر بگوییم «فرهنگ ایران، یعنی شعرش ...». [۵]

بنابراین: طبیعی است که در تمامت این دوره های آشوب و آشفتگی، پرداختن به شعر و زبان فارسی، **معنایی سیاسی و ملی** نیز داشته باشد [۶] و نیز شگفت نیست که در دشوارترین لحظات تاریخی (یعنی از عصر ترکان غزنوی و سلجوقی تا عهد ترکان صفوی و ترکمانان قاجار) «شاهنامهء فردوسی» سنگر و سایه بان زبان، تاریخ و هویت ملی ما گردید. آنهمه «شاهنامه» ها نشانهء هوشیاری تاریخی و همّت بلند نیاکان ما در ثبت و ضبط خاطره های قومی جهت حفظ و تداوم حافظهء تاریخی ملت ما بوده است چرا که: **قوم بی خاطره، فاقد هویت تاریخی است.**

شعر در ایران به عنوان وجدان بیدار ملی و فرهنگی ما عمل کرده و به همین جهت، سند ارزشمندی است که بر اساس آن می توان حیات فرهنگی و هستی فلسفی، اخلاقی و انسانی ملت ما را بازشناخت. به عبارت دیگر: **در درون شعر فارسی، تاریخ ایران نَفَس می کشد،** هم از این روست که شعر فارسی می تواند یکی از منابع مهم در شناخت تاریخ اجتماعی ایران بشمار آید. اینکه گفته اند: «آنجا که تاریخ نویسان، باز می مانند، شاعران آغاز می کنند» شاید بیانگر اهمیت شعر و شاعران در ضبط حوادث تاریخی است.

با چنین چشم اندازی می توان گفت که **شعر**، رابطهء تنگاتنگی با **تاریخ** دارد، با این تفاوت که **تاریخ**، رویدادها و حوادث را بیان می کند، امّا **شعر**، حالات، روحیات و عواطف انسان ها را. هر قدر که **تاریخ** دارای خصلتی باز، صریح، جزئی و روشن است. **شعر** - امّا - دارای خصلتی عام،

کَلّی، تصویری، ایجازی و ایهامی می باشد.

شعر فارسی تاکنون بیشتر از دیدگاه هنری و زیباشناختی مورد توجه بوده و به محتوای تاریخی و اجتماعی آن، توجه شایسته ای نشده است. کتاب حاضر چشم اندازی است از گذشته تاریخی ما در منظر شعر فارسی: «دیروز» ی که چه بسا بی شباهت به «امروز» ما نیست.

محور یا محورهای مشترک فصل های سه گانه این کتاب، طرحی از تلاش های سه تن از شاعران برجسته در جدال با جَبّارِیت سیاسی و مذهبی حاکم بر جامعه است. عاقبت یا عقوبت این تلاش ها، گاه، حسرت و حیرانی، و زمانی، رنج و شکنج و تنهائی و تبعید بوده است، با اینهمه، این تلاش ها - بطور کُلّی - در نگاهداشت زبان فارسی، ابراز «حس ملّی» و خصوصاً تبلیغ مدارا، ترویج نوعی ادبیات عرفی (غیر شرعی) و ایجاد تجدّد هنری و ادبی در عصر صفوی، و از این راه، در شعر دوران مشروطیت و پیدائی شعر نیمائی تأثیر داشته اند. این کتاب نگاهی است به شعرها و اندیشه های سه شاعر برجسته در سه دوره مهم تاریخ ایران:

- انوری ابیوردی

- ناصر خسرو قبادیانی

- صائب تبریزی

در این باره، استادان گرانقدری سخن گفته اند و اگر نوآوری یا بداعتی در تحقیق حاضر بتوان یافت هم به یُمن سخن آن بزرگواران است چرا که بقول صائب:

همّت پیران، دلیل ما است هر جا می رویم

قوّت پرواز چون تیر از کمان داریم ما

مقاله «بر سمرقند ...» پیشتر در مجله «ایران شناسی» (چاپ آمریکا) و سپس در کتاب «یاد پاینده» منتشر شده [۷] و اینک با آخرین اصلاحات و اضافات نشر می یابد.

از خانم آلیس آواکمیان (که در تایپ و تنظیم این کتاب همّت فراوان کرده اند) و نیز از دوستان عزیزم: دکتر مینا راد، هاید رزقی، بانو مهین آزادفر و آقایان منوچهر فرهنگی و فریدون فلفلی (بخاطر یاری های بیدریغ شان) سپاسگزارم. دوستان عزیزم: حسن رجب نژاد، مجید زُهری، مازیار سیروس و سیفی شرقی مهربان (با اهداء دو نسخه ارزشمند از دیوان صائب تبریزی)، تورج

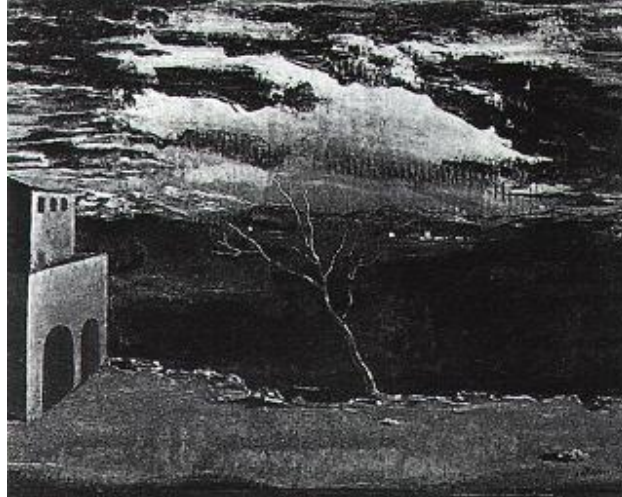
جوادى، داريوش كارگر، نيما كيان و عباس احمدى نيز - هماره - يار و مددكار من بوده اند، لطف
شان مزيد و مهرشان مستدام باد!

* * *

پانويس ها:

- ۱- تاريخ بيهقى، ص ۷۶۵
- ۲- الفهرست، ابن نديم، ص ۳۸۸
- ۳- تاريخ سيستان، ص ۲۵
- ۴- سبك شناسى، محمد تقى بهار، ج ۱، ص ۱۹
- ۵- طلا در مس، رضا براهنى، ص ۱۹۰، ديدگاه ها، على ميرفطروس، صص ۴۳ و ۱۱۱ و ۱۱۲
- ۶- نگاه كنيد به: هويت ايرانى و زبان فارسى، شاهرخ مسكوب، صص ۳۳-۳۹
- ۷- ايران شناسى، سال دوازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹، صص ۱۱۸-۱۳۱؛ ياد پاينده (يادنامهء
محمود پاينده لنگرودى) بكوشش رضا رضا زاده لنگرودى، نشر سالى، تهران، ۱۳۸۰، صص ۶۵۷-

بر سمرقند اگر بگذری ای بادِ سحر! (بخش ۱)



* تاریخ ایران بعد از اسلام تا پایان عصر قاجارها، تاریخ هجوم‌های پی در پی ایل‌ها و استیلای قبایل چادرنشین بر ایران است.

* اینکه ما، در اشعار خیام، حافظ و شاعران دیگر به نظریه‌های گوناگونی دربارهٔ دین و فلسفه هستی برخورد می‌کنیم، ناشی از شرایط گوناگون اجتماعی آنان است. بهمین جهت، در بررسی آثار شاعران و متفکران این دوران، «دوره بندی» آثار و عقاید آنان ضروری است.

«... خیرت هست کز این زیرو زبر شوم غزان

نیست یکی پی ز خراسان که نشد زیر و زبر

خیرت هست که از هر چه در او چیزی بود

در همه ایران، امروز نمانده است اثر؟

بر بزرگان زمانه شده خُردان، سالار

بر کریمان جهان گشته لئیمان، مهتر...» (۱).

از آغاز قرن سوم/ نهم(۲)، با نیرو گرفتن سرداران تُرک در خلافت متوکل عباسی (۲۲۲-۲۴۷/ ۸۴۷-۸۶۱) به تدریج از مقام و منزلت دبیران و سرداران و سیاستمداران ایرانی در دستگاه خلافت کاسته شد. علاوه بر تأثیرات سیاسی و عواقب ناگوار فلسفی و فرهنگی دوران متوکل (۳) این تغییر و تحول، زمینه ساز قدرت گیری سرداران و غلامان تُرک در اواخر حکومت سامانیان (اواخر قرن ۴/ ۱۰) و در نتیجه: باعث سقوط سامانیان و استقرار حکومت قبایل غزنوی و سپس سلجوقی، غز، خوارزمشاهی، قراختایی و ... بر ایران گردید. تاریخ ایران بعد از اسلام تا پایان عصر قاجارها- در واقع- تاریخ هجوم های پی در پی ایل ها و استیلای قبایل چادرنشین بر ایران است. ما نتایج و عواقب شوم این هجوم ها را بر روند طبیعی تکامل اجتماعی ایران به دست داده ایم (۴) و در این جا اشاره می کنیم:

۱- حملات پی درپی قبایل چادرنشین به ایران و مهاجرت و اسکان آنان در شهرها و روستاها، بافت جمعیتی ایران را به کلی تغییر داد و **باعث تضعیف یکپارچگی و وحدت ملی ایرانیان شد** به طوری که به قول فردوسی:

از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، نه تُرک و نه تازی بُود سخن ها به کردار بازی بود (۵)

۲- تعصبات شدید سلاطین قبیله ای غزنوی، سلجوقی و ... **باعث شد تا به تدریج احساسات ملی یا قومی ایرانیان به تعصبات مذهبی و عصبیت های قبیله ای تبدیل شود.** (۶) این امر - همچنین - موجب شد تا ادبیات حماسی ما به تدریج به ادبیات عرفانی و خصوصاً صوفیانه سقوط کند و آن روح سرکش و حماسی انسان ایرانی به روحیه تسلیم و رضا و قضا و قدر بدل گردد. (۷)

۳- این حملات و هجوم های پی در پی، ضمن فروپاشی ساختارهای شهری، آتش زدن کتابخانه ها و فرار و آوارگی فلاسفه و دانشمندان، **باعث رکود علم و فلسفه در ایران شدند.**

۴- حملات و هجوم های پی در پی و دست به دست گشتن حکومت ها، باعث مواجیت (گوناگونی) تفکرات فلسفی در نزد شاعران و متفکران ایران شدند. این که ما، مثلاً در اشعار خیّام، حافظ و شاعران دیگر به نظریه های گوناگونی درباره دین و فلسفه هستی برخورد

می کنیم ناشی از شرایط گوناگون اجتماعی آنان است، به همین جهت، در بررسی آثار شاعران و متفکران این دوران، «دوره بندی» آثار و عقاید آنان ضروری است.

۵- حملات و هجوم های پی در پی قبایل چادرنشین، سامان زندگی اجتماعی مردم را ویران کردند و لذا هم باعث دلسردی و بی تفاوتی آنان برای تغییر و ترمیم شبکه های آبیاری و تولیدی شدند، و هم موجب نوعی بی اعتنایی و بی تفاوتی نسبت به جهان مادی گردیدند: اعتقاد به «دم را غنیمت است»، «خوش باش!»، «هستی روی آبه!»، «عمر دو روزه» یا به قول حافظ: «آسمان، کشتی ارباب هنر می شکند / تکیه آن به که براین بحر معلق نکنیم» و ... تبلور ذهنی آن شرایط نا بسامان اجتماعی است.

۶- استبداد و سلطه مطلقه حکومت های قبیله ای و فقدان امنیت فردی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی و عدم مشارکت مردم در امور، باعث عدم رشد و پرورش «فرد»، «فردیت» و «حقوق فردی» و در نتیجه، موجب عدم پیدایش نهادهای مستقل مدنی و حقوقی گردید. (۸)

* * *

درباره غُزان و منشاء و موقعیت آنان پژوهش های متعددی در دست است. (۹) درباره وجه تسمیه غُز نیز عقاید مختلفی ابراز شده: بعضی از پژوهشگران کلمه «غُز» را از دو کلمه «اوک» (ok) و «اوز» (uz) می دانند. «اوک» در قدیم به معنای قبیله و طایفه بوده و «اوز» علامت جمع. بنابراین: «اوغوز» به معنای قبایل و طوایف بوده است. در حالی که پژوهشگران دیگر این اسم را مشتق از «اوغوزداغ» (کوه اوغوز) می دانند. به نظر می رسد که نظر دانشمندان دسته نخست درست تر باشد. (۱۰)

به طوری که گفتیم: با خلافت متوکل عباسی، سرداران و غلامان ترک در دستگاه خلافت اهمیت بسیار یافتند، به قول ریچارد فرای: «بسیاری از غلامان ترک در دوره خلفای عباسی از غُزان بودند» (۱۱). در قرن پنجم/ یازدهم، گروه هایی از غُزان در تاراب و بحیره جند - بر دو جانب جیحون - زندگی می کردند (۱۲) و از طریق شیخون به شهرها و روستاهای همجوار، روزگار می گذراندند. ناصر خسرو (شاعر همین دوران) حضور و حمله غُزان در نواحی جیحون را «نبات پُریلا» نامیده است. (۱۳) سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی برای خلاصی از حملات غُزان گروهی از آنان را در حوالی خراسان سکونت دادند و آنان را «استمالت کردند و بخواندند تا زیادت لشکر باشد». (۱۴)

غُزان که دسته ای از ترکمانان سلجوقی بودند، با سقوط غزنویان و استیلای قبایل سلجوقی بر ایران و نیز بر اثر فشارهای قبایل دیگر به تدریج به نواحی خراسان کوچیدند به طوری که در سال های ۵۴۰-۵۴۸ / ۱۱۴۵-۱۱۵۳، تعداد غُزان در حوالی بلخ حدود چهل هزار نفر بود (۱۵). این غُزان قرار بود که هر سال بیست و چهار هزار رأس گوسفند - به عنوان مالیات سالانه - به مطبخ سلطان سنجر تقدیم کنند، اما در سال ۱۱۵۳/۵۴۸ غزان ناحیه بلخ از پرداخت این مالیات خودداری کردند و لذا امیرعلاءالدین قماچ (والی سلطان سنجر در بلخ) برای تنبیه غزان و نیز از بیم هجوم و غارت آنان دستور داد تا غزان از نواحی بلخ خارج شوند، اما آنان از اجرای این دستور نیز خودداری کردند و به زودی با همدستی ترکمانان دیگر در جنگی، سپاهیان امیر قماچ را در هم شکستند و ضمن کشتن امیرقماچ و پسرش، به قتل و غارت مردم و ویرانی مساجد و مدارس شهر پرداختند.

با آگاهی از قتل و غارت غُزان و کشته شدن امیر قماچ و پسرش، سلطان سنجر با صد هزار سپاه از مرو عازم بلخ گردید. غُزان با اظهار ندامت و پیشکش کردن غرامات و هدایای بسیار از سلطان سنجر خواستند تا اجازه دهند که همچنان در چراگاه های سابق خویش باقی بمانند. سلطان سنجر ظاهراً با این تقاضا موافق بود، اما به علت تحریک بعضی از سرداران لشکر (خصوصاً امیر مؤید) تصمیم به تنبیه و سرکوب آنان گرفت و لذا «صفِ قتال بر آراست و حَشم غُزان، دل از جان برگرفته، فدایی وار، به مقام مدافعه آمدند و شمشیر و خنجر از غلافِ خلاف برکشیده، آغاز کارزار کردند». (۱۶)

سلطان سنجر در این جنگ به سختی شکست خورد و با عده ای از محارم، امرا و سرداران به دست غُزان اسیر گردید. غزان، امرا و سرداران سنجر را از دم تیغ گذراندند و تنها سلطان سنجر و همسرش (ترکان خاتون) را زنده نگهداشتند. (۱۷) سنجر چهار سال در اسارت غُزان بود به طوری که غُزان «شب، آن جناب را در قفس آهنین می کردند و روز، بر تخت سلطنت می نشاندند و بر حَسَب تمنای خود، مناشیر (فرمان ها) می نوشتند و به تکلیف، سلطان را بر آن می داشتند که آن احکام را مَهر می کرد». (۱۸)

دوره حملات هفت ساله ترکمانان غز به شهرهای خراسان، سیاه ترین و در عین حال خونین ترین دوره تاریخ ایران در تمامت قرن ششم/ دوازدهم است. **این حملات و هجوم ها باعث ویرانی شهرهای آباد و پرجمعیت، آتش زدن کتابخانه ها و موجب فروپاشی مناسبات شهری در آن نواحی گردیدند.** (۱۹)

از روایات تاریخی چنین بر می آید که در آن هنگام، شهرهای مرو، نیشابور، بلخ و میهنه بسیار آباد و پرجمعیت بودند و فلسفه و علم و ادبیات در آن نواحی رونق داشت. نیاز حکومت های سلجوقی به دبیران و دیوانیان و سیاستمداران ایرانی موجب تداوم زبان، فرهنگ، و ادب پارسی در آن عصر گردیده بود. (۲۰) میرخواند از شهر مرو (پایتخت سلجوقیان) به عنوان «بلدهء فاخره که در نهایت معموری بود» نام می برد. (۲۱) خواندمیر دربارهء جمعیت و وضعیت اقتصادی مرو تأکید می کند که «آن شهر، مشحون بود به خزاین و دفاین و نفایس امتعه، و مردم متمول، در آن چندان اقامت داشتند که محاسب هم از وصول به سر حدّ عدد احصاء آن، عاجز بود». (۲۲) خاقانی نیز از مرو یا نیشابور به عنوان «مصر مملکت» و «نیل مکرمت» یاد کرده است. (۲۳) نیشابور نیز به داشتن جمعیت بسیار، بازارهای بزرگ و کتابخانه های عظیم و متعدد شهرت داشت. (۲۴)

غُزان در حمله به شهرهای خراسان، سه شبانه روز شهر مرو را غارت کردند و «اغلب مردم شهر را اسیر کردند. بعد از این غارت ها، [مردم را] عذاب می کردند تا نهانی ها (دفاین) می نمودند [آن چنان که] بر روی زمین و زیر زمین هیچ نگذاشتند». (۲۵)

پس از قتل و غارت در مرو، غُزان به سوی نیشابور و دیگر شهرهای خراسان شتافتند «و در هر جا، هر چیز که دیدند متصرف گردیدند». یکی از سرداران غُز در نیشابور از مردم، زر و سیم بسیار خواست و چون مردم از پرداخت آن عاجز بودند و بر او شوریدند و وی را کشتند (۲۶). غُزان به انتقام، مردم نیشابور را قتل عام کردند. (۲۷)

به روایت راوندی:

«مردم نیشابور، اول کوششی بکردند و قومی را از ایشان در شهر کشتند. چون ایشان [غُزان] را خبر شد حَشَر آوردند و اغلبِ خلق - زن، مرد و اطفال - در مسجد جامع منیعی گریختند و غُزان، تیغ در نهادند و چندان خلق را در مسجد کشتند که کشتگان در میان خون ناپدید شدند ... و خاک در دهان [مردم] می آگندند تا اگر چیزی دفین کرده بودند، می نمودند، اگر نه می مُردند ... در این چند روز، چند هزار آدمی به قتل آمد». (۲۸)

در این حملات و هجوم ها **کتابخانهء عظیم مسجد عقیل و نیز ۲۵ مدرسه و ۱۲ کتابخانهء دیگر در آتش سوختند و یا غارت گردیدند** (۲۹) و بسیاری از علما و دانشمندان این شهر به قتل رسیدند از جمله محمدبن یحیی نیشابوری «که به شکنجهء خاک کشته شد». (۳۰) خاقانی

در اشاره به ویرانی شهرهای خراسان و شهادت محمدبن یحیی ابیات جانگدازی دارد، از آن جمله:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

آن کعبهء وفا که خراسانش نام بود

اکنون به پای پیل حوادث خراب شد

گردون سر محمد یحیی به باد داد

محنت، رقیب سنجر مالک رقاب شد

صبح، آه آتشین ز جگر بر کشید و گفت:

دردا که کارهای خراسان ز آب شد

و یا

تا درد و محنت است در این تنگنای خاک

محنت برای مردم و مردم برای خاک

گفتی پی محمد یحیی به ماتم اند

از قُبَّهء ثوابت تا منتهای خاک

او کوهِ حلم بود که بر خاست از جهان

بی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک

دید آسمان که در دهندش خاک می کنند

و آگه نبُد که نیست دهانش سزای خاک (۳۱)

در حمله به بلخ، طوس و میهنه و دیگر شهرهای خراسان نیز، عُزان، مردم را قتل عام کردند، شهرها را ویران نمودند و کتابخانه ها را به آتش کشیدند: «القصة در تمامی بلاد خراسان، منزل و موضعی نماند که از ظلم و بیداد عُزان، ویران نشد» (۳۲) به قول راوندی: عُزان در خراسان بی رسمی ها کردند و بی رحمی ها نمودند که «اگر به شرح آید، ده کتاب چنین باشد». (۳۳)

پانویس ها:

۱- در استناد به اشعار انوری، از دیوان انوری، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۷، استفاده شده است.

۲- در سراسر این کتاب، عدد سمت راست، سال هجری قمری و عدد سمت چپ، معادل سال میلادی است.

۳- در این باره نگاه کنید به: دیدگاه ها، علی میرفطروس، صص ۸۱-۸۲

۴- نگاه کنید به: ملاحظات در تاریخ ایران، علی میرفطروس، صص ۱۶-۵۶؛ دیدگاه ها، صص ۷۲-۸۲؛ رو در رو با تاریخ، علی میرفطروس، صص ۲۳-۲۵، ۶۶-۷۰، ۷۶-۷۹ و ۸۹-۹۲.

۵- شاهنامه، به انتخاب محمد علی فروغی، ص ۸۲۵.

۶- برای آگاهی از بعضی تعصبات و کشمکش های فرقه ای - مذهبی در عصر انوری و به هنگام هجوم غُزها نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۱۷، صص ۲۲۸-۲۲۹، ج ۲۱ صص ۳۴-۳۸، ۶۱-۶۲ و ۱۷۵؛ تاریخ بیهق، ابن فندق، صص ۲۶۸-۲۶۹؛ راجح الصدور، راوندی، ص ۱۸۲؛ رساله قشیریه، ابوالقاسم قشیری، مقدمه فروزانفر، صص ۱۷، ۲۶ و ۳۲؛ غزالی نامه، جلال الدین همائی، صص ۱۸-۲۰ و ۴۰

۷- در این باره نگاه کنید به: انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی، حسین رزمجو، صص ۹۹-۱۱۶

۸- برای بحثی از علل تاریخی عدم رشد جامعه مدنی در ایران، نگاه کنید به: رو در رو با تاریخ، صص ۶۳-۷۹

۹- از جمله نگاه کنید به:

Cl. Cahen: Encyclopedie de l'Islam, Tome 2, pp 1132-1137; L'empire des steppes, R. Grousset, pp 203-208.

همچنین نگاه کنید به: «مهاجرت ترکان غز به ایران»، محمد جواد مشکور، در: یادنامهء بیهقی، صص ۶۶۸-۷۰۴؛ تاریخ غزنویان، باسورث، ج ۱، صص ۲۱۲-۲۳۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج ۲، صص ۷۷ و ۸۲-۹۰؛ «شمه ای درباره قوم غز»، حسینعلی مؤیدی، در: نشریهء دانشکدهء ادبیات مشهد، شماره ۳، ۱۳۵۴، صص ۴۲۶-۴۵۰.

۱۰- برای آگاهی از این نظرات مختلف نگاه کنید به:

Grousset, pp. 203-204; Encyclopedie de l'Islam, pp. 1132-1133

مشکور، ص ۶۷۱؛ صفا، صص ۷۷-۹۹؛ مؤیدی، صص ۴۳۵-۴۳۸ و ۴۴۷-۴۴۸.

۱۱- بخارا دستاورد قرون وسطی، ص ۱۶۰

۱۲- جهان نامه، ابن بکران، ص ۷۲

۱۳- نبات پربلا «غز» است و «قبچاق»

که رسته ستند بر اطراف جیچون (دیوان ناصر خسرو، ج ۱، ص ۱۴۵)

۱۴- نگاه کنید به: زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، ص ۴۴۱؛ تاریخ بیهقی، ص ۷۷ و ۳۴۸.

۱۵- روضه الصفا، خواند میر، ج ۴، ص ۳۱۵؛ حبیب السیر، میرخواند، ج ۲، ص ۵۱۰. در روایت خواند میر و میر خواند «چهل هزار خانوار» ذکر شده که اغراق آمیز به نظر می رسد.

۱۶- حبیب السیر، میرخواند، ج ۲، ص ۵۱۱. همچنین نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۲۰، صص ۲۴۰-۲۴۱؛ راحه الصدور، راوندی، ص ۱۷۹؛ روضه الصفا، خواند میر، ج ۴، ص ۳۱۶؛ بحیره، فزونی استر آبادی، ص ۴۶.

۱۷- ترکان خاتون در سال ۱۱۴۰/۵۳۵، در جنگ با ترکمانان قراختایی - در دشت قطوان - نیز اسیر شده بود. آیا این نکته بیانگر این است که زنان سلجوقی نیز در جنگ ها شرکت می کردند و یا نوعی سنت قبیله ای باعث حضور همسران در کنار پادشاهان سلجوقی بود؟ به هر حال، در مدت اسارت چهارساله به دست غزان و با وجود امکانات فرار از زندان، سلطان سنجر گویا به خاطر غیرت و سنت قبیله ای یا دلبستگی شدید به همسرش، حاضر به فرار از زندان نشد. به قولی «تدبیر استخلاص نمی کرد»،

ولی به محض فوت ترکان خاتون (۱۱۵۶/۵۵۱) سنجر از اسارت غُزان گریخت و به جانب ترمذ و مرو رفت، اما شهر مرو را به کلی ویران و مردم آن را پریشان دید و همین امر، باعث ناامیدی، بیماری و مرگ او در سال ۱۱۵۶/۵۵۲ گردید: راحه الصدور، ص ۱۸۳-۱۸۴؛ تاریخ گزیده، ص ۴۴۹؛ روضه الصفا، ج ۴، ص ۳۱۹؛ طبقات ناصری، ج ۱، صص ۲۶۱-۲۶۲

۱۸- حبیب السیر، ج ۲، صص ۵۱۱-۵۱۲.

۱۹- برای آگاهی از حملات غُزها به کرمان و عواقب شوم آن نگاه کنید به: سلجوقیان و غُز در کرمان، محمد بن ابراهیم، صص ۵۸-۶۰، ۱۲۶-۱۴۶ و ۲۰۰

۲۰- ظاهراً بسیاری از سلاطین سلجوقی بیسواد بودند. در نامه ای به خلیفه عباسی، سلطان سنجر تاکید می کند که: « ما، خواندن و نبشتن ندانیم». این امر، باعث سوء استفاده بعضی وزیران ایرانی می شد و چه بسا وزیری (مانند ابوالقاسم درگزینی) نامه هایی به امضاء و مهر سلطان سنجر می رساند که سنجر - خود - با آنها موافق نبود. نگاه کنید به نامه سلطان سنجر به المسترشد عباسی؛ اسناد و نامه های تاریخی، سید علی مؤید ثابتی، ص ۴۱. درباره ابوالقاسم درگزینی نگاه کنید به: تاریخ الوزراء، نجم الدین ابوالرجاء قمی، ص ۱-۲۶؛ دستورالوزراء، خواند میر، صص ۲۰۴-۲۰۵

۲۱- حبیب السیر، ج ۲، ص ۵۱۱.

۲۲- روضه الصفا، ج ۴، صص ۳۱۷-۳۱۸

۲۳- آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

(دیوان خاقانی، ص ۱۵۵)

۲۴- نگاه کنید به: صوره الارض، ابن حوقل ص ۱۶۶-۱۶۸؛ سلجوقنامه، ظهیرالدین نیشابوری، ص ۷۱؛ کامل، ج ۲۱، ص ۹۸-۹۹؛ تاریخ دولت آل سلجوق، بنداری اصفهانی، ص ۳۴۰-۳۴۱. رساله قشیریّه، مقدمه فروزانفر، صص ۱۵-۲۱ همچنین نگاه کنید به مقاله عبدالمجید مولوی در: نشریه دانشکده معقول و منقول مشهد، شماره ۱، ۱۳۴۷. صص ۱۸۲-۲۲۶

۲۵- راحه الصدور، ص ۱۸۰

۲۶- به روایت ابن خلدون: « والی نیشابور از سوی غزان، مردم را مصادره کرد و بزد، و ستم از حد در گذرانید. آن گاه سه قرابه در بازار بیاویخت و گفت باید همه پر از زر شوند، عامه مردم بر او شوریدند و او را کشتند.» تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۱۲۶. مقایسه کنید با روایت ابن اثیر: کامل، ج ۲۰، ص ۲۴۲

۲۷- این واقعه، یادآور قتل عام مردم اصفهان توسط سپاهیان تیمور است که طی آن، به خاطر امتناع مردم اصفهان از پرداخت مالیات سنگین و شورش آنان علیه عمال تیموری، چند تن از سپاهیان تیموری به قتل رسیدند و تیمور به انتقام خون سربازانش دستور داد تا « همه را بر طشت خون نشانند». نگاه کنید به طفرنامه، شرف الدین علی یزدی، ج ۱، ص ۳۱۴

۲۸- راحه الصدور، ص ۱۸۰-۱۸۱؛ همچنین نگاه کنید به: کامل، ج ۲۰، ص ۲۴۹-۲۵۱

۲۹- نگاه کنید به: سلجوقنامه، ص ۱۷۱؛ کامل، ج ۲۱، ص ۹۸-۹۹

۳۰- یعنی آنقدر خاک در دهانش ریختند تا هلاک شد؛ تاریخ گزیده، ص ۴۵۲؛ روضه الصفا، ج ۴، ص ۳۱۸

۳۱- نگاه کنید به: دیوان خاقانی شروانی، صص ۱۵۵-۱۵۶؛ ۲۳۷-۲۳۹؛ ۸۷۱. درباره محمد بن یحیی نیشابوری نگاه کنید به: عتبه الکتبه، اتابک جوینی، ص ۴۰-۴۳؛ مقاله عبدالحسین نوایی، مجله یادگار، سال ۱، شماره ۶، صص ۳۲-۴۲.

برای آگاهی از انواع شکنجه غرها و اسامی ۴۶ تن از علما و دانشمندانی که بر اثر شکنجه یا هجوم آنان به قتل رسیده اند نگاه کنید به تعلیقات مستوفای استاد محمدرضا شفیعی کدکنی در: اسرارالتوحید، ج ۲، صص ۴۵۰-۴۵۵

۳۲- نگاه کنید به: اسرارالتوحید، محمد بن منور، ج ۱، صص ۴، ۵، ۳۴۹ و ۳۸۰؛ کامل، ج ۲۰، صص ۲۴۸-۲۴۹؛ ج ۲۱، صص ۲۸-۳۰ و ۱۰۰-۱۰۵؛ تاریخ گزیده، ص ۴۵۲.

۳۳- راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۹۳-۳۹۴. گزارشی از حال و روز مردم خراسان پس از حمله غزان در کتاب ابوالرجاء قمی آمده است: تاریخ الوزراء، صص ۲۳۳-۲۳۵

بر سمرقند اگر بگذری ای بادِ سحر! (بخش ۲)

* در این شعر، حسرت و حیرانی، سرگشتگی و شکایت، رنج و شکنج، پریشانی ها و ویرانی های حملات هستی سوز بخوبی احساس می شود، بعد از گذشت ۸۰۰ سال، کوئی که انوری، اینک از زبان و زمانه ما سخن می گوید.

* نکته مهم، تکرار کلمه «ایران» در شعر انوری است. این امر نشان می دهد که برخلاف تصوّرات رایج، مردم ما - از دیرباز - بسیاری از عناصر تشکیل دهنده ملت را می شناخته اند.

« ... خبرت هست کز این زیرو زبر شوم عُزان

نیست یکی پی ز خراسان که نشد زیر و زبر

خبرت هست که از هر چه در او چیزی بود

در همه ایران، امروز نمانده است اثر؟

بر بزرگان زمانه شده خُردان، سالار

بر کریمان جهان گشته لئیمان، مهتر...»

هجوم های هفت ساله عُزان به شهرهای خراسان بر شاعران بزرگ آن عصر تأثیر عمیقی داشته است، عبدالواسع جبّلی (متوفی به سال ۱۱۶۰/۵۵۵) در شکایت از فروپاشی ارزشهای اخلاقی و انسانی بعد از حمله عُزان می گوید: «منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا». او اوضاع پریشان علما و دانشمندان آن عصر را چنین بیان می کند:

هر عالمی به زاویه ای مانده ممتحن

هر فاضلی به داهیه ای گشته مبتلا (۳۴)

و به قول انوری:

کهنتر و مهتر و شریف و وضع

همه سرگشته اند و رنجورند (۳۵)

خاقانی در قصیده ای، از خراسان پس از حمله غزان به عنوان «جزیره وحشت» یاد می کند:

خواهی که جان به شطّ سلامت برون بری

بگریز از این جزیره وحشت فزای خاک

دورانِ آفت است چه جویی سوادِ دهر

ایّامِ صَرَصَر است چه سازی سرای خاک؟ (۳۶)

* *

اوحدالدین محمد انوری اوایل قرن ششم/دوازدهم در ابیورد - نزدیک میهنه خاوران - به دنیا آمد. او در شهر طوس به تحصیل پرداخت و ضمن اشتغال و استادی در شعر و ادب، به فلسفه و نجوم و ریاضیات نیز اشتغال داشت. به همین جهت وی را «حُجّه الحق» (که یک لقب علمی بود) می نامیدند. ظاهراً این اشتغال و اشراف در فلسفه و حکمت، انوری را به عقاید ابن سینا نزدیک نموده به طوری که وی در اشعارش از ابن سینا دفاع و ستایش کرده است. (۳۷)

انوری با اشتغال در شعر و ادب و فلسفه و نجوم به دربار سلطان سنجر راه یافت و حدود سی سال با عزّت و احترام در ملازمت سلطان سنجر به سر برد و اشعار بسیاری در مدح سنجر و درباریان او سرود. پس از حمله غزان به خراسان و اسارت سلطان سنجر (۱۱۵۳/۵۴۸) بزرگان خراسان، رکن الدین محمود خاقان (پسر خوانده سلطان سنجر و حاکم سمرقند) را برای جنگ با غزان و خاتمه دادن به فتنه آنان به خراسان دعوت کردند. خواجه کمال الدین - یکی از بزرگان خراسان - از طرف خراسانیان به نزد خاقان سمرقند شتافت و انوری، قصیده «بر سمرقند ...» را به عنوان «نامه اهل خراسان»، توسط خواجه کمال الدین برای محمود خاقان فرستاد.

قصیده «بر سمرقند ...» شامل ۷۳ بیت و بر وزن «فعلاُتن ... فعلاُتن ... فعلاُتن» است که انوری آن را بر اساس قصیده ای از عمیق بخارایی سروده است. (۳۸)

پَرِشانی و حسرتی که در این قصیدهٔ انوری موج می زند، یادآور پَرِشانی و حسرت ناصر خسرو قبادیانی در تبعیدگاه یمگان است:

بگذر ای بادِ دلفروز خراسانی

بر یکی مانده به یمگان درّه، زندانی (۳۹)

یا:

سلام کن زمن ای باد! مر خراسان را

مر اهل فضل و خرد را نه عام و نادان را

کنون که دیو، خراسان به جمله ویران کرد

از او چگونه ستانم زمین ویران را (۴۰)

انوری شاعری ست که وزنِ کلمات را می شناسد. مثلاً تکرار حرف «ر» در کلمات بر، سمرقند، اگر، بگذری، سحر، خراسان، بَر، بر! و حرکت (فتحه) قبل از «ر» (در بیت اول) مفهوم «بُردنِ نامه» را عینیت بیشتری می دهد. همچنین است تکرار کلمات متجانس خطبه، خطّه و خطیب، و حَشَر و حَشَر در بیت های دیگر. این همسازی یا همصدایی حروف و کلمات، فضای مضاعفی به وجود می آورد و به اشعار انوری طنین و تفاخری خاص می بخشد.

نکتهٔ مهم، تکرار کلمهٔ «ایران» در شعر انوری ست. با وجود تعصبات شدید سلاطین ترک و ترکمان، کلمهٔ «ایران» (به عنوان یک کشور) در اشعار بیشتر شاعران معروف قرون چهارم تا ششم/دهم تا دوازدهم، به کار رفته است (۴۱). این امر نشان می دهد که بر خلاف تصوّرات رایج، مردم ما - از دیرباز - بسیاری از عناصر تشکیل دهندهٔ ملت را می شناخته اند. به عبارت دیگر: تصوّر سرزمین مشترک، زبان مشترک، آیین ها و احساسات مشترک، جشن های مشترک و خصوصاً تصوّر ایران زمین و وجود نوعی «خودآگاهی تاریخی»، در تاریخ و فرهنگ ما - و خصوصاً در ادبیات حماسی ما - به خوبی نمایان است. به قول فریدون آدمیت: «این عناصر، چیزهایی نیستند که از خارج وارد ایران شده باشند، این عناصر، زاده و پروردهٔ تاریخ و فرهنگ کهنسال ما هستند و در مسیر تاریخ ایران و پیدایش جنبش های مختلف اجتماعی، سیاسی و مذهبی، تجلّیات اساسی داشته اند.» (۴۲)

* * *

قصیده «بر سمرقند ...» بی تابی ها و عواطف شاعرانه انوری را پس از هجوم غزان به خراسان نشان می دهد. در این شعر، حسرت و حیرانی، سرگشتگی و شکایت، رنج و شکنج، و پریشانی ها و ویرانی های این حملات هستی سوز به خوبی احساس می شود. بعد از گذشت ۸۰۰ سال، گوئی که انوری، اینک از زبان و زمانه ما سخن می گوید ... با هم این قصیده غمناک را می خوانیم. (۴۲)

بر سمرقند اگر بگذری، ای باد سحر

نامه اهل خراسان به بر خاقان بر!

نامه ای مطلع آن: رنج تن و آفت جان

نامه ای مقطع آن: درد دل و سوز جگر

نامه ای بر رقمش آه غریبان پیدا

نامه ای در شکنش خون شهیدان مضمّر

نقش تقریرش از سینه مظلومان خشک

سطر عنوانش از دیده محرومان، تر

ریش گردد مَمَرِ صوت (۴۴) از او گاه سماع

خون شود مردمک دیده از او وقت نظر

تاکنون حال خراسان و رعایا بوده ست

بر خداوند جهان خاقان، پوشیده مگر؟

نی، نبوده ست، که پوشیده نباشد بر وی

ذره ای نیک و بد نه فلک و هفت اختر

کارها بسته [بُود] بی شک در وقت و کنون

وقتِ آن است که راند سوی ایران لشکر

خسرو عادل، خاقانِ معظم کز جد

پادشاه است و جهاندار به هفتاد پدر

دایمش فخر بدان است که در پیش ملوک

پسرش خواندی سلطان سلاطین، سنجر

باز خواهد ز غزان کینه، که واجب باشد

خواستن کین پدر بر پسر خوب سیّر (۴۵)

چون شد از عدلش [سرتاسر] توران آباد

کی روا دارد ایران را ویران یکسر؟

ای کیومرث بقا! پادشه کسری عدل!

وی منوچهر لقا! خسرو افردون فر

قصهٔ اهل خراسان بشنو از سر لطف

چون شنیدی ز ره لطف بر ایشان بنگر

این دل افگار جگر سوختگان می گویند

کای دل و دولت و دین را ز تو شادی و ظفر

خبرت هست کزین زیر و زَیر شوم غزان

نیست یک پی ز خراسان که نشد زیر و زَیر؟ (۴۶)

خبرت هست که از هر چه در او [چیزی] بود

در همه ایران، امروز نمانده ست اثر؟
بر بزرگان زمانه شده خُردان سالار
بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر
بر درِ دونان، احرار، حزین و حیران
در کفِ رندان، ابرار، اسیر و مضطر
شاد، الاّ به درِ مرگ، نبینی مردم
بکر، جز در شکم مام، نیابی دختر
مسجد جامع هر شهر ستوران شان را
پایگاهی شده، نه سقفش پیدا و نه در
نکنند خطبه به هر خطّه به نام غُرّ، از آنک
در خراسان نه خطیب است کنون، نه منبر
کشته فرزند گرامی را گر ناگاهان
بیند، از بیم خروشید نیارد مادر
آن که را صد ره (۴۷) ، غُرّ زر ستد و باز فروخت
دارد آن جنس که گویش خریده ست به زر
بر مسلمانان ز آن گونه کنند استخفاف
که مسلمان نکند صد یک از آن با کافر
هست در روم و ختا امن مسلمانان را
نیست یک ذره سلامت به مسلمانی در

خلق را زین غم، فریاد رس، ای شاه نژاد!

مُلک را زین ستم، آزاد کن، ای پاک گهر!

به خدایی که بیاراست به نامت دینار

به خدایی که بر افراخت به فرقت افسر

که کنی فارغ و آسوده، دل خلق خدای

زین فرومایه غُز شوم پی غارتگر

وقت آن است که یابند ز رُمحت (۴۸) پاداش

گاهِ آن است که گیرند ز تیغت کیفر

زن و فرزند و زَر جمله به یک حمله چو پار

بردی امسال، روانشان به دگر حمله بیر

آخر ایران، که از او بودی فردوس به رشک

وقف خواهد [شد] تا حشر بر این شوم حشر؟

سوی آن حضرت کز عدل تو گشته ست چو خلد

دور از این جای که از ظلم غزان شد چو سَقَر (۴۹)

هر که پایی و خری داشت به حیلَت افکند

[چه کند آن که نه پای است مر او را و نه خر؟]

رحم کن، رحم بر آن قوم که جویند جوین (۵۰)

از پس آنکه نخوردندی از ناز شکر

رحم کن، رحم بر آنها که نیابند نمد

از پسِ آن که ز اطللسشان بودی بستر

رحم کن، رحم بر آن قوم که نبود شب و روز

در مصیبت شان جز نوحه گری کار دگر

رحم کن، رحم بر آن قوم که رسوا گشتند

از پسِ آن که به مستوری (۵۱) بودند سَمَر (۵۲)

گرد آفاق چو اسکندر بر گرد، از آنک

تویی امروز جهان را بدَلِ اسکندر

از تو رزم ای شه و از بخت موافق نصرت

از تو عزم ای ملک، و از مَلک العرش ظفر

همه پوشند کفن چون تو بیوشی خفتان (۵۳)

همه خواهند امان چون تو بخواهی مغفر

[ای] سرافراز جهانبانی کز غایت فضل

حق سپرده ست به عدل تو جهان را یکسر

بهره ای باید از عدل تو نیز ایران را

گرچه ویران شد، بیرون زجهانش مشمر!

تو خورِ (۵۴) روشنی و هست خراسان اطلال (۵۵)

نه بر اطلال بتابد، چو بر آبادان، خور؟

هست ایران به مَثَلِ شوره (۵۶) و تو ابری و نه ابر

هم بیفشاند بر شوره، چو بر باغ، مَطَر؟ (۵۷)

بر ضعیف و قوی امروز توئی داور حق

هست واجب غم جمله ضعفا بر داور

کشور ایران چون کشور توران چو تورااست

از چه محروم است از رأفت تو این کشور؟

گر نیاراید پای تو بدین عزم رکاب

غز مُدبِر (۵۸) نکشد باز عنان تا خاور

کی بُود، کی، که ز اقصای خراسان آرند

از فتوح تو بشارت بر خورشید بشر؟

خلق را زین حَشَر (۵۹) شوم اگر برهانی

کردگارت برهاند ز خطر در محشر

با کمال الدین ابنای خراسان گفتند:

قصه ما به خداوند جهان، خاقان بر!

چون کند پیش خداوندِ جهان از سر سوز

عرضه این قصه رنج و غم و اندوه و فِکَر (۶۰)

از کمال کرم و لطف تو زبید، شاهها!

کز کمال الدین داری سخن ما باور

زو شنو حالِ خراسان و غزان، ای شه شرق!

که مر او را ست همه حال چو الحمد ز بر

تا کشد رای تو، چون تیر، بر آن قوم کمان

خویشتن پیش چنین حادثه کرده ست سپر

آنچه او گوید محض شفقت باشد، از آنک

بسطت ملک تو می خواهد، نه جاه و خَطَر (۶۱)

خسروا، در همه انواع هنر دستت هست

خاصه در شیوه نظم خوش و اشعار غَرَر (۶۲)

هم بر آن گونه که استاد سخن عمیق گفت:

« خاک خون آلود، ای باد! به اصفاهان بر! »

بی گمان خلق جگر سوخته را دریابد

چون ز درد دلشان یابد از این گونه خبر ...

پاریس: ۱۰ ژوئن ۱۹۹۹

بازنویسی: آوریل ۲۰۰۵

پانویس ها:

۳۴- دیوان عبدالواسع جبلی، صص ۱۲ و ۱۴

۳۵- دیوان انوری، ص ۳۸۷

۳۶- دیوان خاقانی شروانی، ص ۲۳۷

۳۷- نگاه کنید به دیوان انوری، ص ۳۳۲

۳۸- هم بر آن گونه که استاد سخن « عمیق » گفت:

« خاک خون آلود، ای باد! به اصفاهان بر! ».

متأسفانه قصیده عمیق به دست ما نرسیده است. نگاه کنید به: دیوان عمیق بخاری، مقدمه سعید نفیسی، ص ۲۹

۳۹- دیوان ناصر خسرو، ج ۱، ص ۴۳۵

۴۰- دیوان ناصر خسرو، ج ۱، صص ۱۱۷ و ۱۸۸

۴۱- برای آگاهی از کاربرد کلمه « ایران » (به عنوان یک کشور) در قبل و بعد از اسلام نگاه کنید به مقالات جلال متینی و جلال خالقی مطلق در: ایران شناسی، شماره ۲، ۱۳۷۱ ش، ص ۲۳۶-۲۴۳ و ۲۵۵-۲۶۵؛ شماره ۴، ۱۳۷۱ ش، ص ۶۹۲-۷۰۶؛ شماره ۲، ۱۳۷۲ ش، ص ۳۰۷-۳۲۷. برای آگاهی از ایران دوستی در قرن سوم و چهارم / نهم و دهم، نگاه کنید به مقاله علینقی منزوی در: هفتاد مقاله (یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی)، ج ۲، ص ۷۲۷-۷۶۰. درباره نام « ایران » و تطور آن در طول تاریخ نگاه کنید به تحقیق ارزشمند زیر:

Gherardo Gnoli, The idea of Iran, Roma, 1989

۴۲- دیدگاه ها، ص ۳۱

۴۳- در نقل این قصیده، چندین بیت (در مدح خاقان سمرقند) حذف شده تا خواننده بیشتر در متن احساس و اندوه انوری قرار بگیرد. کلمات داخل [] از روی دیوان انوری، به اهتمام مدرس رضوی، تصحیح شده اند. برای متن کامل قصیده نگاه کنید به: دیوان انوری، به کوشش سعید نفیسی، صص ۱۰۵-۱۰۸

۴۴- مَمَر صوت: حنجره، گلو

۴۵- سَیَر: جمع سیرت، خَلَقِیَّات، منش ها

۴۶- پی: دیوار

۴۷- صَد ره: صد بار. صائب تبریزی (شاعر عصر صفوی) نیز می گوید:

خورشید طلعتان دل عشاق را چو موم

صد ره بهم شکسته و باز آفریده اند

این کلمه در اشعار معاصران نیز آمده است: نگاه کنید به قصیده شیوای «نامه» از احمد شاملو در، مجموعه اشعار، ج ۲، صص ۹۴۷-۹۵۲:

نگفته بودم صد ره که نان و نور، مرا

گر از طریق بیچم، شرنگ باد و شرَر

۴۸- رُمج: نیزه

۴۹- سُقَر: دوزخ، جهنم

۵۰- جوین: منسوب به جو، نان جوین

۵۱- مستوری: عفت و پاکدامنی، شرم و حیا

۵۲- سمر: افسانه، مشهور

۵۳- خفتان: لباس رزم

۵۴- خور: خورشید

۵۵- اطلال: ویرانه ها

۵۶- شوره: زمین بی حاصل

۵۷- مَطَر: باران

۵۸- مَدبر: بدبخت

۵۹- حَشَر: لشگر، گروه مهاجم

۶۰- فِکَر: جمع فکر، اندیشه ها

۶۱- خَطَر: بزرگی، حشمت

۶۲- غُرَر: جمع غُرّه = برگزیده ها، بهترین ها

ناصر خسرو قبادیانی

صدای طغیان، تنهائی و تبعید

(بخش نخست)

* اشعار ناصر خسرو را می توان اولین نوع «شعر ایدئولوژیک» در ادبیات پارسی بشمار آورد.

* ناصر خسرو، سرآغاز دوره ای ست که طی آن، فرهنگ شاد و حماسه دنیاگرایی ایران پیش از اسلام، در تصوّف ناشاد و عرفان دنیاگریز بعد از اسلام مضمحل گردید.

* ناصر خسرو در اشعارش از «خِرَد» و «علم» ستایش ها کرده است، اما باید دانست که این ستایش ها - اساساً - در خدمت اعتقادات دینی و بقصد توجیه عقلی عقاید اسماعیلی او بوده است.

« بگذر ای باد دلفروز خراسانی!
بر یکی مانده به یمگان درّه، زندانی
برده این چرخ جفا پیشه به بیدادی
از دلش راحت و زتنش، تن آسانی
گشته چون برگ خزانی زغم غربت
آن رُخ روشن چون لاله نعلمانی
بی گناهی شده همواره بر او دشمن
ترک و تازی و عراقی و خراسانی». (۱)

قصاید بلند و کلمات مطمئن، هیکل بلند و چهره پرهیبتش را عیان می کنند.
ناصر خسرو قبادیانی در سال ۳۹۴ / ۱۰۰۴ در قبادیان بلخ دنیا آمد و دوران کودکی و نوجوانیش در همین شهر به تحصیل علوم متداول زمان گذشت. خانواده ناصر خسرو از اعیان محترم و معروف

منطقه بود و او در نخستین سال های جوانی، کارگزار، دبیر دیوان، عامل و مستوفی حکومت بود و خصوصاً در عصر سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی و سپس در دستگاه طغرل سلجوقی، موقعیت و مقام درباری داشت. (۲) طبع پرشور و سرشت نوجوی ناصر خسرو، او را به مطالعه فلسفه ها و ادیان مختلف کشانید (۳) بطوری که حتی با علم طب، نجوم، فلسفه یونان و ریاضیات نیز آشنا شد.

عصر ناصر خسرو، عصر اختلافات خونین مذهبی، فقدان امنیت اجتماعی و آشفتگی های گسترده سیاسی بود. بازار جدال های مذهبی چنان گرم بود که پیروان مذاهب شافعی، حنفی، اسماعیلی، شیعه امامی و غیره، ضمن انتقاد و دشنام به «مذاهب باطل»، تهمت های سختی به یکدیگر نسبت می دادند و در این راه، حتی از وقاحت و بی شرمی نیز پرهیز نمی کردند. (۴) دامنه اختلافات و کشمکش های مذهبی در این دوران چنان وسعت داشت که از حوزه عوام به عرصه خواص کشیده شد و نه تنها علمای مذهبی در نفی مذاهب یکدیگر «ردیه» ها نوشتند، بلکه شاعران زمان نیز در این تعصبات و جدال های مذهبی شرکت کرده و به هجو و انتقاد مخالفان خود پرداختند و حتی تهمت های مذهبی را وسیله ای برای انتقامجویی های شخصی قرار دادند بطوری که - مثلاً - ظهیرالدین فاریابی، یکی از پیروان عقل گرای معتزله را چنین دشنام گفته است:

ترا به تیغِ هجا پاره پاره خواهم کرد

که کشتن تو مرا شد فریضه کُلی

خدايان وزیران مرا چه خواهد کرد

ز بهر خون یکی زن بمزدِ معتزلی (۵)

این «جنگ هفتاد و دو مذهب» - چنانکه درباره دوران انوری نیز گفتیم - بتدریج روحیه قومی و همبستگی های ملی ایرانیان را تضعیف کرد و موجب تقویت عصبیت های قبیله ای - مذهبی گردید بطوری که در قرن پنجم تا ششم / یازدهم تا دوازدهم، هر یک از فرقه ها و مذاهب اسلامی، کوی ها و برزن ها و بازارها و مدارس و مساجد خاص خود را داشتند و از معاشرت با پیروان «مذاهب باطل» پرهیز می کردند ... و این چنین بود که در آغاز قرن ششم / دوازدهم، وقتی مغول ها به ایران حمله کردند در شهرهای مهم ایران، نیروی ملی و منسجمی برای دفاع از شهرها و پایداری در مقابل مغول ها وجود نداشت. (۶)

جدال های مذهبی و صورت «ظاهر» ادیان و مذاهب، با طبع پرشور و آزاده ناصر خسرو سازگاری نداشتند. او در صحبت «اهل طیلسان و عمامه و ردا» و «قال و قیل و مقالات مختلف» و نیز در «مال و زهدشان»، رشوه و ریا دید آنچنانکه می گوید:

از شاه، زی فقیه چنان بود رفتنم

کز بیم مور در دهن اژدها شدم (۷)

در چنان شرایطی، تحولی درونی در ناصر خسرو پدیدار گردید بطوری که در سال ۴۳۷/۱۰۴۵ در خوابی روحانی به او توصیه شد تا از «خواب ۴۰ ساله» برآید، از سرمستی و باده گساری بپرهیزد و برای وصول به «حقیقت» عزم سفر کند. (۸)

اینکه این «خواب» واقعیت داشته و یا بهانه ای برای گریز از خدمات حکومتی و محملی برای سیرو سیاحت و کسب آگاهی بوده، چندان روشن نیست، اما مسلم است که از این تاریخ، فصل نوینی در زندگی ناصر خسرو آغاز شد که کتاب «سفرنامه» حاصل این سیر و سیاحت هفت ساله است. در این سفر، ناصر خسرو از شهرها، اقوام و مذاهب مختلف دیدار کرد و در هر شهر و دیاری «طلب اهل علم می کرد» (۹) و با علما، بزرگان و امیران بسیاری ملاقات نمود.

«سفرنامه» ی ناصر خسرو- در واقع - گنجینه ای است از اطلاعات ارزشمند جغرافیائی و مردم شناسی که ما را با فرقه ها و مذاهب، مدارس، بازارها، پیشه وری و صنعت، معماری شهرها، سازمان های اداری و طبقات اجتماعی، طرز زندگانی و ریخت و لباس و آداب و سنن اقوام مختلف در قرن پنجم / یازدهم آشنا می کند.

بر خلاف اشعار و آثار دیگر ناصر خسرو، از نظر زبان و نگارش، «سفرنامه» از استواری، ایجاز، سادگی و شفافیت خاصی برخوردار است و از این نظر به جرأت می توان آن را از شاهکارهای نثر پارسی بشمار آورد.

شرح شهرها و دیدارها - عموماً- مختصر، دقیق و مفید است، اما ناصر خسرو در دو جا از اختصار به اطناب می گراید و سخن را به درازا می کشاند: یکی در دیدار از شهر «لحسا» و دیگری در دیدار از شهر مصر.

دربارۀ «لحسا» می نویسد:

«گفتند سلطانِ آن، مردی بود شریف و آن مردم را از مسلمانی بازداشته بود و گفته: نماز و روزه از شما برگرفتم ... (مردم لحسا) نماز نکنند و روزه ندارند و لیکن بر محمد مصطفی (ص) و پیغامبری او مُقَرَّنند ... و از رعیت، عَشْر چیزی نخواستندی و اگر کسی درویش (۱۰) شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردندی تا کارش نیکو شدی ... و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند، چندانکه کفاف او باشد، مایه (۱۱) بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او بکار آید، بخیریدی ... و اگر از خداوندان (۱۲) ملک و آسیاب را ملکی خراب شدی و وقت آبادان کردن نداشتی، ایشان، غلامان خود را نامزد کردندی که بشدندی و آن ملک و آسیاب، آبادان کردندی و از صاحب ملک، هیچ نخواستندی ... در شهر لحسا، مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی کردند (ولی) اگر کسی نماز

کند او را باز ندارند، لیکن خود، نماز نکنند. و چون سلطان برنشیند هر که با وی سخن گوید، او را جواب خوش دهد و تواضع کند.» (۱۳)

ناصرخسرو در وصف شهر مصر می نویسد:

« در شهر مصر- غیر قاهره - هفت (مسجد جامع) است ... در میان بازار مسجدی است که آن را باب الجوامع گویند ... و آن مسجد به چهارصد عمود رُخام (۱۴) قائم است ... و هرگز نباشد که در او کمتر از ۵ هزار خلق باشد، چه از طُلَّاب علوم و چه از غریبان و چه از کاتبان که چک و قبالة نویسند ... دکان های بزازان و صرافان و غیره چنان بود که از زر و جواهر و نقد و جنس و جامه های زریفت و قَصَب (۱۵) جای نبود که کسی بنشیند و همه از سلطان، ایمن، که هیچ کس از عوانان (۱۶) و غمّازان (۱۷) نمی ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کس، ظلم نکند و به مال کسی هرگز طمع نکند و آنجا مال ها دیدم از آن مردم که اگر بگویم یا صفت کنم، مردم عجم را قبول نیفتد و مال ایشان را حد و حصر نتوانستم کرد و آن آسایش و امن که آنجا دیدم هیچ جا ندیدم ... امنیت و فراغت اهل مصر بدان حد بود که دکان های بزازان و صرافان و جوهریان را در نبستندی ... و قاضی القضاة را هر ماه، دو هزار دینار مغربی مشاھره (۱۸) بود و هر قاضی را به نسبت وی، تا به مال کس طمع نکنند و بر مردم، حیف (۱۹) نرود ...». (۲۰)

مصر در عصر فاطمیان، قبله آرمانی متفکران آزاده و پناهگاه اندیشمندانی بود که بخاطر تعقیب ها و آزارهای مذهبی جلای وطن کرده بودند بطوری که قبل از ناصر خسرو، حمیدالدین کرمانی (داعی بزرگ اسماعیلی و مؤلف کتاب «راحه العقل») و هبه الله شیرازی (معروف به المویّد فی الدین) و بعدها ارسلان بساسیری و حسن صباح، مجذوب فاطمیان مصر شده بودند (۲۱). این متفکران و پناهندگان از کمک ها و حمایت های حکومت فاطمی برخوردار بودند. (۲۲) با توجه به کشمکش های مذهبی، عدم امنیت و نابسامانی های اجتماعی در ایران عصر سلجوقی، امنیت سیاسی، آزادی های مذهبی و رفاه اجتماعی حاکم بر مصر برای ناصرخسرو همان «مدینه فاضله» ای بود که وی را شدیداً مجذوب و فریفته خود ساخت، سرشت عقیدتی او را شکل داد و سرانجام سرنوشت اندوهبار ناصرخسرو را در تبعیدگاه یمگان رقم زد. (۲۳)

ناصر خسرو در مسیر سفر خود با بزرگان علم و فلسفه، از جمله با ابوالعلاء مُعَرّی (شاعر زندیق عرب) و استاد علی نسائی (ریاضیدان) ملاقات کرد و در مصر، خصوصاً در مجالس درس هبه الله شیرازی حضور یافت و تحت تأثیر عقاید وی قرار گرفت.

هبه الله شیرازی از مردان انقلابی و پرشور بود که بارها در شیراز و اهواز باعث شورش هایی علیه خلیفه عباسی گردیده بود (۲۴) نفوذ کلام او چنان بود که حاکم فارس - ابوکالیجار - به وی گفت:

«من، خود و دینم را بتو تسلیم می‌کنم» (۲۵). هبه الله شیرازی همچنین عامل یا محرک قیام ارسلان بساسیری (بسال ۱۰۵۵/۴۴۷) علیه خلیفه عباسی و فتح بغداد بود. (۲۶)

به اعتقاد بسیاری از محققان، ناصر خسرو در مصر، قاطعانه به کیش اسماعیلیان درآمد و از طرف خلیفه فاطمی (المستنصر) به مقام «حُجَّت» (چهارمین رتبه در مراتب اسماعیلی) نائل شد و سپس برای تبلیغ عقاید اسماعیلی عازم خراسان گردید.

اسماعیلیان بعنوان شاخه‌ای از مذهب شیعه - بجای دوازده امام شیعیان، فقط به هفت امام قائل بودند و عقیده داشتند که پس از مرگ امام جعفر صادق، پسرش - اسماعیل - امام هفتم است و پس از وی نیز فرزندش - محمد - «قائم موعود» بشمار می‌رود. (۲۷)

فرقه اسماعیلیه که در تاریخ مذاهب اسلامی به باطنی، رافضی، قرمطی، سبعیّه، ملاحده و ... نیز مشهور است - بخاطر توجه به «باطن» ادیان، اعتقاد به تأویل و تفسیر شریعت و خصوصاً بخاطر تأکید بر خردگرایی، آزاداندیشی، آسان‌گیری و مدارا نسبت به ادیان دیگر، مقبول بسیاری از متفکران آن عصر بود. خردگرایی و آسان‌گیری‌های مذهبی متفکران اسماعیلی در نزد بسیاری از «عوام» یا پیروان ساده این مذهب، به مفهوم عدم ضرورت انجام فرایض دینی بود چرا که درک «باطن» و رسیدن به «جوهر و جان دین» باعث «اسقاط تکلیف» و نفی بسیاری از فرایض مذهبی می‌گردید. بهمین جهت، تعالیم این فرقه از آغاز با مخالفت شدید شریعتمداران و سنت پرستان ظاهربین روبرو گردید. تاریخ اسماعیلیان - در سراسر قرون وسطی - از شکنجه و آزار و کشتارهای بی رحمانه پیروان این فرقه، خونین است. (۲۸)

خلفای اسماعیلی در مصر، خود را از نوادگان فاطمه زهرا (دختر پیغمبر اسلام) می‌دانستند و بهمین جهت به «فاطمی» مشهور شدند. دوران فرمانروایی فاطمیان مصر (۲۹۷-۵۶۷/ ۹۰۹-۱۱۷۱) در مجموع با رفاه اجتماعی، آزادی عقاید و ادیان، ترویج فرهنگ و فلسفه و تشویق بازرگانی و پیشه‌وری همراه بود. با این سیاست نسبتاً عادلانه، فاطمیان مصر، رقیب بسیار خطرناکی برای خلفای عباسی - که خود را «جانشینان بر حق پیغمبر» می‌دانستند - بشمار می‌رفتند. (۲۹)

هر چند در «سفرنامه» - که بلافاصله پس از بازگشت ناصر خسرو از سفر به مصر نوشته شده - هیچ اشاره‌ای به تحول فکری یا تعلّق عقیدتی به فاطمیان مصر دیده نمی‌شود، اما مسلّم است که پس از دیدار «لحسا» و خصوصاً مصر (قاهره) و مشاهده حکومت عادلانه فاطمیان، دگرگونی عظیمی در عقاید ناصر خسرو پدید آمد. او شاعری مشهور و خطیبی پرشور بود و با چنین موقعیتی به تبلیغ عقاید اسماعیلی و مبارزه با فقهای سنتی و حکومت ترکان سلجوقی پرداخت و در این راه، چنان شیفته فاطمیان مصر گردید که همه اشعارش را در خدمت تبلیغات اسماعیلی -

فاطمی قرار داد بطوری که اشعار ناصر خسرو را می توان اولین نوع «شعر ایدئولوژیک» در ادب پارسی بشمار آورد:

فاطمیم، فاطمیم، فاطمی
تا تو بدرّی زغم ای ظاهری (۳۰)

از نظر فرهنگی، ناصر خسرو - در واقع - نقطه تقاطع یا محل تلاقی دو فرهنگ ایرانی - اسلامی است. او اولین نمونه برجسته شاعرانی است که به تعبیر عطار نیشابوری: زبانش فارسی و دلش عربی است (۳۱). از میان شاعران و متفکران قرن پنجم / یازدهم، هیچ شاعر یا نویسنده ای نیست که مانند ناصر خسرو از یکطرف همه آثارش را به زبان فارسی نوشته باشد و از طرف دیگر، ضمن عنایت به زرتشت و تاریخ و شخصیت های ایران باستان، چنان شیفته اسلام و شخصیت های اسلامی (شیعی) باشد که گاه این «گذشته باستانی» را خوار و بی مقدار بخواند (۳۲). ناصر خسرو، در واقع، سرآغاز دوره ای است که طی آن، فرهنگ شاد و حماسه دنیاگرای ایران پیش از اسلام، در تصوف ناشاد و عرفان دنیاگریز بعد از اسلام مضمحل گردید. کرامت، روشن بینی و اعتدالی که در «سفرنامه» ی ناصر خسرو مشاهده می شود، از این زمان، دیگر رنگ می بازد و چون ناصر خسرو، تنها خود و مذهب خویش را «حق» و پیروان سایر ادیان را «باطل» می داند، کلامش تا حد یک متعصب پرخاشگر سقوط می کند. او متفکری است که از موضع «دین» به مسائل اجتماعی می نگرد. «دغدغه دین» اگر چه ذهن و زبانش را به افراط آلوده می کند، اما گفتنی است که این دغدغه ها برای تحقق بهروزی و سعادت انسان هاست. عتاب و انتقاد ناصر خسرو نسبت به «عوام» از سر دلسوزی است نه از سر دشمنی و کینه توزی. با وجود مدارائی که در بعضی از قصاید او بچشم می خورد (۳۳)، شعرهای ناصر خسرو سرشار از دشنام و ناسزا به مردمی است که پیرو مذهب خویش اند و عنایتی به عقاید مذهبی ناصر خسرو ندارند. بقول: «هیچ شاعری در زبان فارسی، کلمات خر و گاو را به اندازه ناصر خسرو بکار نبرده، آن هم به عنوان صفت توده مردمی که خود تا چند سال پیش در بین آنان به حرمت می زیسته است». (۳۴)

ناصر خسرو در اشعارش - البته - از «خرد» و «علم» نیز ستایش ها کرده است، اما باید دانست که این ستایش ها - اساساً - در خدمت اعتقادات دینی و بقصد توجیه عقلی عقاید اسماعیلی او است چرا که بنظر ناصر خسرو «شریعت، کان دانش گشت و فرقان (قرآن) چشمه حکمت» (۳۵). هم از این روست که ناصر خسرو یکی از منتقدان آشتی ناپذیر عقاید محمدزکریای رازی درباره نفی دین و انکار رسالت پیغمبران بود. (۳۶)

از طرف دیگر: آن شوقِ «کشف» و دیدار و جستجو که در سفرنامه ناصرخسرو بچشم می خورد، پس از بازگشت او از مصر و گرویدن به مذهب اسماعیلی به نوعی «مکاشفه» و نفی و پرهیز از جهان خاکی بمنظور رسیدن به «دنیای آخرت» تحول می یابد، آنچنان که ناصرخسرو- چونان زاهدی تلخ و عبوس - حتی خندیدن را نیز مایهٔ «بی خردی» می داند. ناصرخسرو، ضمن ستایش از زبان پارسی، با غرور تأکید می کند:

« من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این قیمتی دُر لفظِ دری را» (۳۷)

او شاعرانی چون فرخی سیستانی و عنصری را بخاطر مدح سلطان محمود غزنوی مورد انتقاد شدید قرار می دهد و آنان را «شعرفروش» و «ازرق پوش» (صوفیان) می نامد که «در صفتِ روی بُتِ سعتری» (۳۸) شعر می گویند (۳۹). با اینحال، ناصرخسرو - خود - در مدح خلیفه فاطمی (المستنصر) چنان اغراق می نماید که تا حد یک مدیحه سرای چاپلوس، سقوط می کند. (۴۰)

با وجود این «مدایح بی صله»، باید گفت که ناصرخسرو انسانی است پاکباخته، شریف و صمیمی. نه جلوه و جلال دربار سلجوقیان ایران برای او ارزشی دارد و نه شوکت و شکوه دربار فاطمیان مصر. او نه «چاکرِ نان پاره گشت» و نه چونان «شعر فروشان» ی است که «سپس آب و گیاهند». ناصرخسرو اندیشمند پیکارجوئی است که با غرور و مناعت طبع اعلام می کند:

با لشگر زمانه و با تیغ تیز دهر

دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا (۴۱)

پی نوشت ها:

- ۱- در استناد به اشعار ناصرخسرو - عموماً - از دیوان حکیم ناصرخسرو قبادپانی، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، ج ۱، تهران، ۱۳۵۷، استفاده شده. استناد به نسخهٔ دیگر دیوان ناصر خسرو (به اهتمام نصرالله تقوی، تهران، ۱۳۴۸) با * مشخص گردیده است
- ۲- نگاه کنید به: سفرنامه، صص ۱ و ۹۷ همچنین نگاه کنید به قصاید شماره ۶۲ و ۲۴۲ که در واقع شرح حال و زندگانی ناصرخسرو است: دیوان، صص ۱۳۸-۱۴۰ و ۵۱۵-۵۰۵
- ۳- پرسنده همی رفته از این شهر بدان شهر جوینده همی گشتم از این بحر بدان بحر از پارسی و تازی و از هندی و از ترک از سندی و رومی و ز عبری همه یکسر

از فلسفی و مانوی و صابی و دهری

درخواستم این حاجت و پرسیدم بی مر

(دیوان، ص ۵۱۰)

- ۴- برای آگاهی از اختلافات مذهبی در این عصر نگاه کنید به: النقض، عبدالجلیل قزوینی، صص ۷۸-۷۹، ۸۵، ۳۶۷-۳۷۰ و ۴۸۶ و ...؛ غزالی نامه، جلال همائی، صص ۴۱-۴۴ و ۴۶-۵۱؛ رساله قشیریه، مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، صص ۱۷، ۲۶، ۳۱-۳۳؛ ذبیح الله صفا، ج ۲، صص ۱۴۷-۱۵۷؛ برای آگاهی از ناپسامانی های اجتماعی و بی کفایتی امیران و درباریان در این عصر نگاه کنید به: سیرالملوک (سیاست نامه)، صص ۲۸، ۱۸۹، ۱۹۸-۱۹۹، ۲۰۲ و ۲۰۳
- ۵- نگاه کنید به: صفا، ج ۲، صص ۱۶۰=۱۶۱. خواجه نظام الملک نیز در چند فصل مستقل از «اندر بازنمودن احوال بد مذهبان که دشمن این ملک و اسلام اند» سخن گفته است: سیرالملوک (سیاست نامه)، صص ۲۶۰-۲۹۸
- ۶- نگاه کنید به: مُعْجَمُ الْبُلْدَان، یاقوت حموی، ج ۲، ص ۸۹۳؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۲؛ النقض، قزوینی، صص ۴۹۴ و ۵۹۸-۵۹۹؛ نزهة القلوب، ص ۵؛ رو در رو با تاریخ، صص ۶۹-۷۰
- ۷- دیوان، ص ۱۳۹
- ۸- نگاه کنید به: سفرنامه، ص ۱-۲؛ دیوان، ص ۵۰۶
- ۹- سفرنامه، ص ۴
- ۱۰- درویش: بی چیز
- ۱۱- مایه: سرمایه
- ۱۲- خداوندان: صاحبان
- ۱۳- سفرنامه، صص ۱۴۷-۱۵۱
- ۱۴- چهارصد ستون از سنگ رُخام
- ۱۵- قَصَب: پارچه زربفت و ظریف
- ۱۶- عوانان: پاسبانان
- ۱۷- غمّازان: جاسوسان و سخن چینان
- ۱۸- مشاهره: حقوق و مقرری ماهانه
- ۱۹- حیف: ظلم و ستم
- ۲۰- سفرنامه، صص ۹۰-۱۰۱
- ۲۱- در این باره نگاه کنید به مقاله «جاذبه سیاسی قاهره و اسماعیلیان ایران»، باستانی پاریزی؛ کوچه هفت پیچ، صص ۲۲۸-۲۴۴ و ۲۶۷-۲۷۸ و ۲۸۵-۳۳۲

۲۲- به روایت ناصر خسرو، این « پناهندگان » حتی مقرری یا کمک خرج ماهانه دریافت می کردند: سفرنامه، ص ۸۴.

۲۳- ناصر خسرو در قصایدش از مصر بعنوان « بهشت » نام می برد و تاکید می کند که « برای آگاهی از سخن درست، لازم است که جان و دل را کرایه دهی و راهی سفر مصر شوی ». نگاه کنید به: دیوان، صص ۵۱۱-۵۱۲؛ دیوان*، ص ۴۵۵

۲۴- ناصر خسرو در قصایدش از هبه الله شیرازی (المؤید) با علاقه و احترام یاد می کند. نگاه کنید به: دیوان، صص ۵۱۱-۵۱۲، و خصوصاً ص ۴۱۴. درباره مقام علمی و موقعیت سیاسی- مبارزاتی هبه الله شیرازی نگاه کنید به مقاله ابوالقاسم حبیب اللهی، در: یادنامه ناصر خسرو، صص ۱۳۴-۱۵۴؛ عباس حمدانی و ایوانف در: اسماعیلیان در تاریخ، صص ۲۱۳-۲۱۶ و ۴۴۳-۴۴۵

۲۵- نگاه کنید به: فارسنامه، ابن بلخی، صص ۱۳۹-۱۴۰؛ راحه الصدور، راوندی، صص ۴۴۸-۴۴۹؛ مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، صص ۴۳۰-۴۳۲.

۲۶- درباره قیام ارسلان بساسیری نگاه کنید به: تجارب السلف، هندوشاه نخجوانی، صص ۲۵۳-۲۵۶؛ تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، صص ۳۵۲-۳۵۵؛ حبیب السیر، ج ۲، صص ۳۱۰-۳۱۲؛ ناصر خسرو و اسماعیلیان، برتلس، صص ۱۰۶-۱۱۹.

۲۷- نگاه کنید به: خاندان نویختی، عباس اقبال، ص ۲۵۰؛ تاریخ اسماعیلیان، برنارد لوئیس، صص ۵۲-۶۰؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، فرهاد دفتری، تهران، ۱۳۷۶

۲۸- برای گزارشی از این کشتارها و سرکوب ها نگاه کنید به: النقض، قزوینی، صص ۷۸-۷۹، ۸۵-۹۷ و ...؛ سیرالملوک، صص ۲۶۷-۲۷۵؛ ارمغان، مهر و آبان ۱۳۵۵، صص ۳۷۵-۳۸۳؛ مقاله « کشتار وحشتناک اسماعیلیان »، عبدالرفیع حقیقت، ناصر خسرو و اسماعیلیان، صص ۹۱-۹۸ و ۱۱۱-۱۲۲؛ فرخی سیستانی، غلامحسین یوسفی، صص ۱۶۰-۱۶۴.

۲۹- درباره فاطمیان مصر نگاه کنید به: مقاله ع. حمدانی در: اسماعیلیان در تاریخ، صص ۱۵۱-۲۴۶، خصوصاً صص ۲۵۰-۲۵۳. همچنین نگاه کنید به:

Y. Lev: State and society in Fatimid Egypt, Leiden ۱۹۹۱ ,

۳۰- دیوان، ص ۵۵.

۳۱- تذکره الاولیاء، ص ۶۵، در ذکر حال حبیب عجمی

۳۲- در این باره نگاه کنید به: انسان آرمانی و کامل ...، حسین رزمجو، صص ۱۲۰-۱۳۲

۳۳- مثلاً نگاه کنید به: دیوان، صص ۱۴۱ و ۱۶۸.

۳۴- یادنامه ناصر خسرو، مقاله استاد جلال متینی: « ناصر خسرو و مدیحه سرائی »، ص ۴۷۱

۳۵- دیوان، ص ۸۱. درباره منشاء و جایگاه عقل در عقاید ناصرخسرو نگاه کنید به: مقاله درخشان شاهرخ مسکوب، چند گفتار در فرهنگ ایران، صص ۸۳-۱۵۲، خصوصاً صفحات ۱۱۳-۱۵۲. همچنین نگاه کنید به: ناصرخسرو لعل بدخشان، آلیس هانسبرگ، صص ۲۰۵-۲۱۰.

۳۶ - نگاه کنید به: زادالمسافرین، ناصرخسرو، ص ۱۱۳، درباره عقاید رازی نگاه کنید به: تحقیق درخشان پرویز اذکائی؛ حکیم رازی، تهران، ۱۳۸۲، فیلسوف ری: محمدبن زکریای رازی، مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۳؛ تاریخ علوم عقلی، ذبیح الله صفا، ج ۱، صص ۱۷۵-۱۷۶؛ «معانی ضمنی سیاسی در فلسفه رازی» پل والکر، در: اندیشه سیاسی ایرانی از حلاج تاسجستانی (مجموعه مقالات)، بکوشش محمد کریمی زنجانی اصل، خصوصاً صفحات ۳۸۲-۴۰۴؛ حلاج، علی میرفطروس، صص ۱۱۶-۱۱۹. همچنین به:

Corbin ,H: Histoire de la philosophie Islamique, Paris, 1986, pp 202-204

۳۷- دیوان، ص ۱۴۳

۳۸- سعتری: زیبا و دلغریب

۳۹- فخر چه داری به غزل های نغز

در صفت روی بُت سعتری؟

(دیوان، ص ۵۶)

۴۰- درباره ناصرخسرو و مدیحه سرایی نگاه کنید به مقاله مستوفای استاد جلال متینی در:

یادنامه ناصرخسرو، صص ۳۷۳-۴۸۹.

۴۱- دیوان، ص ۱۲

ناصر خسرو قبادیانی

صدای طغیان، تنهائی و تبعید

(بخش دوم)

* تبعید، تنها یک مفهوم جغرافیائی نیست، بلکه بیشتر - و مهم تر - یک مفهوم درونی، عاطفی و فرهنگی است. تبعید: حسرتِ «خواستن» هائی ست که در حیرتِ «نتوانستن» ها پَر می شوند و می سوزند ... و تبعیدی کسی ست که تنها از پشتِ شیشه های اشک، میهن و محبوب خویش را بخاطر می آورد.

* ناصر خسرو در سراسر اشعارش، کینه سوزانی نسبت به فقهای زمانش ابراز می کند. به جرأت می توان گفت که در سراسر قرن پنجم/یازدهم هیچ شاعری همانند ناصر خسرو علیه مظالم اجتماعی و سالوس و ربای فقهای حاکم پیکار نکرده است.

« بگذر ای باد دلفروز خراسانی!

بر یکی مانده به یمگان درّه، زندانی

بُرده این چرخ جفا پیشه به بیدادی

از دلش راحت و زتنش، تن آسانی

گشته چون برگ خزانی زغم غربت

آن رُخِ روشنِ چون لاله نُعمانی

بی گناهی شده همواره بر او دشمن

ترک و تازی و عراقی و خراسانی».

ترکان سلجوقی در ایران بعنوان عوامل و کارگزاران خلیفه عباسی همواره به یاری و حمایت خلافت عباسی برمی‌خاستند، چنانکه در فتح بغداد و اسارت خلیفه عباسی بدست ارسلان بساسیری (۱۰۵۵/۴۴۷) سپاهیان طغرل سلجوقی با حمله به بغداد و جنگ با قوای بساسیری، خلیفه ی عباسی را از اسارت آزاد کرده و وی را بار دیگر به خلافت رساندند (۱۰۵۹/۴۵۱). شاید بتوان حمایت ترکان سلجوقی از خلافت عباسی را بازتاب اختلاف دیرین سرداران ترک و سرداران ایرانی (ارسلان بساسیری و مردآویج) دانست. بهمین جهت، بسیاری از جنبش‌های اجتماعی ایران در قرون پنجم و ششم / یازدهم و دوازدهم - از جمله جنبش اسماعیلیان- دارای خصلتی «ضد ترکی» (البته ترکان ماوراءالنهر) بوده است. (۴۲)

ناصرخسرو در سراسر اشعارش از ترکان سلجوقی با نفرت و نفرین یاد می‌کند. او حملات پی در پی ترکمانان سلجوقی به خراسان را بچشم خود دیده و عواقب شوم این حملات ویرانگر بر حیات اجتماعی- فرهنگی ایران را مشاهده کرده بود. ناصرخسرو سقوط اخلاقی و افول منزلت اجتماعی مردم خراسان را پس از حمله و استیلای ترکمانان سلجوقی چنین وصف کرده است:

هر ناکس و بنده و پرستاری، «خاتون» (بانوی عالی نسب)، «بگ» (امیرو فرمانده سپاه) و «تگین» (زیبا و شجاع) شده که همانند دیوانی بد فعل و غدار در بوستان (خراسان) خزیده، سروهای آزاده را شکسته و ...

خاتون و بگ و تگین شده اکنون

هر ناکس و بنده و پرستاری

دیوی ره یافت اندرین بوستان

بدفعلی و ریمنی (۴۳) و غداری

بشکست و بکند سرو آزاده

بنشانند بجای او سپیداری (۴۴)

دَجَّال را نبینی بر اُمّت محمد

گسترده در خراسان، سلطان و پادشائی؟

بازار زهد، کاسد، سوق فسوق، رایج

افکنده خوار، دانش، گشته روان، مرئی (۴۵)

* * *

که اُویاشی همی بی خان و بی مان

در او امروز، خان گشتند و خاتون

نباتِ پُریلا، غَز است و قبیچاق

که رُسته ستند بر اطراف جیحون

همی خوانند بر منبر زمستی

خطیبان، آفرین بر دیو ملعون (۴۶)

* * *

فعل، همه جور گشت و مکر و جفا

قول، همه زرق و غدر و افسون شد

چاکر نان پاره گشت فضل و ادب

علم به مکر و به زرق معجون شد

زهد و عدالت، سُفال گشت و حَجَر

جهل و سَفَه، زرّ و دُرّ مکنون (۴۷) شد

سر به فلک بر کشید بی خِرَدی

مردمی و سروری در آهون (۴۸) شد

بادِ فرومایگی وزید، وزو

صورت نیکی نژند و محزون شد

خاک خراسانم چو بود جای ادب

معدن دیوانِ ناکس اکنون شد

حکمت را خانه بود بلخ و کنون

خانه اش ویران و سخت وارون شد (۴۹)

ناصرخسرو در سراسر اشعارش کینهٔ سوزانی نسبت به فقهای زمانش ابراز می‌کند و آنان را «أُمَّتِ شَیْطَان»، «دیوانگان اُمّت» و «زاهدان دجّال فعل» می‌نامد که «روی به محراب دارند و دل به سوی چمانه» (پیاله شراب) (۵۰) به جرأت می‌توان گفت که در سراسر قرن پنجم / یازدهم هیچ شاعری همانند ناصرخسرو علیه مظالم اجتماعی و سالوس و ریای فقهای حاکم پیکار نکرده است:

ای حیلَت سازان! جُهلای علما نام!

کز حیلَه مر ابلیسِ لعین را وزرائید

ایزد چو قضای بد بر خلق ببارد

آنگاه شما یکسره در خورد قضائید

چون حُکم فقیهان نَبود جز که به رشوت

بی رشوت هر یک ز شما خود فقهائید

گر راست بخواهید چو امروز فقیهان

تزویرگراند شما اهل ریائید

چون خصم سر کیسه رشوت بگشاید

در وقت، شما بند شریعت بگشائید

اندر طلب حکم و قضا بر در سلطان

مانند عصا مانده شب و روز بیائید

با جهل، شما در خور نعلید به سر بر

نه در خور نعلی (۵۱) که بیوشید و بیائید (۵۲)

* * *

زانکه دین را دام سازد بیشتر پرهیز کن

زانکه سوی او چو آمد، صید را زنهار نیست

حیلت و مکر است فقه و علم او و، سوی او

نیست دانا هر که او محتال یا مکار نیست

گاه گوید: زین نباید خورد کاین پاک است و خوش

گاه گوید: نی نشاید خورد کاین کشتار نیست (۵۳)

* * *

این رشوت خواران فقها اند شما را

ابلیس، فقیه است گر این ها فقها اند (۵۴)

* * *

منبر عالمان گرفته ستند

این گروهی که از در دارند

دشمن عاقلان بی گنه اند

زانکه خود جاهل و گنهکارند

بر دروغ و زنا و می خوردن

روز و شب همچو زاغ ناهارند (۵۵)

ور ودیعت نهند مال یتیم

نزد ایشان، غنیمت انگارند (۵۶)

تبلیغات ناصر خسرو علیه فقهای خشک اندیش و نیز خصلت سیاسی مبارزات او در حمایت از دولت فاطمیان مصر و دشمنی با رقیب سرسخت آنان (عباسیان بغداد) و همچنین مبارزه علیه مظالم ترکمانان سلجوقی، همه و همه، باعث شدند تا ناصر خسرو بزودی مورد دشمنی و تکفیر شریعتمداران قرار گیرد (۵۷).

در سال ۴۵۲ / ۱۰۶۰ با فتوی و تحریک فقهای بلخ، گروهی اوباش متعصب با کارد و دشنه و تیر و کمان به خانه ناصر خسرو شبیخون زده و «قصد جان او کردند» (۵۸). در این شبیخون، خانه و اموال ناصر خسرو تاراج شد و به غارت رفت:

ای زود گرد! گنبد بررفته!

خانه وفا بدست جفا رفته

بر من چرا گماشته ای خیره

چندین هزار مست برآشفته

این، دشنه برکشیده همی تازد

و آن، با کمان و تیر برو خفته

اینم کند بخطبه درون نفرین

وانم، بنامه فربه (۵۹) کند سفته (۶۰)

من خیره مانده زیرا با مستان

هر دو یکی است گفته و ناگفته (۶۱)

بدنبال این شیخون، ناصر خسرو- به اجبار- متواری و در کوه‌های یمگان مخفی گردید:

من گشته هزیمتی به یمگانم در

بی هیچ گنه، شده به زنهاری

چون دیو بُرد خان و مان از من

به زین به جهان نیافتم غاری (۶۲)

یمگان، کوهی بلند و دشوارگذر است که تابستان‌های آن، گرم و غبارآلود و زمستان‌های آن، بسیار سرد و طاقت سوز است. محمد زکریای قزوینی از یمگان بعنوان «مکان مستحکم با عمارات عجیب» یاد کرده است. (۶۳)

ناصر خسرو تا پایان عمر در یمگان، محصور و محبوس ماند و بیشتر اشعار و آثارش را در این تبعید ۲۵ ساله تألیف کرد.

* *

تبعید، تنها یک مفهوم جغرافیائی نیست، بلکه بیشتر - و مهم‌تر- یک مفهوم درونی، عاطفی و فرهنگی است. تبعید، حسرتِ «خواستن» هائی است که در حیرتِ «نتوانستن» ها پَر پَر می‌شوند و می‌سوزند ... و تبعیدی کسی است که تنها از پشت شیشه‌های اشک، میهن و محبوب خویش را بخاطر می‌آورد و حتی رخصت دست کشیدن بر سیمای عزیزانش را ندارد. بنا بر این: «تبعیدی کسی است که خود، در جایی، و رؤیاها و خاطرات و عاطفه‌هایش در جای دیگراند»، و اینهمه، یعنی؛ پریشانی جان و پراکندگی‌های ذهن و زبان ... و اینچنین است که تبعید طولانی و انزوای ۲۵ ساله ناصر خسرو در کوه‌ها سخت و سرما‌ی خشک و خشن یمگان، از وی انسانی زُمخت و ناسازگار می‌سازد بطوریکه- مثلاً- از نظر زبان و بکارگیری واژگان، شکاف عمیقی میان «سفرنامه» ی ناصر خسرو و اشعار او در سال‌های تبعید وجود دارد. هر قدر که کلمات و عبارات «سفرنامه»؛ کوتاه، ساده و شفاف اند، کلام و کلمات اشعار

ناصرخسرو- اما- دشوار، زُمرت و نامطبوع می‌نمایند. خشم و خروش و عصبیت که در اشعار
ناصرخسرو بچشم می‌خورد هم از تعصبات عقیدتی او است و هم- خصوصاً- ناشی از شرایط
نانجیب غربت و انزوای طولانی وی در تبعیدگاه یمگان است.

کارنامه شعری ناصرخسرو در دوران جوانی اش بر ما روشن نیست. ظاهراً او در آن دوران قصاید
و غزل‌هایی در ستایش می و معشوق و زیبایی و زندگی و شادخواری سروده بود (۶۴) اما در
تحولات فکری آینده، به زهد و پند و حکمت روی نمود و از سرودن اشعار عاشقانه پرهیز کرد.
(۶۵)

ناصرخسرو در قصایدش شاعری توانا و آزاده جلوه می‌کند اما این توانائی و آزادگی خیلی زود
در چنبره احساسات دینی و در اسارت باورهای مذهبی پژمرده می‌شوند. به عبارت دیگر؛ او عقاب
مغروری است که بر سستیغ عواطف و آرزوهای انسانی «پر» می‌زند، اما خیلی زود در فضای تاریک
تعصبات مذهبی، «پر پر» می‌زند و حرام می‌شود. جان شاعر و شیدای او تنها در لحظاتی- در
سطرهای اولیه بعضی قصایدش- عرصه جولان می‌یابد.

اگر عاطفه (احساس) و خیال (تصویر) را از عناصر اساسی یک شعر خوب بدانیم (۶۶)
ناصرخسرو قبادیانی، شاعر تب و تاب‌های شاعرانه و سراینده شور و شراره‌های عاشقانه
نیست. زن، زیبایی، شراب و شیدائی‌های انسانی در شعرهایش جلوه چندانی ندارند. شعر او،
اساساً شعر تعلیم و اخلاق و اندرز است و در این راه چنان افراط می‌کند که بسیاری از اشعار او
به نظم‌های طویل تبلیغی تنزل می‌یابند، با اینهمه، اندوه آوارگی، دلتنگی‌های غربت تبعید، روح
سرکش و عاصی، و همت بلند او از خلال شعرهایش نمایان است.

شعر خوب- در عین حال- حاصل هیجان‌های جان و بی تابی‌های درون است و ناصرخسرو آنجا
که از درون و دلتنگی‌های خویش سخن می‌گوید به «جوهر شعر» نزدیک می‌شود، و اینهمه در
یادآوری‌های شاعر از گذشته و خصوصاً در یاد یار و دیارش جلوه‌ای خاص می‌یابند:

سلام کن ز من ای باد، مر خراسان را

مر اهل فضل و خرد را نه عام و نادان را

خبر بیاور ازیشان بمن، چو داده به وی

ز حالِ من به حقیقت خبر مرایشان را

بگوی شان که جهان، سرو من چو چنبر کرد

به مکر خویش و، خود اینست کار کیهان را

کنون که دیو، خراسان به جُمله ویران کرد

از او چگونه ستانم زمین ویران را (۶۷)

* * *

که پرسد زین غریبِ خوار محزون

خراسان را که: بی من حال تو چون؟

همیدونی (۶۸) چو من دیدم به نوروز؟

خبر بفرست اگر هستی همیدون

درختانت همی پوشند مُبرَم (۶۹)

همی بندند دستار طَبَرخون؟ (۷۰)

نقاب رومی و چینی به نیسان (۷۱)

همی بندد صبا بر روی هامون؟ ...

گرایدونی (۷۲) و ایدون است حالت

شبت خوش باد و روزت نیک و میمون

مرا باری دگر گونست احوال

اگر تو نیستی بی من دگرگون

مرا دونان ز خان و مان براندند

گروهی از نماز خویش ساهون (۷۳)

خراسان جای دو نان گشت، گنجد

به یک خانه درون، آزاده بادون؟

نداند حال و کار من جز آن کس

که دو نانش کنند از خانه بیرون (۷۴)

* * *

ای باد عصر! گرگزی بر دیار بلخ

بگذر به خانه من و آنجا جوی حال

بنگر که چون شد است پس از من دیار من

با او چه کرد دهر جفا جوی بد فعال

ترسم که زیر پای زمانه خراب گشت

آن باغ ها خراب شد و آن خانه ها تلال (۷۵)

ای بی وفا زمانه چه جوئی همی ز من

کز بس می‌حال هات (۷۶) مرا دیگرست حال

آن روزگار چون شد و آن دوستان کجا؟

دیدارشان حرام شد و یادشان حلال؟ (۷۷)

* * *

بگذر ای باد دلفروز خراسانی!

بر یکی مانده به یمگان درّه، زندانی

اندر این تنگی بی راحت بنشسته

خالی از نعمت و ضعیف (۷۸) و دهقانی

برده این چرخ جفاپیشه به بیدادی

از دلش راحت و ز تنش تن آسانی

دل، پرانده تر از نار (۷۹) پر از دانه

تن گدازنده تر از نال (۸۰) زمستانی

داده آن صورت و آن هیکل آبادان

روی زی (۸۱) زشتی و آشفتن و ویرانی

گشته چون برگ خزانی زغم غربت

آن رخ روشن چون لاله نعلمانی

بی گناهی، شده همواره بر او دشمن

ترک و تازی و عراقی و خراسانی (۸۲)

* * *

آزرده کرد، کز دم غربت، جگر مرا

گوئی زبون نیافت به گیتی، مگر مرا

درحالِ خویشتن چو همی ژرف بنگرم

صفرا (۸۳) همی برآید از اندوه به سر مرا

گویم: چرا نشانه تیر زمانه کرد

چرخ بلندِ جاهلِ بیدادگر، مرا

گر در کمال فضل بُودَ مرد را خطر (۸۴)

چون خوار و زار کرد پس این بی خطر مرا؟

گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ

جز بر مقرر ماه نبودی مقرر مرا

نی نی! که چرخ و دهر ندانند قدر فضل

این گفته بود گاه جوانی پدر مرا:

«دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و مُلک»

این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا

با خاطر منور روشن تر از قمر

ناید به کار هیچ مقرر قمر مرا

با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر

دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا ...

منگر بدین ضعیف تنم زآنکه در سخن

زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا

هر چند مسکنم به زمین ست، روز و شب

بر چرخ هفتم ست مجال سفر مرا ... (۸۵)

**

در سال ۱۰۸۸/۴۸۱ پس از ۲۵ سال تبعید و تنهائی، سرانجام صدای سرکش ناصر خسرو
قبادیانی در تنهائی‌های غربت یمگان فرو مُرد، اما دو سال بعد (بسال ۱۰۹۰/۴۸۳) طلوع فدائیان
اسماعیلی در قلعه الموت به رهبری حسن صباح، طلیعه فریادهای دیگر بود:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را

برون کن ز سر بادِ خیره سری را

بسوزند چوب درختان بی بر

سزا خود همین است مر بی بری را

درخت تو گر بار دانش بگیرد

به زیرآوری چرخ نیلوفری را

من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این قیمتی دُرّ لفظ دَری را (۸۶)

پاریس: اکتبر ۱۹۹۹

بازنویسی: اکتبر ۲۰۰۵

پی نوشت ها

۴۲- درباره علل و عوامل حمایت غزنویان و سلجوقیان از خلافت عباسی، نگاه کنید به بحث استاد
غلامحسین یوسفی: فرخی سیستانی، ، صص ۱۴۷-۱۵۳؛ درباره اختلاف سرداران تُرک و ایرانی،
نگاه کنید به: باستانی پاریزی، صص ۲۶۴-۲۶۶

۴۳- ریمن: حيله گر و مگار

۴۴- دیوان، ص ۲۵۱

۴۵- مرثی: ریاکار، دیوان، ص ۳۳۲

۴۶- دیوان، ص ۱۴۴-۱۴۵

۴۷- مکنون: پنهان و مخفی

۴۸- آهون: نقب و سوراخ

۴۹- دیوان، صص ۷۸-۷۹ . مقایسه کنید با قصیدهٔ انوری:

بر بزرگان زمانه شده خردان سالار

بر کریمان جهان، گشته لئیمان مهتر

بدر دونان، احرار، حزین و حیران

در کفِ رندان، ابرار، اسیر و مضطر

(دیوان انوری، ص ۱۰۶)

۵۰- دیوان، ص ۲۸۳

۵۱- نعل: کفش، نعلین

۵۲- دیوان، ص ۴۴۷

۵۳- دیوان، صص ۳۱۱-۳۱۲

۵۴- دیوان، ص ۲۴۸

۵۵- ناهار: گرسنه

۵۶- دیوان، صص ۴۷۲-۴۷۳

۵۷- تذکره الشعراء، دولت‌شاه سمرقندی، صص ۵۰-۵۱. ناصر خسرو در اشعار خود از ترکان سلجوقی بعنوان عوامل سیاسی تبعید خود یاد کرده است. از جمله نگاه کنید به: دیوان، صص ۱۶ و ۱۵۶

۵۸- زادالمسافرين، صص ۲۸۰ و ۴۰۲؛ آثارالبلاذ، محمد زکریای قزوینی، ص ۴۸۹؛ حبيب السیر، میرخواند، ج ۲، ص ۴۵۶

۵۹- فریه، بر وزن شبیه: لعنت و نفرین

۶۰- سفته: تحفه، حواله

۶۱- دیوان، ص ۳۰۳

۶۲- دیوان، ص ۳۵۱

۶۳- آثارالبلاذ، صص ۴۸۹-۴۹۰ ذیل «یمگان». برای آگاهی بیشتر دربارهٔ یمگان نگاه کنید به مقالهٔ خلیل‌الله خلیلی، نشریهٔ آریانا، کابل (افغانستان)، سال ۳۳ (۱۳۵۴)، شمارهٔ ۲، صص ۱-۲۲؛ لغت نامه دهخدا، ذیل «یمگان».

۶۴- گاهی ز درد عشق پس خوب چهرگان

گاهی ز حرص مال، پس کیمیا شدم

وقتِ خزان به بار رزان شد دلم خراب

وقت بهار، شاد به آب و گیا شدم

(دیوان، ص ۱۲۸ همچنین نگاه کنید به ص ۱۰۲)

۶۵- غزل را در بدست زهد دربند! (دیوان، ص ۱۸۳)

۶۶- در این باره نگاه کنید به: طلا در مس، رضا براهینی، صص ۷۵-۱۳۵؛ صَوَر خیال در شعر فارسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، صص ۱-۱۵

۶۷- دیوان، صص ۱۱۶ و ۱۱۸

۶۸- همیدون: همچنان

۶۹- مُبرم: نوعی پارچه ظریف

۷۰- طبرخون: بید سرخ

۷۱- نیسان: ماه فروردین و اردیبهشت

۷۲- ایدون: چنین

۷۳- ساهون: غافل و فراموشکار

۷۴- دیوان، ص ۱۱۴

۷۵- تلال: پشته، ویرانه

۷۶- محال: مکر و فریب

۷۷- دیوان، صص ۲۵۳-۲۵۴

۷۸- ضیعت: باغ و زمین

۷۹- نار : انار

۸۰- نال: نی، نای

۸۱- زی: سوی

۸۲- دیوان، ص ۴۳۵

۸۳- صفرا: زردرنگ، « صفرا به سرآمدن»، یعنی: غمگین شدن

۸۴- خطر: بزرگی، قدر و منزلت

۸۵- دیوان، صص ۱۱-۱۲

۸۶- دیوان، صص ۱۴۲-۱۴۳

اندیشه های صائب در شعرهای «صائب»

(بخش اول)



* یکی از مشخصات برجسته هنر دوره تیموری، حضور روزافزون انسان و تصویر کردن حالات، روحیات و عواطف انسانی ست. در هنر این عصر، انسان و طبیعت در یک حس پذیری هنرمندانه، حضوری چشم گیر یافتند.

* شاه عباس اول، نماینده دوران جدیدی بود. دورانی که با وزیدن نسیم رنسانس اروپا در ایران، جامعه ایران حال و هوای دیگری یافت.

* کم اعتنائی سلاطین صفوی به شاعران و نیز نابسامانی های سیاسی - اجتماعی و سلطه و سختگیری های علمای شیعی باعث گردید تا بسیاری از شاعران و متفکران ، ایران را «کشور بی رواج» و یا «منزل چون قفس» بدانند و جلای وطن کنند.

با حمله چنگیز به ایران (۱۲۱۹/۶۱۶) پایگاه اشرافی شاعران و هنرمندان فرو ریخت و آوارگی و پراکندگی آنان باعث گردید تا شعر و هنر از **دربارها** به **بازارها** و خانقاه ها کشانده شود و شاعران و هنرمندان ضمن آشنائی نزدیک با زندگی مردم کوچه و بازار، سخنگوی آلام و عواطف آنان گردند.

حمله تیمور به ایران (۱۳۸۰/۷۸۲) هر چند که با کشتارها و ویرانی های فراوان همراه بود، اما علاقه وی به ایجاد یک پایتخت آباد و شکوهمند و در نتیجه: کوشش تیمور به گردآوری و تمرکز هنرمندان برجسته در بخارا، بتدریج باعث شکل گیری مکتب هائی در هنر معماری و نقاشی شد. این تمرکز هنری پس از مرگ تیمور (۱۴۰۵/۸۰۸) به شهر هرات انتقال یافت بطوریکه در زمان جانشینان تیمور، خصوصاً بایسنقر (?/۸۲۷-۸۳۳-۱۴۳۳) و سلطان حسین بایقرا (۸۷۲-۱۴۶۸/۹۱۱) شهر هرات بعنوان پایتخت سرزنده و شکوهمند هنر معماری، نقاشی، مینیاتور و شعر، پایگاه و پناهگاه بزرگترین دانشمندان و هنرمندان زمان گردید آنچنانکه صدها شاگرد در مدرسه سلطان حسین بایقرا بطور رایگان به تحصیل اشتغال داشتند و بقول دولتشاه سمرقندی: «چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه بایسنقر به کتابت مشغول بودند». (۱) در همین زمان است که استادانی مانند کمال الدین بهزاد، قاسم علی و سید میرک در هنر نقاشی و مینیاتور ظهور کردند.

سپری شدن دوران خونبار چنگیز و تیمور، استقرار امنیت و آسایش نسبی و رشد شهر و شهرنشینی و خصوصاً تسامح مذهبی، سرزندگی، شادخواری، سرخوشی، خردمندی و هنرپروری شاهزادگان تیموری و وزیر فرهنگدوستی مانند علیشیرنوائی ضمن رواج علم و اندیشه، باعث تحول کیفی در نگاه ها و دیدگاه های هنرمندان شد. هنر نقاشی و تصویرسازی- که در ممنوعیت یا تحریم اسلامی قرن ها به حاشیه بازنویسی **شاهنامه** فردوسی و **هفت پیکر** نظامی و تذهیب کتاب های دیگر رانده شده بود- این بار در جسارتی هنرمندانه، به متن آثار نقاشان صاحب نام راه یافت.

یکی از مشخصات برجسته هنر این دوران، حضور روزافزون انسان و تصویر کردن حالات، روحیات و عواطف انسانی است. در عرصه نقاشی و مینیاتور، کمال الدین بهزاد و شاگردان او به فضاهای سنتی و بسته هنر مینیاتور پشت کردند و فضاهای نوینی بوجود آوردند که در آن «**رنگ**» در ترکیبی خلاقانه با تخیل و احساس، جلوه و جلای تازه ای یافت.

شاعران پیشه ور یا پیشه وران شاعر نیز که در پیوند با زندگی روزانه مردم، ذهن و زبانی تازه یافته بودند، برخلاف شاعران گذشته، سراینده عشق‌ها و عواطف **واقعی** گردیدند و باعث پیدایش مکتبی شدند که به «**مکتب وقوع**» معروف گردید. (۲)

برخلاف دوره‌های گذشته که قصیده‌های مطمئن و مطوّل، شعر رایج دربارهای سلاطین بود، در این دوران، غزل و غزلسرائی با زبانی ساده و مضمون سازی‌های نوین، شکل غالب شعری زمان گردید، این زبان ساده و صمیمی و نیز مضمون سازی‌ها و «**خیال بندی**»‌ها، بعدها در سبک و طرز شاعرانی مانند طالب آملی، کلیم کاشانی و صائب تبریزی تأثیر فراوان داشته است.

شعر، نقاشی و مینیاتور در این دوران بیان احساسات، عواطف، امیال و لذت‌هایی بود که به دلایل مذهبی، تحریم یا ممنوع شده بودند، بنابراین، در آثار بسیاری از شاعران و هنرمندان این عصر، عشق **لاهوئی** به عشق **ناسوئی**، شراب **روحانی** به شراب **ارغوانی** تحول یافت و پیکره‌های اثری و فضاهای روحانی تا حدود زیادی رنگ باختند و انسان و طبیعت در یک حسّ پذیری هنرمندانه، حضور بیشتری یافتند.

تحولات اجتماعی این عصر، باعث رواج علم و اندیشه و موجب پیدایش مکتب‌های نوین فکری گردید، مکتب‌هایی که در نزد سنت‌گرایان و شریعتمداران حاکم نوعی «کفر» و «زندقه» بشمار می‌رفتند (مانند جنبش حروفیان). (۳)

نکته دیگر اینکه: با وجود تدوین چند شاهنامه شکوهمند در این دوران (مانند شاهنامه بایسنقری) باید گفت که بیشتر شاعران و نقاشان این عصر، عنایت چندانی به حماسه و قهرمانان حماسی نداشتند بلکه آنان توجه خود را بیشتر به توصیف «حال» و ترسیم دغدغه‌های روحی و عاطفی انسان زمانه معطوف ساختند. به عبارت دیگر: شاعران و نقاشان این دوران بجای هنر «**دلبرانه**» عموماً به هنر «**دلبرانه**» پرداختند. (۴)

یکی از کارشناسان برجسته هنر مشرق زمین ضمن تأکید بر پیدایش «**زندگانی نو**» در عصر شاهزادگان تیموری، آنان را «بهترین امرای هنر پرور تاریخ ایران» می‌داند و می‌نویسد:

«شاهرخ، بایسنقر، أُلُغ بیگ و سلطان حسین (بایقرا) در ذوق و قریحه و کتابدوستی از معاصران فرانسوی و ایتالیائی خود در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی، جلوتر بودند زیرا که شاهزادگان تیموری نه تنها فقط کتاب جمع می‌کردند، بلکه آنرا بوجود می‌آوردند. بایسنقر و سلطان حسین بایقرا برای ایران

همانند ویلیام موریس (شاعر، نویسنده و نقاش معروف انگلیسی) هستند که در چهارصد سال بعد در انگلستان ظهور کرد ... جنبشی که بوسیله شاهزادگان تیموری در عالم هنر و صنعت پدید آمد، آنچنان بود که تا اواخر قرن ۱۶ میلادی در ایران باقی و برقرار ماند». (۵)

بنابراین: وقتی صفویان به حکومت رسیدند (۱۵۰۲/۹۰۷) سنت سرزنده و سرشاری از شعر و نقاشی و هنر معماری در ایران وجود داشت که صفویان می توانستند میراث خوار آن باشند.

* *

تعصبات مذهبی دوران صفوی و شیوه های هولناک سلاطین در سرکوب مخالفان، شعر و هنر دوران صفوی را غالباً با دآوری های شتابزده همراه ساخته است، در حالیکه با تفکیک مصائب سیاسی از مسائل شعری و هنری شاید بتوان به نتیجه گیری های معتدل و منصفانه ای رسید و از این راه به نقش سازنده شاه عباس اول در استقلال کشور و اعتلای اقتصادی- اجتماعی و هنری ایران آگاه گردید.

بزرگان و مشایخ صفوی (شیخ صفی الدین و شیخ صدرالدین اردبیلی) پیشوایان طریقتی صوفیانه در اردبیل بودند که در سراسر قرن ۱۴/۸ مریدانی در ایران و آناتولی عثمانی داشتند و مورد عنایت و احترام سلاطین زمان (مانند تیموریان و آل جلایر) بودند. این عنایت و احترام در زمان شیخ صدرالدین اردبیلی آنچنان بود که سلطان احمد جلایر طی فرمانی (بسال ۱۳۷۱/۷۷۳) اردبیل و نواحی اطراف آن را، کلاً، در اختیار شیخ صدرالدین قرار داد و حکمرانان و مأموران حکومتی را از دخالت در امور مالی، مالیاتی، اداری و مذهبی این نواحی بازداشت. (۶)

روابط رهبران آینده این طریقت صوفیانه، خصوصاً علاءالدین علی (معروف به سیاه پوش) و شیخ جنید با «آخی» ها و گروه های تندروی منطقه آناتولی (۷)، به طریقت صوفیانه صفوی ها، خصلتی نظامی و مبارزاتی داد بطوریکه از زمان شیخ جنید (۱۴۴۷/۸۵۱) مقرر شد تا پیروان و مریدان قزلباش «با خود، کارد و قمه و تبرزین حمل کنند». (۸) از همین زمان، طریقت صوفیانه صفوی با آمیختن بعضی باورهای غلات شیعه (یکتاشیان و مشعشعیان) به فرقه ای مبارز برای کسب قدرت سیاسی بدل شد و کلمه «سلطان» جانشین «شیخ» گردید. در چنان شرایطی، وقتی شاه اسماعیل نوجوان در کسوت «مرشد کامل» به ریاست طریقت صفوی رسید (۱۵۰۲/۹۰۷) زمینه برای کسب قدرت سیاسی صفویان آماده بود.

در آستانه ظهور شاه اسماعیل، ۲/۳ مردم ایران، سُنی مذهب بودند (۹)، اما با اقدامات خشونت بار و هولناک شاه اسماعیل، بزودی بیشتر مردم به پذیرفتن «مذهب حقّه» (شیعه) گردن نهادند. او خود را «معصوم» و «نظرکرده خدا» می دانست و معتقد بود:

«مرا به این کار باز داشته اند و خدای عالم و حضرات (ائمه معصومین) همراه من اند و من از هیچکس باک ندارم، بتوفیق الله تعالی، اگر رعیت هم حرفی بگویند، شمشیر می کشم و یک کس، زنده نمی گذارم» (۱۰).

با چنین اعتقادی بود که برای شیعه سازی مردم، شاه اسماعیل هزاران تن را در تبریز و دیگر نواحی ایران بطرز هولناکی کشت. (۱۱)

نیاز به یک ایدئولوژی فراگیر به عنوان ابزار سیاسی در مقابله با خلافت سُنی مذهب عثمانی و در نتیجه: لزوم تدوین اصول و مبانی مذهب شیعه، باعث شد تا شاه اسماعیل و سپس شاه تهماسب، عده ای از علمای عرب شیعه را از نواحی حَبَل عامل (لبنان) به ایران دعوت کنند و ضمن واگذاری موقوفات و املاک بسیاری به سادات و روحانیون شیعه (۱۲)، آنان را به مهم ترین مقامات دینی و قضائی منصوب نمایند (۱۳) - نفوذ این علمای شیعه عرب، آنچنان بود که مثلاً شاه تهماسب، پادشاهی را سزاوار شیخ محقق کرکی (معروف به «مخترع الشیعه») می دانسته و خود را بعنوان یکی از عاملان وی در اجرای «امر به معروف و نهی از منکر» بشمار می آورد (۱۴). این «عَرَب زدگی» - بی تردید - نمی توانست خوشایند شاعران و هنرمندانی باشد که دوران شاد و شکوفای شاهزادگان تیموری را تجربه کرده بودند.

برخورداری ارتش عثمانی از توپ و تفنگ و تجهیزات آتشین و ناآشنائی سپاهیان قزلباش با این تجهیزات جنگی و خصوصاً، نوعی غرور آمیخته به خرافات مذهبی شاه اسماعیل در بی اهمیت جلوه دادن این تجهیزات و اعتقاد به اینکه «استفاده از سلاح آتشین، خلاف جوانمردی و دلیری است»، باعث شد تا در جنگ چالدران (در شمال غربی خوی) بسال ۱۵۱۴/۹۲۰ ضمن شکست سهمگین شاه اسماعیل از سپاه عثمانی، بسیاری از سران و سرداران برجسته قزلباش کشته شوند.

شکست چالدران به مقام روحانی و حیثیت معنوی شاه اسماعیل صفوی (بعنوان مرشد کامل) در نزد مریدان قزلباش وی، آسیبی جدی وارد ساخت و باعث تردیدها و اختلافات داخلی سران و سرداران صفوی گردید. از این پس، شیرازه قدرت شاه اسماعیل در شقاوت، یأس و بی

اعتنائی های گسترده از هم گسیخت و او برای فائق آمدن بر حقارت روحی شکست چالدران، دستور داد تا شاهنامه ای را تدوین کنند که بعدها، در زمان پسر و جانشینش (شاه تهماسب) کامل و به **شاهنامه تهماسبی** معروف گردید. کم و کیف هنری این شاهنامه- با بیش از ۲۵۰ نقاشی و مینیاتور بغایت زیبا - که عده ای از کارشناسان هنر از آن بعنوان یک «نگارخانه قابل حمل»، یاد کرده اند (۱۵) - نشان می دهد که نقاشان و هنرمندانی که دوران پر رونق شاهزادگان تیموری را تجربه کرده بودند، هنوز سرزنده و خلاق اند. در واقع شاگردان کمال الدین بهزاد (مانند شیخ زاده، سلطان محمد، میر مصور، آقامیرک و دیگران) به هنر نقاشی و مینیاتور این دوران اعتباری خاص داده و باعث پیدایش چشم اندازهای نوینی گردیده بودند.

استاد کمال الدین بهزاد در کهنوت سن و سال در عصر شاه تهماسب صفوی از روش های سنتی و رسمی هنر نقاشی پیروی می کرد و بیشتر بدنبال تعادل هندسی و هماهنگی قانونمند رنگ ها و خطوط بود، در حالیکه شاگردان او (خصوصاً سلطان محمد) در گرایش برون گرا و بی تاب، شورانگیز و کام طلب، از عواطف فردی و شور و شیدائی های طبیعی انسان الهام می گرفتند، اما این «گرایش شیطانی» خیلی زود با مخالفت شدید شریعتمداران به زاویه های خلوت و خاموش خزید تا در زمانی دیگر فرصت حضور و ابراز وجود بیابد، در این هنگام است که شاه تهماسب صفوی شاهنامه معروف تهماسبی را به رسم «هدیه» برای سلطان عثمانی فرستاد و پس از توبه کردن از مناهی و مسکرات، در تعبّدی بیمارگونه، فرمان داد تا میخانه ها و خرابات ها و مکان های عیش و عشرت (بیت اللطف) را بستند (۱۶) و «دست کسی را که ساز نواز، قطع گردد». (۱۷)

پس از شاه طهماسب، دوران ۱۱ ساله سلطنت شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده، همه، در توطئه ها، دسیسه های قبیله ای، بی ثباتی های سیاسی و نابسامانی ها و آشفتگی های اجتماعی گذشت.

* *

شاه عباس اول (جلوس ۹۹۶-۱۰۳۸ / مرگ ۱۵۸۷-۱۶۲۹) نماینده دوران جدیدی بود، دورانی که قدرت قبیله ای قزلباشان تُرک در حکومت صفوی رنگ باخت و با وزیدن نسیم رنسانس اروپا در رفت و آمد بازرگانان و جهانگردان ونیزی، هلندی، اسپانیائی، انگلیسی، پرتغالی، فرانسوی و

دانمارکی، جامعه ایران حال و هوای دیگری یافت. در واقع، دوران شاه عباس اول، دوران گذار ایران از فرهنگ و مناسبات **قبیله ای** به عرصه مناسبات **شهرنشینی** بود.

شاه عباس اول- بر خلاف دیگر شاهان صفوی- در حرمسراها رشد و پرورش نیافته بود و لذا از سیاست و اجتماع درک واقع بینانه ای داشت. او معتقد بود که: «تجارت و بازرگانی، عامل شکوفائی اقتصاد و پیشرفت کشور است». (۱۸) شکست سهمگین ایران در جنگ چالدران و اختلافات سران و سرداران قزلباش، ضرورت استقرار یک حکومت مقتدر مرکزی و لزوم ایجاد ترتیبات اداری و نظامی جدید در مقابله با دولت عثمانی و قبایل مهاجم ازبک، و نیز نیاز سیاسی به حمایت اروپای مسیحی در مقابله با توسعه طلبی های خلافت اسلامی عثمانی ها باعث شدند تا شاه عباس، ضمن کاهش نفوذ سران و سرداران ترک قزلباش، بتدریج به دبیران و دولتمردان ایرانی و ایرانیان گرجی و ارمنی تبار تکیه کند. از این هنگام، حکومت صفوی ضمن فاصله گرفتن نسبی از تعصبات دینی و در رقابت با حکومت گورکانیان هند، نوعی تسامح دینی را پیشه خود ساخت و کوشید تا بین قدرت دینی و قدرت عرفی، تعادلی برقرار سازد. (۱۹)

شاه عباس اول با انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان (۱۵۹۸/۱۰۰۶) و طرح ایجاد یک پایتخت شکوهمند، کوشید تا با رقبای سیاسی خود (حکومت های عثمانی و هند) رقابت نماید. در این دوران، اصفهان ایستگاه مناسبی برای بازرگانان اروپائی بشمار می رفت. از این گذشته، استقرار هزاران تاجر و صنعتگر ارمنی در جلفا، اصفهان را به شهری شاد و پر تحرّک بدل ساخته بود بطوریکه شاردن و سایر بازرگانان و سیّاحان معروف اروپائی که در عصر صفوی از اصفهان دیدار کرده اند، این شهر را چنین توصیف می کنند:

«شهری خندان، با قصرهای باشکوه و خانه های دلّیاز و کاروانسراهای وسیع و بازارهای عالی و خیابان های حاشیه بندی شده با درختان چنار ... پایتختی پر رونق و به گونه ای حیرت انگیز، زیبا ... از هر طرف که به شهر نگاه کنیم، همانند یک جنگل بنظر می رسد». (۲۰)

شاردن ضمن اینکه ایران این دوران را «خوشبخت ترین امپراطوری جهان» می نامد، یادآوری می کند که اصفهان، دارای ۶۰۰ هزار نفر جمعیت و ۱۸۰۲ باب کاروانسراست. (۲۱)

شعر، نقاشی و معماری عصر شاه عباس اول، بازتاب این سرزندگی، سازندگی، شادابی، تحرّک و نوجوئی است. **شاهنامه** ها و مضامین اساطیری و صحنه های جنگ و حماسه، دیگر طبع های پرشور و نوجوی شاعران و هنرمندان را ارضاء نمی کنند، بلکه صحنه های پرطراوت «**هفت گنبد**»

(نظامی) جویندگان و مشتاقان سرخوشی های طبیعی را بخود جذب می نمایند. همت نقاشان برجسته ای مانند رضا عباسی و شاگردان وی (شفیع عباسی، محمد یوسف، محمد قاسم، میرافضل، میر مصور و دیگران) باعث پیدایش «مکتب اصفهان» گردید. سفر دو نقاش اروپائی به ایران، در زمان شاه عباس و خصوصاً حضور نقاشان هلندی در اجرای نگاره های کاخ ها و قصرها، ذهنیت نقاشان و هنرمندان و شاعران ایرانی را از سمفونی شگرف رنگ های خیال انگیز سرشار می کند. مضامین مذهبی یا حماسی و مجالس موقرانه شاهانه در نقاشی ها به مجالس میگساری های شادخوارانه و حالات شورانگیز جنسی و عاطفی تحول می یابند. توجه به واقعیت های زندگی مردم عادی و تاکید بر «فردگرایی» (individualisme) بصورت تفرج انسان در فضاهای باز یا در رابطه عاشقانه زن و مرد زیر درختان تناور و سایه گستر و یا در عشق ورزی ها و کامجویی ها و لذت طلبی های توبه ناپذیر، حضوری چشم گیر می یابند. (۲۲)

آنهمه خطوط خروشان و رنگ های رعنا و رقصان (در قالی ها و قلمکاری ها و نقاشی ها و تذهیب ها و تزئینات و تنزهات) از یکطرف، بیان اندیشه های ممنوع است در خط و رنگ، و از طرف دیگر: تجلی سرکوب شده هنر رقص، موسیقی و پیکرتراشی در فرهنگ اسلامی است؛ و اینهمه بی تردید بر ذهن و زبان شاعران و خصوصاً بر «فکر رنگین» صائب تبریزی تأثیر فراوان داشته است:

از روی لاله گون تو در خون تپید رنگ

دیوانه وار پیرهن گل درید رنگ

تا روی آتشین تو در باغ جلوه کرد

از روی گل چو قطره شبنم چکید رنگ

تا چهره لطیف تو گلگل شد از شراب

در تنگنای غنچه ز خجالت خزید، رنگ

* *

شاه اسماعیل صفوی که در مکتب شیخ شمس الدین لاهیجی تربیت شده بود، ضمن سرودن شعر به ترکی آذری با زبان فارسی نیز آشنائی داشت، اما عموم قزلباشان صفوی از قبایل ترکمن و جنگجویانی بودند که با فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی آشنائی نداشتند و حتی شغل دبیری و دیوانی را خوار و بی مقدار می شمردند و با طعنه و تمسخر، آنرا در شأن «تاجیکان» (ایرانیان) می دانستند. (۲۳) **ترک گویی و ترک خوئی سلاطین و سرداران صفوی (۲۴) و نیز «عرب زدگی» و رواج نوعی ادبیات دینی** در مدح و منقبت امامان شیعه، بی اعتنائی یا کم توجهی نسبت به شاعران بزرگ را تقویت می کرد (۲۵). از این گذشته، خصلت عمل گرای شاه عباس اول در توجه به «هنرهای مفیده» برای آبادانی و عمران کشور (مانند راه سازی، شهرسازی، معماری، قالبیافی و غیره) باعث گردید تا او نیز به شعر و شاعران کم توجه باشد و بقولی: «آن پادشاه کارآگاه، کم متوجه خواندن و نوشتن بود». (۲۶)

کم اعتنائی سلاطین صفوی به شاعران و نیز نابسامانی های سیاسی- اجتماعی و سلطه و سختگیری های علمای شیعی باعث گردید تا بسیاری از شاعران و متفکران این دوران، ایران را «کشور بی رواج» (۲۷) یا «منزل چون قفس» (۲۸) بدانند و برای دستیابی به امنیت و آرامش و آسایش به «دارالامان حادثه» (هند) (۲۹) مهاجرت کنند، چرا که بقول میر عقیل کوثری:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

تا نیامد سوی هندوستان، حنا رنگین نشد

در تاریخ ادبیات ایران، قاهره (مصر) و هند بخاطر وجود آزادی ها و آسانگیری های عقیدتی و وجود ثروت و آسایش، دو بارپناهگاه شاعران و متفکرانی گردید که بسبب تعقیب ها و آزارهای مذهبی یا برای حصول به آسایش و ثروت، جلای وطن کرده بودند، و شگفتا که هر دو بار، این مهاجرت ها با سلطه سلاطین و سرداران ترک و نیز بعّلت تعصّبات دینی بوده است.

مهاجرت اول: بدنبال سلطه سران و سرداران ترک (البتکین، سبکتکین و بعد سلطان محمود غزنوی) و غلبه آنان بر سامانیان و دبیران و دولتمردان ایرانی (سرخسی، بلعمی، جیهانی و ابوریحان بیرونی) و خصوصاً با سختگیری ها و تعصّبات مذهبی سلطان محمود غزنوی در تعقیب و کشتار قرامطه و اسماعیلیان ایران، بسیاری از شاعران و متفکران ایرانی (مانند هبّه الله شیرازی، حمیدالدین کرمانی، حسن صباّح و ناصر خسرو قبادیانی) به قاهره مهاجرت کردند. (۳۰)

مهاجرت دوم: غلبه ترکان قزلباش و استقرار حکومت شیعه مذهب صفوی و تعصبات و سختگیری مذهبی- سیاسی این عصر، دوران جدیدی از اختناق فکری و هراس سیاسی را بدنبال داشت، این مسائل، و نیز بی توجهی سلاطین صفوی به شاعران، هنرمندان و متفکران باعث گردید تا خیل بزرگی از شاعران و متفکران ایرانی بسوی هند مهاجرت کنند، مهاجرت بزرگی که استاد گلچین معانی- بدرستی- آنرا «**کاروان هند**» نامیده اند. (۳۱) بقول تذکره نویس عصر صفوی ملاّ عبدالنبی فخرالزمانی: هند در این دوران «خانه عافیت هنرمندان» و «سرای راحتِ خردمندان» بشمار می رفت. (۳۲)

در این هر دو دوره محدودیت های مذهبی و مهاجرت های سیاسی- عقیدتی، شاعران ایرانی در شعر فارسی سنگر گرفتند و از این پایگاه و پناهگاه کوشیدند تا زبان فارسی و هویت ملی یا قومی ایرانیان را محفوظ بدارند «که از باد و باران نیابد گزند».

پا نوشت ها:

- ۱- تذکره الشعراء، ص ۲۶۴
- ۲- نگاه کنید به: مکتب وقوع در شعر فارسی، بکوشش احمد گلچین معانی؛ بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸
- ۳- درباره حروفیان نگاه کنید به: عمادالدین نسیمی، شاعر و متفکر حروفی، علی میرفطروس، چاپ دوم، آلمان، ۱۹۹۹
- ۴- درباره هنر در عصر تیموری نگاه کنید به: هنر عهد تیموریان و متفرّعات آن، عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۵۵؛ صفا، ج ۴، صص ۱۰۲-۱۱۰؛ تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، فصل دهم، مقاله باذیل گری، صص ۲۸۰-۴۱۰؛ «مکتب هراب در نگارگری»، هدایت نیر سینا، در: فصلنامه ره آورد، شماره ۲۲، ۱۳۶۷، صص ۵۴-۵۹

Kevorkian, A. M. /Sicre, J. P.: Les Jardin du désire (Sept Siècle de Peinture Persane , Paris, 1983, PP 30-40

ترجمه فارسی: باغ های خیال، ترجمه پرویز مرزبان، تهران ۱۳۷۷، صص ۲۷-۳۷

-۵Martin, F. R: The Miniature Painting and Painters of Persia ,India and Turkey ,London , ۱۹۱۲

به نقل از: تاریخ ادبیات ایران، براون، ج ۳، صص ۵۵۷-۵۵۳.

۶- برای متن این فرمان نگاه کنید به: مجله یادگار، سال اول، شماره ۴، ۱۳۲۳، صص ۲۵-۲۹

۷- درباره « اخی» ها نگاه کنید به مقاله « ف. تشنر» در:

Teschner ,F: Encyclopédie de l'Islam, Tome 1. PP 331-333

برای آگاهی از جریان های فکری منطقه آناتولی در این هنگام نگاه کنید به مقاله روشنگر اسماعیل حقّی اوزون چارشلی: مجله تحقیقات تاریخی، شماره های ۴ و ۵، صص ۹۹-۱۲۱

۸- زندگانی شاه اسماعیل صفوی، رحیم زاده صفوی، ص ۴۶

۹- نگاه کنید به: احسن التواریخ، حسن بیگ روملو، ج ۱۲، صص ۳۹-۴۰؛ عالم آرای صفوی، صص ۶۴-۶۵؛ نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، ص ۷۸.

۱۰- عالم آرای صفوی، ص ۶۴ و ۱۱۱؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، صص ۶ و ۱۶-۱۷

۱۱- نگاه کنید به: عالم آرای صفوی، صص ۵۳-۵۴، ۶۴-۶۵، ۹۸-۹۹، ۳۴۶-۳۴۷ و ۳۷۱-۳۷۲؛ حبیب السیر، خواند میر، ج ۴، صص ۴۶۷-۴۶۸، ۴۷۸ و ۵۲۷-۵۲۸؛ روملو، صص ۴۵، ۶۱، ۷۷، ۹۲ و ۹۸؛ احياء الملوك، ملكشاه حسين، صص ۱۹۸ - ۱۰۰؛ سفرنامه های ونیزیان در ایران، صص ۲۵۱، ۳۱۰ و ۴۰۸-۴۱۰. بقول نصرالله فلسفی: شاه اسماعیل در جنگ ها و قتل عام هائی که برای ترویج و تثبیت مذهب شیعه کرد، نزدیک به ۲۵۰،۰۰۰ نفر را کشت؛ زندگانی شاه عباس، ج ۲، ص ۱۲۵. برای یک بحث دقیق درباره چگونگی شیعه سازی مردم ایران در این دوران نگاه کنید به:

Calmar ,Jean: "Les Rituels Shiites et le Pouvoir: L'imposition du Shi'isme Safavide" in : Etudes Safavides, PP 109-150

۱۲- نگاه کنید به: عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی، ج ۱، صص ۴۴ و ۱۴۵.

۱۳- نگاه کنید به: صفا، ج ۵ (۱)، صص ۱۲۶-۱۲۸ و ۱۷۰-۱۸۶

۱۴- روضات الجنّات، خونساری، ج ۴، ص ۳۶۱ به نقل از: صفا، ج ۵ (۱)، صص ۱۷۷-۱۷۸

۱۵- ایران عصر صفوی، راجر سیوری، ص ۲۵. درباره شاهنامه تهماسبی نگاه کنید به مقاله ارزشمند هیلن براند:

Hillenbrand ,Robert: "The Iconography of the Shah-nama-yi Shahi" in: Safavid Persia ,
Ed: Charles Melville ,London-New York ,۱۹۹۶ ,PP 53-78

۱۶- تذکره شاه تهماسب، ص ۳۰، به نقل از صفا، ج ۵ (۱)، ص ۱۷۵

۱۷- شاه تهماسب اول، منوچهر پارسا دوست، ص ۸۶۵

۱۸- برای بحثی درباره تجارت و بازرگانی در این عصر نگاه کنید به بحث ارزشمند ویلم فلور، در: صنعتی شدن ایران، خصوصاً صفحات ۸۵-۱۱۷

سفرنامه دلا واله، صص ۳۷-۴۲؛ در این هنگام بیش از ۳۰۰ کشتی از کشورهای مختلف در لنگرگاه بندر هرمز بودند و همیشه ۴۰۰ تاجر در آن شهر اقامت داشتند و «قوافل بازرگانی، گاهی قریب به ده هزار شتر بار داشتند»: نگاه کنید به: احیاءالملوک، ص ۲۲۰؛ سفرنامه، تاورنیه، ص ۱۲۸؛ سیاست و اقتصاد عصر صفوی، باستانی پاریزی، صص ۱۱۴-۱۲۸.

همچنین نگاه کنید به مقاله ارزشمند کلاین در مجموعه زیر:

Klein ,Rudiger: " Caravan Trade in Safavid iran ,"in: Etudes Safavides, Ed. Jean Calmard,
PP 305-318

۱۹- شاردن ضمن حیرت و ستایش از مدارای دینی این دوران، آنرا « امتیاز انکارناپذیر مردم ایران نسبت به مسیحیان» می داند:

Chardin, Vol 3, PP ,۴۸۹-۴۸۰ Vol 5, PP 465-467

۲۰- Chardin, Vol, 8, PP 131, 272

همچنین نگاه کنید به: گزارش تاورنیه (فرانسوی)، پیتر و دلا واله (ایتالیائی)، اولئاریوس (آلمانی) و کمپفر (آلمانی) و توماس هربرت (انگلیسی).

Voyage de Pieltro della Vallé, PP 45, 53; Olearius Adam: Relation du Voyage en
Moscovie, Tartarie et Perse, Tome 1, PP 525-526.

سفرنامه کمپفر، صص ۱۹۰-۱۹۵؛ برای نظر توماس هربرت نگاه کنید به مقاله لطف الله هنرفر، در:
هنر و مردم، شماره ۱۵۷، ص ۷۹ همچنین نگاه کنید به کتاب ارزشمند هانری ستیرلن: اصفهان
تصویر بهشت، انتشارات فرزانه، تهران، ۱۳۷۷؛ P 118, Vol 2, Tavernier

Chardin, Vol, 8 PP 39, 114 -۲۱

مقایسه کنید با: Oléarius, PP. 524-525

Les Jardins du désir, PP 46-50 -۲۲

ترجمه فارسی، صص ۴۴-۴۸

شاردن در دیدار از خانه میرزا رضی منشی الممالک یادآور می شود که در این خانه، تصویر «شیخ
صنعا» را دیدم جام شراب بدست که در برابر زنان و مردانی با لباس های اروپائی قرار گرفته بود
که شیخ را به دین خود می خواندند. شاردن در توصیف سردر بازار اصفهان می نویسد: «بالا و
پائین آن، نقاشی مردان و زنان اروپائی است که سر میز قرار گرفته و جام شراب در دست، به
عیش و نوش مشغولند». او در توصیف کاخ «هشت بهشت» تأکید می کند: «نمی توان اینهمه
شکوه و جلال و دلربائی و فریبندگی را تصوّر کرد. میان نقاشی های این بنا، تصاویر برهنه و فرح
انگیز وجود دارد ... در این تالار اطاق های آئینه کاری کاملی است که اثاثیه هر اطاق، با شکوه
ترین و شهوت انگیزترین نوع خود در دنیا است».

Chardin ,Vol 8, PP 39-41, 43, 57... ,

۲۲- در ادبیات فرقه های فلسفی و اجتماعی این عصر- خصوصاً نُقَطَوِیَان (پسیخانیان)- اشارات
صریحی علیه «ترکان قزلباش» دیده می شود که نشانه پیکار هواداران زبان فارسی و فرهنگ
ایرانی با تُرکان قزلباش است. نگاه کنید به: دبستان المذاهب، ملامحسن فانی، ص ۳۰۲؛ روضه
الصفاء، ج ۸، ص ۳۷۳.

۲۴- نگاه کنید به: صفا، ج ۵ (۱)، صص ۴۲۳-۴۲۲؛ فلسفی، ج ۲، صص ۳۰ و ۳۱

۲۵- نگاه کنید به: اسکندر بیگ منشی، ج ۱، ص ۱۷۸، مقایسه کنید با: تذکره نصرآبادی، صص ۹ و

۴۱۴؛ کلمات الشعرا، سرخوش، ص ۱۰۱

۲۶- نصر آبادی، ص ۱۰

۲۷- بیا ساقی از احتیاجم بر آر

وزین کشور بی رواجم بر آر!

(صفی صفاهانی)

۲۸- چو رفتم از ین منزل چون قفس

چو عمر شده، باز نایم زیس

(ملاحمد صوفی مازندرانی)

۲۹- چرا نخوانم دارالامان حادثه اش

که هند، کشتی نوح و زمانه توفان است

(کلیم کاشانی)

۳۰- نگاه کنید به مقاله باستانی پاریزی: کوچه هفت پیچ، صص ۲۲۸-۳۳۲؛ ناصر خسرو قبادپانی؛

صدای طغیان و تنهایی و تبعید، علی میر فطروس، در همین کتاب.

۳۱- نگاه کنید به: کاروان هند، احمد گلچین معانی، (۲ جلد)، انتشارات آستان قدس رضوی،

مشهد، ۱۳۶۹؛ مقاله «هندوستان در چشم شاعران»، احمد گلچین معانی، در: مینوی نامه،

صص ۳۷۷-۳۹۴؛ «شاعران دوره صفوی و هند»، عزیز احمد، در: مجله هنر و مردم، شماره ۱۶۴،

صص ۴۶-۶۰.

۳۲- تذکره میخانه، صص ۵۳۶ و ۵۴۵ و ۶۳۵.

اندیشه های صائب در شعرهای «صائب»

(بخش دوم)



آرامگاه صائب تبریزی در اصفهان

* رنسانس در اروپا، با شوریدن بر زبان پُرتگَل و دشوار قرون وسطا، ضمن غلبه بر آریستوکراسی ادبی، کوشید تا ذهن و زبان را در برخورد با جهان و جامعه، آزاد کند. به عبارت دیگر: رنسانس در واقع، تحول در سبک های ادبی و تغییر در سلیقه های هنری بود و صائب تبریزی، برجسته ترین نماینده این تحول و تغییر در عصر صفوی بشمار می رود.

* با توجه به وجود سبک اصفهانی در نقاشی ها، مینیاتورها و معماری های خیال انگیز عصر صفوی، شایسته است که سبک شاعران ایرانی این عصر را «سبک اصفهانی» و طرز شاعران غیرایرانی و عموماً هندی را «سبک هندی» بنامیم.

با تسخیر هند توسط سلطان محمود غزنوی (۱۰۰۱/۳۹۲) و حکمرانی فرمانروایان ایرانی بر این سرزمین، زبان فارسی نیز به هند راه یافت و در طول چند قرن بتدریج به یکی از زبان‌های مهم هند بدل گردید. بعنوان مثال: شعر امیرخسرو دهلوی (در اواسط قرن ۱۳/۷) نمونه‌ی روشنی از حضور درخشان شعر و زبان فارسی در هند است. امیرخسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵/۱۲۵۳-۱۳۲۴) در «پتیالی» (هند) بدنیا آمد و سراسر دوران شاعری را در دربارهای هند گذراند، اما ذهن و زبان شعری او چنان است که یادآور بهترین شاعران ایران - خصوصاً سعدی- است:

ابر می بارد و من می شوم از یار جدا

چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا؟

ابر، باران و من و یار ستاده به وداع

من جدا گریه کنان، ابر جدا، یار جدا

سبزه، نوخیز و هوا خرم و بستان سرسبز

بلبل (سوخته دل) مانده زگلزار جدا

دیده از بهر تو خونبار شد ای مردم چشم

مردمی کن، مشو از دیده‌ی خونبار جدا

نعمت دیده نخواهم که بماند پس از این

ماند چون دیده از آن نعمت دیدار جدا

حسن تو دیر نماند چو ز «خسرو» رفتی

گل بسی دیر نماند چو شد از خار جدا (۳۲)

در چنان شرایطی است که حافظ (در قرن هشتم/چهاردهم) می گوید:

شگر شکن شوند همه طوطیان **هند**

زین **قند پارسی** که به **بنگاله** می رود

در این دوران بقول ابن بطوطه: «همۀ خارجیان را در هند، خراسانی می نامند»، و این، نشانه کثرت حضور و نفوذ ایرانیان در هند می باشد (۳۴). این ایرانیان مهاجر، زبان فارسی، فکر، فلسفه، هنر نقاشی، مینیاتور، تذهیب کتاب و شعر و شاعری ایران را با خود به هند بردند و بر ذهن و زبان مردم آن دیار تأثیر گذاشتند (۳۵).

بنابراین: وقتی که در سال ۱۵۲۵/۹۳۲ ظهیرالدین بابر (از نوادگان تیمور گورکانی) سلسله «گورکانیان» را در هند تشکیل داد، فرهنگ ایرانی و زبان و ادبیات فارسی در این سرزمین، رونق بسیار داشت.

در عصر صفوی- خصوصاً در زمان شاه عباس اول و صائب تبریزی- حضور زبان فارسی در دربار دهلی بمراتب پررنگ تر و چشم گیرتر از **اصفهان** بود و زبان و فرهنگ و هنر هندی، تحت الشعاع زبان فارسی و فرهنگ و هنر ایرانی قرار داشت. حضور زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در هند آنچنان بود که در سال ۱۵۸۲/۹۹۰ بفرمان «تودرمل» Todarmal (وزیر اکبر شاه) مقرر شد تا در تمام قلمرو هند، زبان رسمی و اداری، زبان فارسی باشد. (۳۶) «شاه جهان» (جلوس بسال ۱۶۲۸/۱۰۳۷) و دخترانش به فارسی شعر می گفتند و ده ها شاعر، نقاش و هنرمند ایرانی در دربار وی بسر می بردند. زبان رسمی دربار، زبان فارسی بود و تقریباً همه سران لشگری و کشوری «شاه جهان» ایرانی بودند و اجرای جشن ها و آیین های ملی ایرانیان (مانند جشن نوروز) در دربار وی رایج بود. استاد ذبیح الله صفا در بررسی درخشان خود نشان داده اند که در این دوران «هند، تفرجگاه اهل ذوق و ادب ایران» بود. (۳۷)

همایون (پسر بابر) که مدتی به دربار شاه تهماسب صفوی پناهنده شده بود، بهنگام بازگشت به هند (بسال ۱۵۴۴/۹۵۱) تعدادی از استادان بنام مینیاتور (مانند میرسیدعلی) را با خود به هند برد و مورد احترام بسیار قرار داد بطوریکه بعدها ۵۰ هنرمند هندی زیر نظر میرسیدعلی، به کار مینیاتور و نقاشی پرداختند.

عزت و احترام سلاطین گورکانی هند به هنرمندان ایرانی باعث جلب و جذب بسیاری از نقاشان و نگاره گران ایرانی «مکتب هرات» گردید بطوری میر مصور (پسر کمال الدین بهزاد)، آقا رضا، منصور، میرزا عبدالصمد شیرازی، میرخلیل، میرمحمد طاهر و دیگران به هند رفتند و «مکتب مینیاتور هندی» را بوجود آوردند (۳۸).

گفتنی است که یکی از طراحان اصلی بنای معروف **تاج محل**، هنرمندی ایرانی بنام استاد عیسی شیرازی بود و خطوط این بنای عظیم نیز توسط استاد امانت شیرازی نوشته شده است. کارشناسان هنری، این بنای شگفت انگیز را یکی از کامل ترین و زیباترین معماری های جهان می دانند. طرح معماری این بنای عظیم بیشتر مایه ایرانی دارد (۳۹). «تخت طاووس شاه جهان» نیز توسط یکی دیگر از هنرمندان برجسته ایرانی- بنام سعیدای گیلانی- طراحی و ساخته شده است (۴۰).

شعر و شاعری که با حمله مغول به ایران پایگاه اشرافی خویش را از دست داده بود، بتدریج از **دربارها** به **بازارها** کشیده شد. تجمع شاعران ابتداء در **خانقاه ها** و سپس در **قهوه خانه ها** بود. تذکره های عصر صفوی از شاعران و سرایندگان بسیاری یاد می کنند که پیشه ور و یا از صاحبان حرفه و فن بودند، مثلاً تذکره نصرآبادی و سام میرزا، شغل و حرفه برخی از شاعران را چنین ذکر کرده اند:

قنّاد، برّاز، نجّار، نقّاش، کحّال، زرگر، نقّار و چوب تراش، بنا، تاجر، چیتگر، نخ کوب و زرکش، علاقه بند (ابریشم باف)، صحّاف، کاسه گر، کتابفروش، شال فروش، ترکش دوز، شَعرباف، پوستین دوز، رزّاز (برنج کوب)، سنگتراش، رنگرز، حلاج (پنبه زن)، کفشدوز، نعلبند، تفنگچی، خیاط، ساعت ساز، قصاب، عطار، کوزه گر، معمار، شیشه گر، داروساز، عتیقه فروش، کاغذفروش، نانوا، منبّت کار، قهوه چی و ... (۴۱)

این شاعران پیشه ور یا پیشه وران شاعر، پس از غوغای کسب و کار و پایان قیل و قال های روزمره به قهوه خانه ها می رفتند. قهوه خانه به عنوان پاتوقی برای دیدارها و ملاقات ها، باشگاهی برای سرگرمی ها، محلی برای آگاهی از اخبار روزانه و محفلی برای «انجمن های ادبی» بشمار می رفت. در عصر صفوی، ده ها قهوه خانه در اصفهان وجود داشت (۴۲).

انتقال شعر و شاعری از «**دربار**» به «**بازار**» و در هم آمیختن شاعران با زندگی مردم کوچه و بازار باعث تحول در ذهن و زبان شاعران گردید بطوریکه شعر این دوران هر چه بیشتر به زبان محاوره نزدیک شد و ضرب المثل های عامیانه حضور چشم گیری در شعر شاعران یافت. در این زمان، شاعران «قهوه خانه» را برتر و بهتر از «بزم شاهان» می دانستند بقول میرحیدری شاعر:

مرا در قهوه بودن بهتر از بزم شهان باشد

که اینجا میهمان را منتی بر میزبان باشد (۴۳)

اهمیت ادبی و هنری قهوه خانه آنچنان بود که شاهان صفوی (خصوصاً شاه عباس اول) خود- در لباس مبدل و معمولی- غالباً به قهوه خانه ها وارد می شدند و گاه نیز میهمانان خارجی خود را به آنجا دعوت می کردند. (۴۴)

نصرآبادی (تذکره نویس عصر صفوی که شرح حال و اشعار حدود ۹۰۰ تن از شاعران این عصر را جمع آوری کرده) درباره اقامت خود در یکی از قهوه خانه ها و فضای فرهنگی آن می نویسد:

«... در قهوه خانه رحل اقامت انداختم. تبارک الله از آن جمع، جمعی باقر علوم نظری و یقینی، و گروهی حاوی و ترجمان اصول و فروع دینی. از تجلی طبع شان ساحت قهوه خانه، وادی موسی و معنی در خاطرشان مقارنه خورشید و مسیحا. بعضی به نظم اشعار، گوش جان را به گوشوار لالی آبدار، مزین می ساختند، و قومی به ترتیب مُعما زلف خویان را در پیچ و تاب می انداختند. سرعت نظم شان به مرتبه ای که تا نام بیت برده بودی، معمار خاطرشان به دستیاری ستون خامه به عمارت آن می پرداخت. از نور روی شان، شمع دل ها روشن، و از ریاض خاطرشان، سامعه، رشک گلشن می شد. از فیض صحبت شان که کیمیای سعادت است، مس قلب کمینه، همسنگ طلا گردید و ستاره شعرای آگاهی از شب تیره جهل دمید.» (۴۵)

شاردن، سیاح فرانسوی (به سال ۱۶۶۵ میلادی) قهوه خانه های اصفهان را چنین توصیف می کند:

«قهوه خانه ها، تالارهای بزرگ وسیع و بلند به شکل های گوناگون، بهترین پاتوق هر شهری بشمار می رفت، چون مرکز اجتماع و محل تفریح سکند بلاد بود. (قهوه خانه ها) در آغاز روز، باز می شد و حوالی غروب بر تعداد جمعیت آن افزوده می شد... در قهوه خانه ها، مردم به صحبت می پرداختند زیرا در اینجا بود که خبرهای تازه مطرح می شد و سیاسیون با کمال آزادی و بدون هیچگونه نگرانی، از حکومت انتقاد می کردند و حکومت نیز از گفت و گوی مردم نمی هراسید... ملایان، درویشان و شاعران به نوبت، قطعات و داستان های منظوم و منثور در قهوه خانه ها قرائت می کردند... اغلب اوقات اتفاق می افتاد که دو یا سه نفر ناطق، همزمان، یکی در این گوشه، و دیگری در آن گوشه، به سخن می پرداخت...» (۴۶)

رفت و آمد جهانگردان اروپائی و هیأت های سیاسی فرنگی، بر ذهن و زبان شاعران و هنرمندان این زمان تأثیر فراوان داشته بطوریکه کلماتی چون فرنگ، فرنگی، کلاه فرنگی، تفنگ، باروت، قطب نما، عینک و شراب پرتغالی، کاپیتن، گنجفه و ... در اشعار شاعران این دوران راه یافته است. طالب آملی می گوید:

کسی کیفیت چشم ترا چون من نمی داند

فرنگی، قدر می داند شراب پرتغالی را (۴۷)

ذبیحی شاعر می گوید:

دارم دلی از چشم سیاه تو، **فرنگی!**

وحشی تر از آهوی نگاه تو، **فرنگی!**

جان یابد اگر سجده کند در قدم تو

آن بُت که به دیر است إله تو، **فرنگی!**

دارند سر گُشتنم از همسری هم

بخت من و وارونه کلاه تو، **فرنگی!**

مذهب، دل و دین داده ناز تو ستمگر

این، خاک نشین سر راه تو، **فرنگی**

از قتل «ذبیحی» مکن اندیشه که عیسی

خواهد زخدا عذر گناه تو، **فرنگی!** (۴۸)

صائب نیز در این باره می گوید:

آشنائی زنگاهش چه توقّع دارید

نور اسلام نباشد ز **فرنگ** آمده را

*

فرنگی طلعتی کز دین مرا بیگانه می سازد

اگر در کعبه رو می آورد، بُتخانه می سازد

*

ساده لوحان زود برگردند از آئین خویش

آن فرنگی، کافرستان می کند آئینه را

« هست چون تاک، پر از باده، رگ و ریشهٔ ما

پیش خُم گردن خود کج نکند شیشهٔ ما

عالم از جلوهٔ معناست، خیابان بهشت

که نسیم سحر او بُود اندیشهٔ ما

دهن تیشهٔ فرهاد به خون شیرین شد

به چه امید کند کار، هنرپیشهٔ ما

سر مردانهٔ خُم باد سلامت صائب!

محتسب کیست که بر سنگ زَنَد شیشهٔ ما». (۴۹)

میرزا محمدعلی متخلص به «صائب» حدود سال ۱۵۹۱/۱۰۰۰ در تبریز زاده شد (۵۰). پدرش (میرزا عبدالرحیم) بازرگانی محتشم و عمویش (شمس الدین ثانی معروف به «شیرین قلم») از هنرمندان مشهور تبریز بود. خانوادهٔ صائب همراه با صدها خانوار تبریزی بدستور شاه عباس اول به اصفهان کوچید و در یکی از محلات «عباس آباد»- که بعدها به محلهٔ «تبارزه» (تبریزی ها) معروف شد- اقامت گزید. شاردن، عباس آباد را «زیباترین و بزرگترین بخش اصفهان» می داند و تأکید می کند که «در هیچ بخش شهر اصفهان به اندازهٔ ساکنین این محل، مردم متمکن و

متشخص وجود ندارد». (۵۱) کمپفر Kampfer (سیّاح و پزشک آلمانی) اشاره می کند که: عباس آباد، منطقه مناسبی برای سکونت اروپائیان و خصوصاً سفرای خارجی بشمار می رفت (۵۲): همّت این بازرگانان معتبر، حمایت شاه عباس اول و حضور بازرگانان، سیّاحان و سفرای اروپائی بود که «در آبادانی و معماری اصفهان و بنای رنگین و طرح و دلنشین این شهر، رنگ ریختند» (۵۳).

بدین ترتیب: صائب از دوران کودکی و نوجوانی در فضائی از رنگ ها، کاشیکاری ها، معماری های مجلّل و باغ های دلگشا و در محیطی از روابط نوین اجتماعی پرورش یافت، و اینهمه به «فکر رنگین» و غنای ذهنی وی کمک بسیار کرد. مطالعه عمیق شعرهای نظامی گنجوی، حافظ، بابا فغانی و خصوصاً طالب آملی و رکنای کاشانی متخلّص به «مسیح»، بر دانش ادبی و غنای شعری صائب افزود. (۵۴)

صائب در جوانی به سیر و سفر پرداخت و در شهرها و ولایات مختلف، ضمن دیدار با شاعران و جستجو در اشعار آنان، گزیده ای از شعرهای ۸۰۰ تن را در مجموعه ای بنام «بیاض» تدوین کرد. او- همچنین- در گزیده ای از اشعار خویش، روشی بکار برده که نشانه «فکر رنگین» و زیباشناسی شاعرانه اوست. مثلاً: اشعاری را که در وصف اندام معشوق اند بعنوان «مرآت الجمال»، ابیاتی را که مربوط به شانه و سُرْمه و آینه اند: «آرایش نگار»، و شعرهای مربوط به شراب و خمیره را «میخانه» نامگذاری کرده است. کلیّات دیوان صائب بیش از ۱۰۰ هزار بیت است.

* *

با وجود علاقه شاه عباس به شراب و عیش و عشرت، در اواخر ماه رمضان سال ۱۶۱۹/۱۰۲۹ به تحریک و تفتین علمای مذهبی و بدستور شاه عباس، میخانه ها و عشرتکده های اصفهان را بستند و به آزار میخوارگان پرداختند بطوریکه: «شرابخواران را سُرَب گذاشته در گلو می ریختند و شراب فروشان را شکم می دریدند» (۵۵): گویا صائب طی نامه ای به شاه، خواست که «آن بیداد را از میان بردارد» تا «آب رفته، بجوی شیشه و پیاله باز آید» (۵۶)، این دو بیت صائب شاید اشاره ای به این واقعه باشد:

محتسب از عاجزی، دست سیوی باده بست

بشکنند دستی که دست مردم افتاده بست

عکس خود را دید در می زاهد کوتاه بین

تهمت آلوده دامانی به جام باده بست

بهر حال بخاطر شرایط دشوار سیاسی- مذهبی و مهاجرت گروهی از شاعران به هند، در سال ۱۶۳۵/۱۰۳۴ صائب از اصفهان، دلگیر شد و سپس، هوای جلای وطن کرد:

چند در خاک وطن، غنچه بُود بال و پرم

در سر افتاده چو خورشید، هوای سَفَرم

*

دل رمیده ما شکوه از وطن دارد

عقیق ما دل پُرخونی از یمن دارد

*

خونِ پامال بُود شبِ نیم گلزار وطن

دهنِ گرگ بُود رخنه دیوار وطن

این زمان پنجه شیر است به خونریزی من

خار خاری که به دل بود ز گلزار وطن

سبزه در زیر سر سنگ، ترقّی نکند

قدمی پیش نه از سایه دیوار وطن

صائب ابتداء در هرات و سپس مدت درازی در کابل اقامت گزید و مورد عنایت و استقبال ظفرخان- حکمران سلطان هند در کابل- قرار گرفت آنچنانکه پس از چندی، ظفرخان - که با تخلص «احسن» به شاعری نیز شهرت داشت- مرید و مُقلّد سبک یا «طرز صائب» گردید و چنین سرود:

طرز یاران پیش « احسن» بعد از این مقبول نیست

تازه گوئی های او را فیض طبع صائب است (۵۷)

ارادت و احترام ظفرخان نسبت به صائب و دوستی صمیمانه بین آن دو، باعث گردید تا ظفرخان برای معرفی صائب به پیشگاه «شاه جهان» (پادشاه گورگانی هند) بسوی دربار هند بشتابد، اما طغیان «ندرمحمدخان ازبک» (حاکم بلخ و بدخشان) و تصمیم وی به تسخیر کابل، سبب شد تا بفرمان «شاه جهان»، ظفرخان ابتداء به جنگ حاکم ازبک اقدام کند.

بدین ترتیب: «صائب گلی نچید ز شکر لبان هند» و «در حسرت قلمرو آرام»، در گیر و دار جنگ های ظفرخان و هوای نامساعد هند، ۶ سال را در شهرهای برهانپور، دکن، اگره و کشمیرگذراند و بی آنکه بتواند از بناهای شگفت انگیز و معماری های خیال آفرین هند بهره ای ببرد، بتدریج از خوشبینی های اولیه سفر به هند (که در بعضی شعرهای او نیز نمایان است) مأیوس و از ترک وطن پشیمان شد:

غربت مپسندید که افتید به زندان

بیرون ز وطن پا مگذارید که چاه است

صائب در شعرهای بسیار، ملال و ملامت خود را از سفر به هند ابراز می کند و این کشور را «زمین سیاه»، «هند جگرخوار»، «فرا مشکده» و «کلفت سرا» می نامد و تأکید می کند «دل نمی سوزد درین کشور عزیزان را بهم»:

چشم طمع ندوخته حرصم به مال هند

پایم به گل فرو شده از « برشکال» (۵۸) هند

چون موج می پرد دلم از بهر « زنده رود»

آبی نمی خورد دلم از « برشکال» هند

ای خاکِ سرمه خیز به فریاد من برس!

شد سرمه استخوان من از خاکمال هند

بوی ستاره سوختگی بر مشام خورد

روزی که دود کرد به مغزم خیال هند

روزی که من برون روم از هند، « برشکال»

با صدهزار چشم بگیریم به حال هند

*

از شب نشین هند، دل من سیاه شد

عمرم چو شمع در قدم اشک و آه شد

پنداشتم ز هند شود بخت تیره، سبز

این خاک هم، علاوه بخت سیاه شد

*

صائب از خاک سیاه هند پوشیدم نظر

سرمه روشن‌دلی را در صفاهاں یافتم

در چنان حیرانی و حسرتی، پدر صائب به جستجوی فرزند به هند رفت و صائب پس از کسب اجازه از میزبان دولتمند خویش، بسال ۱۰۴۲/۱۶۳۲ به ایران بازگشت.

بسر آمد شب غربت، غم دل کرد سفر

بعد از این فصل شکرخنده صبح وطن است

سبک هندی یا سبک اصفهانی؟

با توجه به اقامت ناپایدار و پراضطراب صائب در شهرهای هند و فقدان آسودگی و آسایش خیال در بهره برداری از امکانات هنری آنجا، با توجه به آنچه که درباره «مکتب هرات» در دوران

شاهزادگان تیموری و بنیانگذاری «مکتب مینیاتور هندی» توسط شاگردان کمال الدین بهزاد و تأثیر فرهنگ و هنر ایران در هند گفته ایم، و نیز با توجه به وجود «مکتب اصفهان» در نقاشی ها، مینیاتورها و معماری های خیال انگیز عصر صفوی شایسته است که سبک شاعران ایرانی این عصر، خصوصاً صائب تبریزی را «سبک اصفهانی» و طرز شاعران غیرایرانی و عموماً هندی را «سبک هندی» بنامیم.

سبک اصفهانی: به سبک شاعرانی گفته می شود که در اصفهان رشد و پرورش یافته بودند و یا تحت تأثیر فضای هنری و فرهنگی این شهر قرار داشتند. این شاعران عموماً در ایران بالیده و شهرت یافته بودند و سپس به هند کوچیدند. به عبارت دیگر: این، شاعران ایرانی بودند که سبک اصفهانی را به هند بردند و بر شعر و شعور شاعران هند تأثیر گذاشتند و نه برعکس! (۵۹) اینک برجسته ترین نمایندگان «سبک اصفهانی» (طالب آملی، کلیم کاشانی و صائب تبریزی) به محض ورود به هند، مورد استقبال و عنایت پادشاهان هند قرار گرفتند و حتی دو تن از آنان به «ملک الشعرائی» دربار برگزیده شدند، تأیید کننده این واقعیت است که این شاعران قبل از سفر به هند از بضاعت شعری فوق العاده ای برخوردار بودند و بقول «صائب»:

از چشم اهل هند سخن آفرین ترم

چون طوطیان حدیث مکرر نمی کنم

سبک هندی: به سبک شاعران هندی یا هندی تبار گفته می شود که زبان مادری شان فارسی نبوده و بهمین جهت شعرشان دارای نارسائی ها، ابهامات و ایهامات شدیدی است که فهم شان را برای عموم ایرانیان دشوار می نماید. گفتنی است که اکثر این شاعران در دوران زوال و انحطاط زبان فارسی در هند پرورش یافته بودند و بی تردید این انحطاط، در ذهن و زبان شان تأثیر داشته است (۶۰): برجسته ترین نمایندگان «سبک هندی» عبارتند از: غنی کشمیری، عبدالقادر بیدل دهلوی. (۶۱)

قابل ذکر است که اصطلاح «سبک هندی» از ابداعات و اختراعات سال های اخیر است و هیچ سابقه ای در متون و منابع عصر صفوی تا قاجار ندارد (۶۲). صائب ضمن ابراز ارادت به «طالب آملی» - بعنوان یکی از نخستین پیشگامان «طرز تازه»- درباره «طرز» خود، تأکید می کند:

تتبع سخن کس نکرده ام هرگز

کسی نکرده بمن فن شعر را تلقین

به زور فکر بر این طرز دست یافته ام

صدف ز آبله دست یافت در ثمین

این «طرز تازه» و «فکر رنگین» حاصل تن آسائی یا تقلید نیست بلکه محصول عرق ریزان روح و ثمره تلاش و تفکر شاعراست:

معنی رنگین به آسانی نمی آید بدست

در تلاش مطلعی، زد غوطه در خون، آفتاب

*

با تن آسائی، سخن صائب! نمی آید بدست

صید معنی را کمندی جز به پیچ و تاب نیست

بنظر می رسد که «فکر رنگین» یا «طرز تازه» صائب از دوران جوانی و خصوصاً قبل از سفر به هند در وی شکوفا بوده بطوریکه به تصریح خود صائب:

در بهار سرخ روئی همچو جنت غوطه داد

فکر رنگین تو «صائب» خطه تبریز را

یا:

بجای لعل و گوهر از زمین اصفهان «صائب»

به ملک هند خواهد برد این اشعار رنگین را

هم از این روست که در گیرودار اقامت در «هند جگرخوار» وقتی طرز تازه خود را ناگوار می یابد، آرزو می کند تا گوهر شعرهایش را به منبع و معدن اصلی آن (اصفهان) بازگرداند:

چون به هندوستان گوارا نیست «صائب» طرز تو

به که بفرستی به ایران، نسخه اشعار را

*

می بری « صائب » ز هندوستان به اصفاهان سخن

گوهر خود را زبی قدری به معدن می کنی

ویژگی ها یا مشخصات سبک اصفهانی (هندی):

ویژگی ها یا مشخصات سبک اصفهانی (هندی) را محققان دیگر بدست داده اند، و ما با توجه به نظرات استاد شفیعی کدکنی اشاره می کنیم:

۱- تازگی یا خصلت غیرعادی صور خیال.

۲- تازگی زبان شعری از جنبه واژه سازی یا تماس با زبان کوچه و بازار.

۳- ابهام که نتیجه خصلت غیرعادی صور خیال یا ساختار دستوری یا نوسازی در زبان است.

۴- تفوق «بیت» در شعر که آن را باید اسلوب معادله یا معادله سازی نامید و در اصطلاح فنی شاعران کلاسیک، **تمثیل** نام دارد، یعنی شاعر در مصرع اول، چیزی می گوید و در مصرع دوم همان چیز را با واژه و شیوه دیگر تکرار می کند.

۵- بازی با **ابعاد کلمه** در شعر (ابهام یا تمرکز بر ابعاد کلمه)، مثلاً مفهوم «**بسر آمدن**» (بمعنای به پایان رسیدن) و «**به سر آمدن**» (یعنی به بالین کسی آمدن، مثلاً یک بیمار) در این بیت غنی کشمیری:

کس، وقت نزع بر سرم از پی کسی نبود

شرمنده ام ز عمر که آمد به سر مرا

یا مفهوم «کوه و کمر» و «کمر» در این بیت صائب:

در کوه و کمر از ره باریک، خطرهاست

زنهار! بدنبال مرو خوش کمران را

و یا مفهوم «ملاحه» در بیت دیگری از «صائب»:

هرگز نبوده است ملاحه به این کمال

عکس تو آب آینه را شور می کند

۶- لذت بردن از سبک هندی از نوعی **شگفتی** ناشی می شود، یعنی کارکرد شعر، **ایجاد**

حیرت و شگفتی ست و بقول صائب:

رتبه گفتار را **حیرت** تلافی می کند

چاره خاموشی ست شعری را که از تحسین گذشت

۷- بیان موجز و فشرده؛ همه معنی و مفهوم در یک بیت گفته می شود چنانکه گوئی، یک غزل، مجموعه ای است از «هایکو» ی فارسی. (۶۳)

**

بطوری که گفتیم: دورانی که با سلطنت شاه عباس اول آغاز شد و «اصفهان نصف جهان» ی که با ورود بازرگانان و سیاحان و سیاستمداران اروپائی (فرنگی) رنگ و آهنگ دیگری یافته بود، می رفت تا از گرد و غبار قرون وسطی تن بتکاند و نفسی تازه کند و در پیوند با رنسانس اروپا، طلعه رنسانس ایران گردد. از این نظر، شاید بتوان دوران حکومت شاه عباس اول (جلوس ۱۵۸۷- مرگ ۱۶۲۹) را با دوران فرانسوای اول (جلوس ۱۵۱۵- مرگ ۱۵۴۷) مقایسه کرد: پادشاهی که معروف ترین موزه ها، کاخ ها و باغ های فرانسه محصول همت و حکومت اوست. (۶۴)

رنسانس در اروپا عصر شمشیر و حریر، عصر خون و خنیاگری، عصر تعصبات مذهبی و سلطه حکومت های مطلقه، عصر ذوق ها و زیبایی ها و ظرافت های هنری، عصر شوریدگی های عاشقانه و شوریدن بر سنت های ادبی و هنری، عصر ساده گوئی و نزدیکی زبان شعر به زبان عامیانه، عصر لذت جویی ها و شادخواری ها، عصر زندگی و سرزندگی معماری های مجلل، قصرهای باشکوه و باغ های دلگشا، عصر ظهور «حس ملی» و پیدایش مفهوم «**وطن**» و وطن دوستی، عصر نگاه انسان از «**خدا**» به «**خود**» و رواج فردگرایی (Individualisme) و

انسانگرایی (Humanisme)، و سرانجام، عصر تعقیب و گریز شاعران و نویسندگان نواندیش در غوغای تعصبات مذهبی و عصر رنج و شکنج و افسوس ها و افسردگی های شاعران و هنرمندان بود. (۶۵)

دوران شاه عباس اول، حامل بسیاری از مشخصه های رنسانس اروپا بود. تبلور ذهنی و زبانی این دوران را در اشعار بسیاری از شاعران این عصر- و خصوصاً در شعرها و اندیشه های صائب تبریزی- می توان یافت.

رنسانس در اروپا با شوریدن بر زبان پرتکلف و دشوار قرون وسطا ضمن غلبه بر اریستوکراسی ادبی، کوشید تا ذهن را در برخورد با جهان و جامعه، آزاد کند چرا که تحولات ذهنی و اندیشگی ابتداء از طریق زبان بازتاب می یابند و در این راستا است که زبان را «آئینه جان» یا «خانه وجود» قلمداد کرده اند. اما عبور از سنت های سنگ شده ادبی و رسیدن به شیوه ای نوین- که زبان گویای زمانه نو باشد- مستلزم این بود که ابتداء به اقتدار زبان سنت (عادت) پایان داده شود و با «**عادت زدائی از زبان**» به رهائی ذهن و تنوع اندیشه ها و احساس ها یاری نمود. این زبان جدید در زمانه جدید معیاری بود تا «ناظران» از «شاعران» و «صنعتکاران» از «هنرمندان» متمایز گردند. به عبارت دیگر: رنسانس- در واقع- تحول در سبک های ادبی و تغییر در سلیقه های هنری بود و صائب تبریزی برجسته ترین نماینده این تحول و تغییر در عصر صفوی بشمار می رود.

شعر صائب **بدرود** با گذشته پُر تکلف و دشوار، و درود به دوران تازه ای است. شعر او، **مطلع** گسست از گذشته (سنت) و طلیعه پیوند با جهان جدیدی است.

اگر شعر را «**گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال (تصویر) در زبانی فشرده و آهنگین**» تعریف کنیم (۶۶) آنگاه از عناصر اساسی شعر می توان چنین یاد کرد:

۱- هر شعری دارای **اندیشه** است.

۲- این اندیشه به شکل **خیال** (تصویر) ابراز می شود و لذا - برخلاف نثر- در شعر، **خیال** (Imagination) عنصر مقدم، اساسی و جوهری بشمار می رود.

۳- این گره خوردگی اندیشه و خیال بصورت **عاطفی** (احساسی) انجام می شود. بنابراین، برخورد شاعر با طبیعت و اشیاء، تفاوت ماهوی با برخورد مثلاً یک پزشک یا ریاضیدان دارد.

۴- همهٔ این عناصر اساسی در **زبانی فشرده** ارائه می شوند.

۵- این عناصر اساسی به صورتی **آهنگین** ابراز می شوند.

۶- و سرانجام: مجموعهٔ این عناصر، چنان در هم «گره» می خورند که تفکیک هر یک، غیر ممکن و یا فقدان هر یک از آنها باعث آشفتگی، ضعف یا نارسائی کلام می شود.

پانوشته ها:

۳۳- دیوان امیرخسرو دهلوی، ص ۳

۳۴- در بارهٔ موقعیت، مقام و نفوذ ایرانیان در هند (در قرن هشتم/چهاردهم) نگاه کنید به: سفرنامه، ج ۲، صص ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۸۵، ۴۶۱-۴۶۴، ۴۷۶، ۵۸۸-۵۸۹، ۶۳۶-۶۳۷، ۶۵۳، ۶۵۸.

۳۵- نگاه کنید به مقالهٔ «زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در هندوستان به روایت ابن بطوطه» در: نموده‌های فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، محمود روح الامینی، صص ۹۳-۱۰۸؛ «ایران و هندوستان پس از فتوحات محمود»، هرمن گوئتز، در: میراث ایران، خصوصاً صفحات ۱۷۶-۱۸۳؛ «تجلیات زبان و فرهنگ ایران در هند و پاکستان»، حیدر شهریار نقوی، در: مجلهٔ هنر و مردم، شماره های ۱۳۸-۱۴۴، سال ۱۳۵۳.

۳۶- ادبیات فارسی در میان هندوان، سید عبدالله (استاد ادبیات فارسی دانشگاه پنجاه لاهور) صص ۴۳-۴۴؛ از چیزهای دیگر، عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۱۹

۳۷- برای آگاهی از نقش سلاطین، امیران و درباریان گورکانی هند در ترویج و گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، نگاه کنید به: صفا، ج ۵ (۱)، صص ۴۴۳-۴۸۴ و ۴۸۶-۴۹۱

۳۸- دربارهٔ حضور نقاشان، خوشنویسان و معماران ایرانی در هند و تأثیرشان در هنر هند نگاه کنید به: ایران جهان (از مغول تا قاجار) عبدالحسین نوائی، صص ۱۹۸ و ۵۳۰-۵۳۴

۳۹- نگاه کنید به مقالهٔ « تاج محل شاهکار معماری ایران در هندوستان»، ابوالحسن دهقان، در: چندگفتار، صص ۱۹-۳۲؛ تاریخ هنر اسلامی، کریستین پرایس، صص ۱۷۱-۱۷۲ و ۱۸۶-۱۸۷

۴۰- درباره تخت طاووس و سعیدای گیلانی نگاه کنید به مقاله ارزشمند محمد حسین مشایخ فریدنی، در: کیهان فرهنگی، شماره ۲، ۱۳۶۷، صص ۲۸-۳۳.

۴۱- درباره «شاعران پیشه ور» نگاه کنید به مقاله سید حسن امین، در: ماهنامه وحید، شماره ۱۷۸، ۱۳۵۴، صص ۵۱۳-۵۱۷

۴۲- در این باره نگاه کنید به: چند مقاله تاریخی و ادبی، نصرالله فلسفی، صص ۲۷۵-۲۸۲.

۴۳- در اینجا، قهوه بمعنای «قهوه خانه» بکار رفته است. شاعر دیگری نیز درباره یکی از قهوه خانه های معروف آن عصر - بنام قهوه خانه «طوفان» - گفته است:

در قهوه طوفان که سر خویان است

صد عاشق پاشکسته سرگردان است (نصر آبادی، ص ۲۳۹)

۴۴- برای نمونه نگاه کنید به: نصرآبادی، صص ۳۵۷ و ۳۸۳؛ فلسفی، ج ۲، صص ۲۷۷-۲۷۸.

۴۵- نصر آبادی، ص ۷۰۷-۷۰۸. درباره اهمیت تذکره نصر آبادی، نگاه کنید به مقاله ارزشمند صدرالدین الهی، در: ایران شناسی، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۸ و شماره ۱، بهار ۱۳۷۹.

۴۶- شاردن، ج ۴، ص ۲۷۶، همچنین نگاه کنید به گزارش اولناریوس (Oléarius) منشی هیأت آلمانی در سفر به اصفهان بسال ۱۶۳۶ میلادی:

Relation du voyage..., Tome 1, P 535

۴۷- دیوان اشعار طالب آملی، ص ۲۷.

۴۸- نصر آبادی، ص ۴۵۴

۴۹- در استناد به اشعار صائب، از دیوان صائب تبریزی، به تصحیح محمد قهرمان (۶ جلد)، تهران، ۱۳۶۷. و نیز از: اشعار برگزیده صائب، و گلچین صائب، به اهتمام استاد زین العابدین مؤتمن، تهران، ۱۳۲۰ و ۱۳۳۳ استفاده شده است.

۵۰- صائب از خاک پاک تبریزست

هست سعدی گر از گل شیراز

۵۱- Chardin. V 4.P 170, Vol 8, PP 67, 82, ۱۳۴

۵۲- سفرنامه کمپفر، صص ۱۹۰ و ۲۴۴

۵۳- تذکره مذکرالاصحاب، ملیحای سمرقندی، به نقل از مقاله «یک مدرک جدید تاریخی راجع به صائب»، عبدالغنی میرزایف، ماهنامه وحید، سال ۱۳۴۶، شماره ۱، صص ۳۲-۴۲

۵۴- رکنای کاشانی (مسیح) از شاعران معروف دوره صفوی، از ملازمان شاه عباس اول و گویا استاد و معلم «صائب» بود که به علت بی توجهی شاه عباس، بدربار اکبرشاه و شاه جهان در هند رفت و مورد استقبال و عنایت بسیار قرار گرفت. معروف است که «رکنای کاشانی» وقتی مورد بی مهری شاه عباس قرار گرفت، در مجلس شاهانه این بیت شکوه آمیز را خواند و سپس بیرون آمد و مستقیماً به هند رفت:

گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش

شام بیرون می روم چو آفتاب از کشورش

این بیت زیبا نیز از اوست:

مردم به وطن خاک رسانند ولی من

با چشم تر خویش رسانم به وطن، آب

درباره رکنای کاشانی نگاه کنید به: نصر آبادی، صص ۳۱۷-۳۲۲؛ تذکره میخانه، صص ۴۹۳-۵۲۲

۵۵- نگاه کنید به: فلسفی، ج ۲، ص ۲۶۶.

۵۶- صائب و سبک هندی (مجموعه مقالات) به کوشش محمد رسول دریاگشت، ص ۴۴.

۵۷- درباره ظفرخان احسن و روابط او با صائب نگاه کنید به مقاله محمد اسلم خان، در: فرخنده پیام (یادگارنامه استاد غلامحسین یوسفی)، صص ۲۸۰-۲۸۷ برای نمونه ای از اشعار او نگاه کنید به: نصر آبادی، صص ۸۲-۸۳

۵۸- برشکال: فصل باران های تند و سیل آسا در هند

۵۹- مؤلف مآثرالامراء در مقدمه «دیوان عرفی»، سبک هندی را «طرزی از جانب مستعدان ایران که به هند آمده اند» می داند. نگاه کنید به: ذیل شعرای کشمیر، ج ۲، صص ۱۰۳۱-۱۰۳۲

۶۰- برای آگاهی از زوال و انحطاط زبان فارسی در هند نگاه کنید به مقاله محمد حسین مشایخ فریدنی در: مجموعه مقالات انجمن واره بررسی مسائل ایرانشناسی، خصوصاً صص ۳۶۷-۳۷۰؛ دیوان صائب، مقدمه امیری فیروزکوهی، صص ۲۳-۲۴

۶۱- استاد زین العابدین مؤتمن (اشعار برگزیده صائب، ص ۱۲)؛ دکتر ناصرالدین شاه حسینی (مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره ۱، ۱۳۵۰، صص ۳۰-۴۰)؛ استاد گلچین معانی (فرهنگ اشعار صائب، ج ۱، مقدمه، ص ۱۱)، استاد امیری فیروزکوهی (دیوان صائب، مقدمه، صص ۱۸-۲۴)، استاد ذبیح الله صفا (ج ۱/۵، صص ۵۲۳-۵۲۴ و ۵۲۴)؛ استاد شفیعی کدکنی (شاعر آینه ها، ص ۳۹؛ ادبیات فارسی ...، صص ۳۲-۳۶)، محقق افغان، نجیب مایل هروی (سایه به سایه، صص ۶۸-۶۲ و ۴۲۰-۴۲۲) و محققان دیگر به این تقسیم بندی پرداخته اند. قابل ذکر است که نصر آبادی (صص ۶۸۵-۶۹۶) در فصل مربوط به «شعرای هندوستان» از ۱۷ شاعر هندی تبار یاد کرده که تنها اشعار دو تن (غنی کشمیری و عبدالقادر بیدل) از ظرفیت های شعری و هنری «سبک هندی» برخوردارند و لاغیر. استاد احسان یارشاطر در مقاله درخشان خود، شعر یا سبک این عصر را «شعر صفوی» یا «سبک صفوی» نامیده اند: نگاه کنید به:

Yarshater, Ehsan: "The Indian or Safavid style, Progress or Decline?" in Persian Literatur,, PP 252, 253, 257, 260

۶۲- برای آگاهی از دیدگاه های مختلف درباره «سبک هندی»، نگاه کنید به: مقاله ارزشمند استاد عزیز احمد (یادنامه ادیب نیشابوری، صص ۱۵۴-۱۶۷)، مقاله غلامرضا ستوده (نامواره دکتر محمود افشار، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۲۴). همچنین نگاه کنید به: Yarshater, PP 252-253

۶۳- ادبیات فارسی ...، محمدرضا شفیعی کدکنی، صص ۳۲-۵۲؛ همچنین نگاه کنید به: «ویژگی ها و منشاء پیدایش سبک مشهور به هندی ...»، قمر آریان، در: مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال ۹، شماره ۲، ۱۳۵۲، صص ۲۶۱-۲۹۷؛ «دنایای صائب»، پرویز نائل خانلری، در: صائب و سبک

هندی، صص ۳۱۷-۳۹۶؛ صفا، ج ۵ (۱)، صص ۵۷۳-۵۲۱؛ گردباد شور جنون، شمس لنگرودی، صص ۸۵-۱۲۶. همچنین نگاه کنید به: Yarshater, PP 261-271

۶۴- دربارهٔ فرانسوای اوّل و دستاوردهای هنری و فرهنگی دوران او نگاه کنید به:

Knecht ,Robert. J: Un Prince de la Renaissance, Fayard, Paris, 1998; Jaquart, Jean : François, Ier, Fayard, Paris, 1981 .

۶۵- دربارهٔ رنسانس نگاه کنید به:

Croix ,Alain/Quénart, Jean: de la Renaissance à L'aube des Lumières, Seuil, Paris ; ۱۹۹۷ , Soutet, Olivier: La Littérature française du Moyen Age et de la Renaissance, 2 Vols, Paris, 1948.

ترجمهٔ فارسی: ادبیات فرانسه در قرون وسطی و رنسانس، ترجمهٔ عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷، خصوصاً صفحات ۱۹۷-۲۷۴

۶۶- ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، شفیعی کدکنی، ص ۹۳.

اندیشه های صائب در شعرهای «صائب»

(بخش سوم)



* شاعران عصر رنسانس بجای بکارگیری واژگان مجرد و مفاهیم انتزاعی، بیشتر به واژگان و مفاهیم مادی و عینی زندگی روزانه توجه داشتند. به عبارت دیگر: شاعران این عصر، «شاعران اشیاء» بودند.

* جنبه دیگری از رنسانس اروپا، تغییر نگاه انسان از «خدا» به «خود» و حذف یا اسقاط بسیاری از آئین ها و قید و بندهای دینی بود. این تغییر نگاه و نظر، ضمن رواج «فردگرایی» و رهائی از قید و بندهای دینی، باعث پیدایش نوعی ادبیات عرفی (غیر شرعی) گردید.

* شعر صائب، بازتاب نگاه متجددانه شاعر در آستانه ظهور تجدد در ایران است.

شعر صائب- بدرستی- نمونه کامل «گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال در زبانی فشرده و آهنگین» است. این گره خوردگی یا همبستگی عناصر شعر چنان تشخصی به شعر صائب می دهد که شعر او را به آسانی از شعر شاعران دیگر، ممتاز و متمایز می سازد.

شاعران عصر رنسانس بجای بکارگیری واژگان مجرد و مفاهیم انتزاعی (عرفانی)، بیشتر به واژگان و مفاهیم مادی و عینی زندگی روزانه توجه داشتند. به عبارت دیگر: شاعران این عصر، «شاعران اشیاء» بودند که با تصرف در اشیاء، کوشش می کردند تا آنها را در قالبی هنرمندانه ارائه و ابراز نمایند، و این چنین است که پدیده های طبیعی (مانند: دریا، رود، باران و ...) و خصوصاً اشیاء و پدیده های شهری (مانند: خیابان، کشتی، مسواک، عینک، ساعت، کاغذ و ...) در شعر شاعران رنسانس جایگاه چشم گیری دارند.

شعرهای صائب نیز از اشیاء و پدیده های طبیعی و خصوصاً شهری سرشاراند مانند: کشتی، بادبان، آب، آئینه، حُباب، پُل، خیابان، حلقه در، دریا، ساحل، باران، شیشه، قفل، کلید، مسواک، چراغ، کفش، صبح، کوه، کوزه، شراب، قالی، مقراض، کاغذ، کتاب، آفتاب، نخ و سوزن، ارّه، قبله نما، شیشه ساعت، پیراهن، عینک، موج، گُل کاغذی، کاغذباد، تاک، ابر، آسمان، شب مهتاب، تکه پیراهن دریا، عطسه صبح، کاغذ ابر و ... بعضی از این کلمات هر چند که در شعر شاعران گذشته نیز دیده می شوند، اما در شعر صائب، این اشیاء و کلمات، بازتاب تجربه های فردی، عینی و نفسانی شاعرانند که در هماواری و همسازی هنرمندانه ای، تصاویر بدیع و ترکیبات شگفتی می آفرینند، هم از این روست که شعر او را می توان تجلّی این کلام درباره «تصویر» دانست: «تصویر، عکسی است در کلمه» (۶۷). با این همه باید گفت که شعر صائب تنها توصیف یا عکاسی ساده از طبیعت و اشیاء نیست بلکه او با دست بردن در ماهیت اشیاء و شخصیت بخشیدن به آنها (Personification)، ارزش های نوینی خلق می کند که از «رنالایسم» به «سوررنالایسم» نزدیک می شود. به عبارت دیگر: شعر صائب، حاصل در کنار هم قرار گرفتن میکانیکی دو کلمه، دو شیئی یا دو حالت نیست بلکه شعر او- بسان جرقة دو سیم برق- محصول تصادم، تصادف و اتصال کلمات و اشیاء و ایجاد شکل سوّمی است که اندره برتون (A. Breton) آنرا «نورایماژ» (تصویر) نامیده است (۶۸). در واقع، شعر صائب، بازتاب تلاش مجدّانه و نگاه متجدّدانه شاعر در آستانه ظهور تجدّد در ایران است، هم از این روست که برخی از محققان همانندی هائی بین شعرهای صائب و بیدل و اشعار شاعران «سیک باروک» (Baroque) و کوبیسم (Cubisme) در اروپا یافته اند، (۶۹)

شعر صائب، نمونه والای خلاقیتی است که آنرا «رفتار هنرمندانه با زبان» و «نگاه هنرمندانه به طبیعت و اشیاء» تعبیر کرده اند. او با احضار و انتخاب هنرمندانه کلمات و ترکیب خلاقانه آنها در یک ساختار نوین ذهنی و زبانی، به ساحتی از عاطفه و اندیشه و خیال (imagination) دست

می یابد که بسیار شگفت انگیز است. از این رو: شعر صائب را می توان **مینیاتور رنگارنگ**
تصاویر و معماری شگفت انگیز کلمات نامید، برای نمونه:

روزی که **برف سرخ** بیارد ز آسمان

بخت سیاه اهل هنر، سبز می شود

*

فریاد از این برق نگاهان که نکردند

رحمی به **گُلِ کاغذی حوصله** ما

*

هر کس که از خسیس کند مردمی طمع

دارد توقّع از **گُلِ کاغذ**، گلاب را

*

هر کس نکرده در گرو می کتاب را

نگرفته است از **گُلِ کاغذ**، گلاب را

*

این **سطرهای آه** که هر جا نوشته ایم

از روی آن دو زلف چلیپا نوشته ایم

*

بخیه کفشم اگر دندان نما شد، عیب نیست

خنده کفشم می کند بر هرزه گردی های من

*

جان آگاه از تن خاکی کدورت می کشد

پای خواب آلوده را زحمت زکفش تنگ نیست

*

زیر گردون نیست آسایش روان خلق را

ریگ تا در شیشهٔ ساعت بُود در رفتن است

*

ای ره خوابیده را از نقش پایت بال ها

از خرامت، عالم آسوده را زلزال ها

*

وقت است نوبهار، در عیش وا کند

باغ از شکوفه، خندهٔ دندان نما کند

*

گل ها که دوش رُح نمودند از حجاب

امروز دسته دسته به بازار می روند

*

برآ از پردهٔ شرم و حیا «صائب» که می گردد

حُباب از شوخ چشمی، تکهٔ پیراهن دریا

*

من که روشن بود چشم نوبهار از دیدنم

یک چمن خمیازه در آغوش، چو گل داشتم

*

هرگز نبوده است ملاحظت به این کمال

عکس تو، آبِ آینه را شور می کند

*

به یک دو جلوه زمینگیر شد کاغذ باد

به هیچ جا نرسد هر که می پرانندش

*

همچو کاغذ باد گردون هر سبک مغزی که یافت

در تماشاگاهِ دوران می پراند بیشتر

*

دیده تر کاغذ ابری شد از خشکی مرا

همچنان گردونِ سنگین دل فشارم می دهد

*

نراکت آنقدر دارد که در وقت خرامیدن

توان از پُشت پایش دید نقشِ رویِ قالی را

*

زلف شب، عنبرفشان از نکبت گیسوی اوست

عطسه بی اختیار صبحدم از بوی اوست

*

طاعت زهاد را می بود اگر کیفیت

مهر می زد بر دهن خمیازه محراب را

**

یکی از مشخصات ادبیات دوران رنسانس، ایجاز در کلام و رعایت «اقتصاد کلمه» است. در این دوران، همچنین کلی بافی های شاعران گذشته در توصیف طبیعت و انسان، به توجه دقیق در بیان جزئیات تحول می یابد.

شعر صائب تبریزی نمونه برجسته ای از «اقتصاد کلمه» و اختصار کلام و نیز توجه به جزئیات طبیعت و اشیاء است. در شعر شاعران قبل از صائب، شعر (غزل) عموماً در یک ساختار **عمودی**، پیام رسان، اندیشه واحدی بود، در حالیکه در شعر صائب و دیگر شاعران سبک اصفهانی (هندی) شعر در یک ساختار **افقی**، بیانگر عاطفه و احساس و اندیشه شاعر است. به عبارت دیگر: اگر قصاید یا غزلیات شاعران گذشته- در کلیت شان - بیانگر اندیشه واحدی بودند، در شعر صائب- اما - اندیشه، تنها در یک **بیت** بیان می شود، بهمین جهت، شعر او شعر اندیشه های درخشان در **بیت های فشرده** است، استاد احسان یارشاطر در مقاله پراج خویش - بدرستی- این فشردگی و ایجاز را «خصلت منحصر به فرد شعر صفوی» می دانند، (۷۰) بقول «صائب»:

معنی بسیار را از لفظ کم، جان می دهم

بحر را در کاسه گرداب، جولان می دهم

مسئله دیگر، استفاده از ردیف ها و قافیه های بسیار دشوار در شعرهای صائب است، ردیف ها و قافیه هایی مانند: سرخ، گستاخ، دست، مخسب، خم، رقص، سخن، صبح، سنگ، شکستگی، آینه، چاه، کوه، سبز، خمیازه، قفس، گل، بحث، برهنه، کلید، چراغ، بغل، زخم، جنون، حرص، خط، حرف، صدف، نمک، بوسه، سیل، آتش، جنون، شبنم و ... صائب به این وسیله خلافت و مهارت بی مانند خویش را در شعر فارسی نشان داده است.

صائب به رابطه «شکل» و «محتوا» یا «لفظ» و «معنا» توجهی دقیق دارد و این دو را در پیوند با یکدیگر می‌داند:

لفظ و معنا را به تیغ از یکدیگر نتوان بُرید

کیست صائب تا کند جانان و جان از هم جدا؟!*

*

گرچه بی بال کند معنی نازک، پرواز

لفظ پاکیزه پر و بال شود معنا را

زبان ساده، موجز و شفاف صائب ضمن پیوند با زبان محاوره (عامیانه) از غنای هنری بسیار سرشار است. پایگاه شعری وی نه در **دربارها** بلکه در قهوه خانه ها و **بازارها**ست. نصر آبادی تاکید می کند که صائب:

«الیوم در اصفهان توطّن دارد و **عموم خلاق** از صحبتش فیض وافر می برند و از دریای خیال به غواصی فکر و تأمل، لآلی بی قیاس بدر آورده، آویزه گوش مستعلمان می سازد.» (۷۱)

استقبال و عنایت «عموم خلاق» باعث شده بود تا شعرهای صائب بعنوان **گنجینه ای از ضرب المثل های عامیانه**، زبان زد خاص و عام شوند، به جرأت می توان گفت که در تمامت دوران صفوی و بعد، شعرهای هیچ شاعری به اندازه شعرهای صائب بعنوان «ضرب المثل های عامیانه» ورد زبان عموم مردم نبوده است، هم از این روست که شعرهای صائب علاوه بر ایران، در مناطق عثمانی، شبه قاره هند و دیگر مناطق فارسی زبان، نفوذ و شهرت فراوان داشت:

شکایت ازستم چرخ، **ناجوانمردی** است

که گوشمال پدر، خیرخواهی پسر است

*

پیش از این از ننگ صنعت، عشق فارغبال بود

کوهکن در عاشقی این آب را در شیر کرد

*

مگو پوچ نا نشنوی حرف پوچ

که خمیازه، خمیازه می آورد

*

داغ عشق تو زاندازه ما بیرون است

دستی از دور بر این آتش سوزان داریم

*

من گرفتم که قمار از همه عالم بردی

دست آخر همه را باخته می باید رفت

*

مگر بازوی همت دستگیر کوهکن گردد

وگرنه از دهان تیشه، بوی شیر می آید (۷۲)

جنبه دیگری از رنسانس اروپا، تغییر نگاه انسان از «خدا» به «خود» و حذف یا اسقاط بسیاری از آئین ها و قید و بندهای دینی بود. بر این اساس: «خودشناسی» پایه ای برای «خداشناسی» گردید که طی آن، انسان، بدون واسطه کشیش یا پاپ می توانست خود و خدا را بشناسد. این تغییر نگاه و نظر، ضمن رواج «فردگرایی» و رهائی از قید و بندهای دینی، باعث پیدایش نوعی ادبیات عرفی (غیرشرعی) گردید.

شعر صائب تبریزی نمونه‌ی والای اینگونه ادبیات است، و این والائی زمانی ارزش دوچندانی می‌یابد که بدانیم این اشعار و اندیشه‌ها در عصری ابراز شده‌اند که همه‌چیز- از حکومت تا حکمت و هنر- با ایمان و اعتقاد مذهبی سنجیده می‌شد و مدح و منقبت امامان شیعه، حتی بر مدح شاهان نیز ارج و اعتبار بیشتری داشت. (۷۳)

در دیار ما که **مذهب** پرده‌دار مشرب است

گوشه‌رندی ندارد هر که در محراب نیست

جان و جهان صائب، آمیزه‌ای ست از عُرف و عرفان. (عرفان او - البتّه- عرفانی ست شاعرانه و فراتر از دگم‌ها و چارچوب‌های عرفان سُنّتی) به عبارت دیگر: **صائب دارای جانی عرفانی و ذهنیتی عرفی (غیرشرعی) است.** جان عرفانی و شاعرانه‌ی او، بر مدارا، همدلی و همبستگی انسان‌ها تأکید می‌کند:

پیوسته است سلسله‌ی موج‌ها به هم

خود را شکسته هر که دلِ ما شکسته است

*

تار و پود عالم امکان بهم پیوسته است

عالمی را شاد کرد آنکس که یک دل شاد کرد

*

تار و پود موج این دریا بهم پیوسته

می‌زند بر هم جهان را هر که یک دل بشکند

ذهنیت عرفی صائب- امّا- ضمن اعتقاد به خدا و الهیات، بهشت موعود زاهدانِ شریعتمدار را تمسخر و تحقیر می‌کند:

چشم ما چون زاهدان بر میوه فردوس نیست

تشنه بویی از آن سیب زرخدایم ما

*

گر کنی دل را چو سرو، آزاد از فکر بهشت

زیر پای خویش بینی، کوثر و تسنیم را (۷۴)

*

چو زاهدان نکنم بندگی برای بهشت

زرنگ و بو نگریم به رنگ و بوی دگر

*

تویه نتوان کرد از می تا شراب ناب هست

از تیمم دست باید شست هر جا آب هست

*

می دو ساله نشاطش کم از جوانی نیست

شراب کهنه کم از عمر جاودانی نیست

*

بازی جنت مخور کز بهر عبرت بس بود

آنچه آدم دید از آن گندم نمای جو فروش

*

بنای کعبه و بیت الصنم کردند بیکاران

گلِ وخشتی که بر جا مانده بود از کعبهٔ دل ها

ذهنیّت عرفی (غیرشرعی) صائب- همچنین- ضمن توجه به مسائل و مصائب هستی، عموماً
انسان را به شادی و شادخواری و بهره برداری از نعمت های طبیعی تشویق می کند:

سرسبز باد تاک! که زُهاد خشک را

سیلی زنان ز سایهٔ خود، دور می کند

*

سنگ در عصمت سرای جامِ می، می افکند

گر نریزد خون واعظ دختر رز، مرد نیست!

*

در زیر خرقة، شیشهٔ می را نگاه دار

این ماه را نهفته در ابر سیاه دار

بی شاهد و شراب شبِ ماهِ مگذران

چشمی به روی ساقی و چشمی به ماه دار!

*

پرستشی که مُدام ست، می پرستی ماست

شبی که صبح ندارد، سیاه مستی ماست

*

می بده! می بستان! دست بزن! پای بکوب!

بخرابات نه از بهر نماز آمده ای

*

هر که دارد شیشه ای خود را به گلشن می کشد

وعده گاه دختر رز، باز در پای گل است

*

پانویست ها:

۶۷- طلا در مس، ص ۹۸. درباره «تصویر شاعرانه اشیا در نظر صائب» نگاه کنید به بحث ارزشمند استاد غلامحسین یوسفی، در: برگی در آغوش باد، ج ۱، صص ۳۶۲-۳۳۵

۶۸- شعر و شناخت، ضیاء موحد، صص ۸۱-۸۲. درباره «تصویر» نگاه کنید به: طلا و مس، رضا براهنی، صص ۷۵-۸۷ و ۹۸-۱۱۰؛ صُور خیال در شعر فارسی، محمد رضا شفیعی کدکنی، صص ۱-۱۵.

۶۹- در این باره نگاه کنید به: صفا، ج ۵ (۱)، ص ۵۶۲؛ «مضمون سازی در شعر سبک هندی و شعر متأذریک انگلیس»، سعید ارباب شیرانی، در: صائب و سبک هندی (مجموعه مقالات) بکوشش رسول دریاگشت، صص ۳۲۷-۳۴۲؛ «چرا سبک هندی در دنیای غرب سبک باروک خوانده می شود؟»، ریکاردو زیپولی، کتابنمای ایران (مجموعه مقالات)، گردآوری چنگیز پهلوان، صص ۱۷۵-۱۷۸ ادبیات فارسی ...، شفیعی کدکنی، صص ۴۱-۴۲؛ چشمه روشن، غلامحسین یوسفی، صص ۲۹۲، ۳۰۶ و ۳۰۷-۳۰۸ و نیز نگاه کنید به:

Yarshater ,P 269.

E .Browne: A Literary history of Persia ,Vol 4, P ۱۶۴

ترجمه فارسی تاریخ ادبیات ایران (از آغاز تا عهد صفویه ...)، صص ۱۳۳ و ۱۵۵.

درباره سبک «باروک» در ادبیات فرانسه نگاه کنید به:

Rousset ,Jean: La Littérature de l'âge baroque en France, Paris, 1989

Yar-Shater, P 261 -۷۰

۷۱- نصر آبادی، ص ۳۲۳

۷۲- در این باره نگاه کنید به مقاله ارزشمند محمد سیاسی « تمثیل در شعر صائب»، در: صائب و سبک هندی، صص ۸۲-۱۶۵ و نیز نگاه کنید به: فرهنگ اشعار صائب، احمد گلچین معانی، ج ۲، صص ۷۹۴-۸۱۸.

۷۳- مثلاً نگاه کنید به: نصر آبادی، ص ۳۲۷ و مقایسه کنید با: تاریخ عالم آرا، ج ۱، ص ۱۷۸

۷۴- کوثر و تسنیم: حوض هایابی در بهشت

اندیشه های صائب در شعرهای «صائب»

(بخش آخر)

* دوران رنسانس، دوران لذت طلبی های طبیعی، عصر شادی ها و شادخواری ها و میل به کامجویی های توبه ناپذیراست و شعر صائب تبریزی، نمونه روشنی است از این کامجویی ها و لذت طلبی ها.

* در اروپا، پیدایش «دولت های ملّی»، عامل ظهور «ملّیت» و قوام «آگاهی ملّی» گردید، اما در ایران، برعکس، این مفاهیم از دیرباز در فرهنگ و تاریخ و ادبیات ما وجود داشته است. اشعار و اندیشه های شاعران عصر صفوی، نمونه های درخشانی از ابراز «حس ملّی»، «وطن دوستی» و «آگاهی ملّی» بشمار می روند.

* صائب، یکی از منتقدان شجاع و بی پروای زاهدان و فقیهان بوده و نسبت به حضور و حاکمیت خانمانسوز آنان، هشدار می داد.

جنبه دیگر ذهنیت عرفی (غیرشرعی) صائب اینست که بر خلاف بیشتر شاعران گذشته، صائب از استناد به آیات قرآنی یا اشاره به احادیث و اسطوره های اسلامی خودداری کرده است. با قاطعیت می توان گفت که اکثر شعرهای صائب بدور از باورهای رایج مذهبی، فارغ از قید و بندهای شرعی و بیانگر نوعی آزاداندیشی و مدارا است:

مرا از صافی مشرب ز خود دانند هر قومی

که هر ظرفی به رنگ خود برآرد آب روشن را

صائب یکی از منتقدان شجاع و بی پروای «زاهدان خشک مغز» و «فقیهان بی شعور» بود و نسبت به حضور و حاکمیت خانمانسوز آنان، هشدار می داد:

بر حذر باش که این دست و دهن آبکشان

خانمانسوز تر از سیل بلا می باشند

*

پشه با شب زنده داری خون مردم می خورد

زینهار! از زاهدِ شب زنده دار اندیشه کن!

*

تا از این بعد چه از پرده برآید، کامروز

دُور _ پرواری عمامه و قُطر شکم است

*

مبحث عشق است ای زاهد! خموشی پیشه کن

عرض علم موشکافی ها، به عرض ریش نیست

*

گر به عمامه کسی کوس فضیلت می زد

گنبد مسجد شه از همه فاضل تر بود

*

مخور « صائب » فریب زهد از عمامه زاهد

که در گنبد ز بی مغزی صدا بسیار می پیچد

*

می ئی که اهل شعورند داغ تشنه آن

چرا کسی به **فقیهان بی شعور** دهد؟

*

جز حرف پوچ، قسمت زاهد زعشق چیست؟

کف باشد از محیط، نصیب کناره ها

*

نصیحت تو بجائی نمی رسد زاهد!

تو و تلاوت قرآن، من و دُعای (۷۵) قَدَح

*

اگر خدای جهان را سمیع می دانی

مکن بلند برای خدا تلاوت را

*

سرسبز باد تاک که زُهَّاد خشک را

سیلی زنان ز سایهٔ خود دور می کند

*

از زهدِ خشک، سرکشی نفس شد زیاد

آتش، بلند از خس و خاشاک می شود

*

از زاهدِ بی مغز مجو معرفت حق

کف از دل دریا چه خبر داشته باشد؟

*

عکس خود را دید در می زاهدِ کوتاه بین

تهمت آلوده دامانی به جام باده بست

*

از زاهدِ شیّادِ مجو مغز که این پوچ

ریش ست و همین جُبّه و دستار و دگر هیچ

*

سخن به شیخ مگوئید از شراب کهن

بخاک تیره مرزید آبروی شراب

*

بر خاک تشنه جرعه فشانی عبادت است

ما باده را به گوشهٔ محراب می کشیم

*

فریب گریهٔ زاهد مخور ز ساده دلی

که دام در دلِ دانه است سُبْحه داران را

*

واعظ! نه ترا پایهٔ گفتار بلند است

آواز تو از گنبدِ دستار بلند است

در کعبه ز اسرار حقیقت خبری نیست

این زمزمه از خانهٔ خَمّار بلند است

* * *

تغییر نگاه انسان از «خدا» به «خود» و حذف یا اسقاط بسیاری از قید و بندهای دینی، خودبخود، راه را بر «فردگرایی» (individualisme) و نوعی زندگی عرفی و طبیعی می گشود. از این رو، دوران رنسانس، دوران لذت طلبی های طبیعی، عصر شادی ها و شادخواری ها و میل به کامجویی های جنسی و لذت جوئی های جسمی است.

«اروتیسم» (Érotisme) یا بقول استاد جلال خالقی مطلق «تن کامگی» هر چند که در شعر فارسی سابقه ای دراز دارد (۷۶)، اما در هنر نقاشی و شعر عصر صفوی دارای نمود و نماد بیشتری است. ما از ویژگی های نقاشی عصر صفوی سخن گفته ایم (۷۷)، ولی در عرصه شعر، پاره ای از شعرهای «صائب» نمونه های روشنی از «تن کامگی» و میل به کامجویی ها و لذت طلبی های طبیعی در این دوران است:

گر بدانی که چه مُشتاق به آغوش توام

نامه شوق مرا بندِ قبا خواهی کرد

*

یک بار بی خبر به شبستان من در آ!

چون بوی گل، نهفته به این انجمن در آ

تا چند در لباس توان کرد عرضِ حال؟

یک ره به خلوتم به تَه پیرهن در آ

مانند شمع، جامه فانوسِ شرم را

بیرون در گزار و به این انجمن در آ

دست و دلم ز دیدنت از کار رفته است

بندِ قبا گشوده به آغوش من در آ!

*

گل اندامی که می دادم به خونِ دیده آبش را

چسان بینم که گیرد دیگری آخر گلابش را؟

در آغوش نسیم _ صبحدم بی پرده چون بینم

گل_ روئی که من وا کرده ام بند نقابش را

*

شب که آن موی میان تنگ در آغوشم بود

داشتم از غم ایّام کناری که می‌پرس!

*

ماه در ابر تُنک جولان دیگر می کند

سرو _ سیمین را قباى ته نما زینده است

* *

رنسانس در اروپا- همچنین- باعث پیدایش دولت های ملی و موجب قوام مفهوم «ملت»، «آگاهی ملی» و «وطن» گردید (۷۸). این مفاهیم- اما- از دیرباز در تاریخ و فرهنگ ایران حضور داشته و در پیدایش جنبش های اجتماعی در ایران نقش فراوان داشته اند. در واقع درک عمیقی از «حسّ ملی» و تمایز بین «ایران» و «انیران» و وجود نوعی «خودآگاهی تاریخی» از دیرباز، در تاریخ و ادبیات ما- از جمله در جنبش «شعوبیه» و در شعر شاعران قرن سوم تا پنجم/ نهم تا یازدهم و خصوصاً در شاهنامه فردوسی- نمایان است، بطوریکه در شاهنامه فردوسی، حدود ۷۲۰ بار نام «ایران» و ۳۵۰ بار «ایرانی» و «ایرانیان» تکرار شده است (۷۹). به عبارت دیگر: اگر در اروپا پیدایش «دولت های ملی» عامل ظهور و قوام «ملیت» و «آگاهی ملی» گردیده، در ایران- اما- این «حسّ ملی» و وجود نوعی «خودآگاهی تاریخی» بود که جدا از چهارچوب حکومت ها (دولت ها)

باعث دوام و بقای «ایران» و «ایرانیّت» شده است. این «حسّ ملّی» - اساساً - در بستر زبان، ادبیات و تاریخ ما بالیده و از گذشته به آینده تداوم یافته است (۸۰).

اشعار و اندیشه های شاعران عصر صفوی نمونه های درخشانی از ابراز حسّ ملّی و وطن دوستی در قرن ۱۷/۱۱ بشمار می روند (۸۱). مثلاً: «میرجمله شهرستانی» که در زمان شاه عباس به هند مهاجرت کرده بود و در دربار سلطان جهانگیر و شاه جهان، مقامی ممتاز داشت:

«بنا بر تعصّب، هر گاه حرفی در باب ایران در مجلس می گذشت جواب های درشت می گفت. مشهور است که وقتی پادشاه (هند) می فرمود: «هرگاه ایران را بگیرم، اصفهان را به اقطاع تو می دهم»، او در جواب گفته که: «مگر ما را قزلباش به عنوان اسیری به ایران برَد». (۸۲)

نام ایران، مفهوم وطن، حسّ وطندوستی، حسرت دوری از میهن و اشتیاق بازگشت به آن، بطور غریبی در بسیاری از شعرهای صائب نیز دیده می شوند:

شکستگی نرسد خامه تو را «صائب»!

که سرخ کرد ز گفتار، روی ایران را

*

داشتم شیکوه ز ایران، به تلافی گردون

در فرامشکده هند رها کرد مرا

*

جان غربت زده را زود به پابوس وطن

می رساند نفّس برق سواری که مراست

*

گرد غم فرش است دائم در غم آباد وطن

در غریبی نیست مکروهی بجز یاد **وطن**

*

ای بسا نعمت که یادش به ز ادا رکش بُود

از **وطن** می ساختم ای کاش با یاد **وطن**

مرهمش خاکستر شام غریبان ست و بس

هر که را بر دل بُود زخمی ز بیداد **وطن**

گر غبار دل نمی گردید سدّ راه اشک

می رسانیدم به آب از گریه بنیاد **وطن**

این زمان «صائب» دل از یاد غریبی خوش کنم

من که دل خوش کردمی پیوسته از یاد **وطن**

*

مَکش ز یاد **وطن** آه، کاین همان **وطن** است

که از لباس به یوسف نداد پیراهنی

*

از گریه، خاکِ دام چمن می کنیم ما

در غربتیم و سیر **وطن** می کنیم ما

*

قفس کم نیست از گلزار، اگر باشد فراموشی

مرا دلگیر از غربت، همین یاد **وطن** دارد

*

بسر آمد شب غربت، غم دل کرد سفر

بعد از این فصل شکر خندهٔ صبح **وطن** است

*

صبح **وطن** به شیر برون آورد مگر

زهري که ما ز تلخی غربت کشیده ایم

*

مرغی به آشیانهٔ خود خار اگر برد

صد نالهٔ غریب ز شوق **وطن** کشم

*

«صائب» از هند مجو عزت اصفاهان را

فیض صبح **وطن** از شام غریبان مطلب!

*

در غریبی دلم از یاد **وطن** خالی نیست

غنچه هر جا بُود از فکر چمن خالی نیست (۸۳)

آنچه که بر صفات اخلاقی و روحیهٔ انسانگرایی صائب باید افزود اینست که او با وجود مقام و منزلت ممتاز خود در دربار صفوی (به عنوان ملک الشعراء شاه عباس دوم) هیچگاه از ابراز حق و توصیهٔ سلاطین به عدالت و انصاف خودداری نمی کرد. این عدالتخواهی و نکوهش خودکامگان و ظالمان زمانه در عصری چنان دشوار و ناپایدار، به شعر صائب گاه خصلتی «سیاسی» می دهد:

شاهی که بر رعیت خود می کند ستم

مستی بُود که می کند از رانِ خود کباب

*

دولت سنگدلان را نَبُود استقرار

سیل از کوه به تعجیل روان می گردد

*

سنگین نمی شد این همه خواب ستمگران

می شد گر از شکستن دل ها صدا بلند

*

از ضعیفان می شود روشن چراغ سرکشان

بال آتش از خس و خاشاک می آید برون

*

اظهار عجز پیش ستم پیشه ابلهی ست

اشک کباب، باعث طغیان آتش است

*

ظالم به ظلم خویش گرفتار می شود

از پیچ و تاب نیست رهائی کمند را

*

بر ضعیفان ظلم کردن، ظلم بر خود کردن است

شعله هم بی بال و پر شد تا خس و خاشاک سوخت

*

عدالت کن که در عدل آنچه یک ساعت بدست آید

میّسر نیست در هفتاد سال، اهل عبادت را

*

ترک خودکامی جهان را شکرستان کردن است

تلخکامی جز نصیب مردم خودکام نیست

*

دولت ز دستگیری مردم بپا بُود

فانوس این چراغ ز دست دعا بود

« صائب » بُود ز سایه سریع الزّوال تر

پرواز دولتی که به بال هما بود

* * *

شاه عباس اول با آنکه خود، در بیرون از «**حرمسرا**» رشد و پرورش یافته بود و از این رو، شناخت بهتری از جامعه و جهان داشت، امّا در اواخر حکومت خویش، بخاطر ترس و سوءظن از توطئه های احتمالی، ضمن کشتن فرزند رشید و لایق خود (صفی میرزا) و کور کردن دو فرزند دیگرش، و نیز با از بین بردن سرداران شایسته و دولتمردان کاردان، عملاً راه تداوم تجدّد نوپای ایران را فروبست و مقدمات زوال و انحطاط حکومت صفوی را فراهم ساخت.

دوران حکومت جانشینان شاه عباس، یعنی: شاه صفی، شاه عباس دوم و خصوصاً شاه سلیمان (پدر شاه سلطان حسین صفوی) دوران تازه ای از هرج و مرج های گسترده، آشوب های سیاسی و آشفتگی های اجتماعی بود. توطئه های خونین و هولناک و آشوب های سیاسی، بار دیگر

باعث سیطرهٔ **ترس و وحشت**، فقدان امنیّت اجتماعی و رواج تباهی اخلاقی در جامعهٔ ایران
شد و بقول «صائب»:

چنان **ناسازگاری** عام شد در روزگار ما

که طفل از شیر مادر استخوان اندر گلو دارد

*

ز دشمن روی می کردند پنهان پیش از این مردم

شووند اکنون ز **وحشت**، دوستان از دوستان پنهان

*

صید از حرّم برون چو نهد پای، کُشتنی است

زنهار! زیر خرقه نگهدار شیشه را

«صائب»- بعنوان وجدان بیدار و نگران جامعه- سراسر این دوران خرافه و خشونت و خون را زیسته
بود و آخرین شعرهایش، بازتاب همین نگرانی ها، افسوس ها، سرگشتگی ها و شکایت هاست:

روشندلی نماند در این باغ و بوستان

با خود مگر چو آب روان گفتگو کنم

*

عقل و فطنت به جوی نستانند

دُور، دُور شکم و دستار است

*

تا از این بعد چه از پرده برآید، کامروز

دُور پرواری عمّامه و قطر شکم است

در سال ۱۰۸۷/۱۶۷۸ وقتی که خورشید زندگی صائب تبریزی در افق خونین اصفهان غروب می کرد، گوئی او در پردهٔ زمان می دید که بزودی با روی کار آمدن شاه سلطان حسین صفوی معروف به «مُلا حسین» (۱۱۰۵/۱۶۹۴) و سلطهٔ دوبارهٔ شریعتمداران و «خرسالحان»، جامعهٔ ایران دچار «سیل بلا»ئی خواهد شد که با نابود کردن نهادها و نمادهای تجدّد نوپای ایران، باعث «انقطاع تاریخی - فرهنگی» دیگری در حیات اجتماعی ایران خواهد بود:

برحذر باش که این دست و دهن آبکشان

خانمانسوزتر از سیل بلا می باشند

بنابراین: در سال ۱۱۳۴/۱۷۲۱ وقتی محمود افغان سنی مذهب بر اثر ظلم و ستم مأموران حکومتی با سپاهی اندک اما جسور و بی باک از حوالی قندهار (افغانستان) به پشت دروازه های اصفهان رسید، سپاه منسجمی برای دفاع از شهر وجود نداشت و شاه و درباریان فاسد وی، با تلقینِ «خرسالحان بی کیاست»، رفع «فتنه» را به «لشکر دُعا» واگذار کرده بودند زیرا که:

« آن زُهاد بی معرفت و خرسالحان بی کیاست (بر اساس) دیباچهٔ بعضی از مؤلفان آخوند ملامحمد باقر شیخ الاسلام، شهیر به مجلسی ... به دلایل و براهین آیات قرآنی، حکم های صریح نموده که سلسلهٔ جلیلهٔ ملوک صفویه نسلاً به نسل، بی شک به ظهور جناب قائم مقام آل محمد خواهد رسید. از این احکام (شاه و درباریان) قوی دل شدند و تکیه بر این قول نمودند و سررشتهٔ مملکتداری از دست رها نمودند و» (۸۴)

علی میرفطروس

پاریس: ژوئیه ۲۰۰۰

بازنویسی: اکتبر ۲۰۰۵

پانوشته ها:

۷۵- دُعا: درخواست و طلب

۷۶- نگاه کنید به مقاله درخشان «تن کامه سرائی در ادب فارسی»، جلال خالقی مطلق در: ایرانشناسی، سال ۸، شماره ۱، صص ۱۵-۵۴ همچنین نگاه کنید به مقاله ارزشمند صدرالدین الهی، در: ایرانشناسی، سال ۱۲، شماره ۱، صص ۹۴-۹۵

۷۷- نگاه کنید به صفحه ۹۰ کتاب حاضر. برای یک بحث ارزشمند درباره لذت طلبی و کامجویی در عصر صفوی نگاه کنید به تحقیق درخشان رودی ماتی در:

Matthee, Rudi: The Pursuit of Pleasure, Drugs and Stimulants in Iranian History, Chapter ۱.

۷۸- برای آگاهی از چگونگی پیدایش و تطّور مفهوم «ملت» در اروپا نگاه کنید به:

Fougeyrollas, Pierre: La Nation, Esort et déclin des Sociétés modernes, Paris ۱۹۸۷ ,

۷۹- برای آگاهی از نام ایران در نخستین اشعار فارسی (قرن ۳-۵/۹-۱۱)، نگاه کنید به مقاله ضیال‌الدین سجّادی، در: نامواره دکتر محمود افشار، ج ۲، صص ۷۴۸-۷۵۹، همچنین نگاه کنید به منابع صفحه ۳۲ کتاب حاضر

۸۰- در این باره نگاه کنید به بحث نگارنده در: دیدگاه ها، ۱۳۷۰، صص ۲۸-۳۰؛ ایرانشناسی، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۲۴؛ فصلنامه کاوه، شماره ۹۴، تابستان ۱۳۸۰، صص ۵۲-۶۱؛ برخی منظره ها و مناظره های فکری در ایران امروز، صص ۷۱-۷۶؛ همچنین نگاه کنید به بحث ارزشمند سید جواد طباطبائی: دیپاچه ای بر نظریه انحطاط ایران، ص ۱۵۲-۱۶۴ و ۲۷۹-۲۸۳.

۸۱- کتاب «کاروان هند» تألیف استاد احمد گلچین معانی (در ۲ جلد) منبع بسیار ارزشمندی برای درک و دریافت این «حسّ ملی» و «وطن دوستی» در عصر صفوی بشمار می رود. برای آگاهی از اهمیت ادبی، تاریخی و سیاسی این کتاب نگاه کنید به مقاله ارزشمند نجیب مایل هروی، در: سایه به سایه، صص ۴۱۰-۴۳۴.

۸۲- نصر آبادی، ص ۸۲

۸۳- همچنین نگاه کنید به صفحه ۱۰۷ کتاب حاضر

۸۴- رستم التواریخ، رستم الحکماء، ص ۹۸ و ۱۴۳-۱۴۵، همچنین نگاه کنید به: انقراض سلسله صفویه، لارنس لُکهارت، صص ۴۳-۴۴ و ۱۶۶-۱۹۶؛ سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی، بازنویسی جواد طباطبائی، تهران، ۱۳۸۱؛ «تسخیر شهر اصفهان» مجتبی مینوی، در: تاریخ و فرهنگ، خصوصاً صفحات ۲۸۶-۳۰۰.

تارنمای دکتر علی میرفطروس



www.mirfetros.com

تارنگار روزنامه



<http://www.rouznamak.blogfa.com>